



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مدائح محمد

در شعر فارسی

احمد کبیر حندی



عاشق کبریا و لاکم

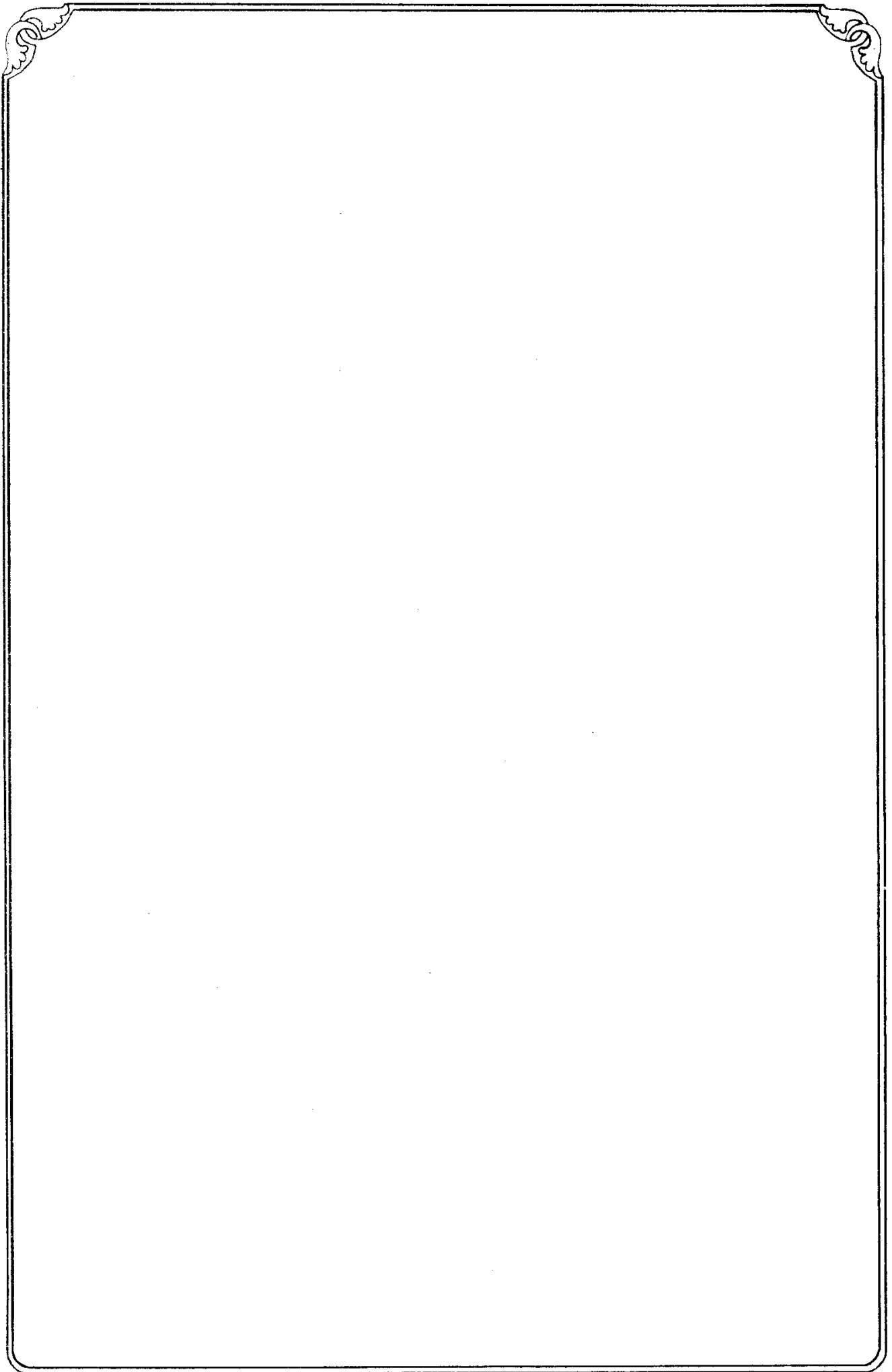
عاشق کبریا و لاکم

عاشق کبریا و لاکم

عاشق کبریا و لاکم

Islamic Research Foundation
Astane Qudse Razavi
Mashhad - IRAN
1993

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



کتابخانه
تاریخ اسلام و دنیا

۳۰ ص،
مَدِیْحُ مُحَمَّد

در شعر فارسی

احمد کبیر حندی

احمدی بیرجندی ، احمد ، ۱۳۰۱ -

مدایح محمدی در شعر فارسی / احمد احمدی بیرجندی . - مشهد :
آستان قدس رضوی ، بنیاد پژوهشهای اسلامی ، ۱۳۷۲ .
۱۶۰ ص .

۱. مدیحه و مدیحه سرایی - مجموعه ها . ۲. محمد ، پیامبر اسلام ،
۵۲ قبل از هجرت - ۱۱ ق . - مدایح و مناقب . الف . عنوان .

۸ ط ۱/۰۱

PIR ۴۰۶۵

۲۹۷/۹۳

BP ۲۵/۸

فهرست-نویسی پیش از انتشار : کتابخانه بنیاد پژوهشهای اسلامی



بنیاد پژوهشهای اسلامی
آستان قدس رضوی

مدایح محمدی در شعر فارسی

احمد احمدی بیرجندی

چاپ اول : شهریور ماه ۱۳۷۲

۳۰۰۰ نسخه - وزیری

۱۶۰ صفحه

امور فنی و چاپ : مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

حق چاپ محفوظ است

مشهد : صندوق پستی ۳۶۶ - ۹۱۷۳۵ . تلفن ۵ - ۸۲۱۰۳۳

فهرست مطالب

		پیشگفتار
۷		
۱۵	ستایش پیغمبر (ص)	۱ - فردوسی طوسی
۱۷	در نعت نبی اکرم (ص)	۲ - اسدی طوسی
۲۰	در نعت محمد (ص)	۳ - ناصر خسرو قبادپانی
۲۳	نعت حضرت رسول (ص)	۴ - حکیم سنایی غزنوی
۲۷	احمد مرسل آن چراغ جهان	
۲۸	در نعت رسول اکرم (ص)	۵ - جمال الدین محمد بن عبدالرزاق
۳۴	در شکایت از جهان و مدح پیغمبر اکرم (ص)	۶ - خاقانی شروانی
۳۷	در نعت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله و سلم	
۳۹	نعت رسول اکرم (ص)	۷ - عطار نیشابوری
۴۰	فی نعت الرسول (ص)	
۴۱	استشفاع رسول (ص)	
۴۲	نعت پیغمبر اکرم (ص)	۸ - نظامی گنجوی
۴۶	در نعت رسول اکرم (ص)	
۴۸	در نعت رسول اکرم (ص)	
۴۹	در نعت پیغمبر اکرم (ص)	
۵۰	در نعت پیغمبر اکرم (ص)	
۵۴	ترکیب بند در نعت سید المرسلین و ...	۹ - کمال الدین اسماعیل
۵۸	وعدۀ حق	۱۰ - مولوی بلخی
۶۰	فی نعت سید المرسلین (ص)	۱۱ - سعدی شیرازی
۶۲	در ستایش حضرت رسول (ص)	
۶۵	در نعت حضرت رسول اکرم (ص)	۱۲ - اوحدی مراغه‌ای
۶۸	در نعت رسول اکرم (ص)	۱۳ - خواجوی کرمانی
۷۱	قصیده در توحید و زهد و نعت رسول (ص)	۱۴ - ابن یمین فریومدی

- ۱۵ - سلمان ساوجی
در منقبت حضرت رسالت پناه (ص)
- ۱۶ - محمدبن حسام خوشنی
ترکیب بند در منقبت حضرت رسالت پناه (ص)
- ۱۷ - عبدالرحمن جامی
در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۱۸ - هلالی جغتایی
ترجیع بند در نعت رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم
- ۱۹ - اهلی شیرازی
نعت رسول اکرم (ص)
- ۲۰ - وحشی بافقی
در نعت حضرت سید کاینات و مفخر موجودات (ص)
- ۲۱ - لامع درمیانی
در نعت سید المرسلین گوید.
- ۲۲ - عاشق اصفهانی
در ستایش حضرت پیغمبر (ص)
- ۲۳ - وصال شیرازی
در توحید و در نعت رسول مختار (ص)
- ۲۴ - داوری شیرازی
در بعثت رسول اکرم (ص)
- ۲۵ - سروش اصفهانی
در نعت حضرت سید انس و جان علیه افضل الصلوات
- ۲۶ - یغمای جندقی
در مدح حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
- ۲۷ - ملک الشعرای صبوری
در مدح و منقبت سید کونین خاتم الانبیاء (ص)
- ۲۸ - ادیب الممالک فراهانی
در ستایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
- ۲۹ - اقبال لاهوری
در مدح جناب پیغمبر (ص)
- ۳۰ - ملک الشعرای بهار
در مدح جناب ختمی مآب (ص)
- ۳۱ - امیری فیروزکوهی
در نعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
- ۳۲ - دکتر قاسم رسا
در ولادت حضرت خاتم الانبیاء (ص)
- ۳۳ - عباس شهری
مسمط در تهنیت ولادت حضرت خاتم الانبیاء (ص)
- ۳۴ - محمدرضا خزائلی
در معنی رسالت و نعت نبی اکرم (ص)
- ۳۵ - عبدالحسین فرزین
در جشن ولادت رسول اکرم (ص)
- ۳۶ - بانو نوری گیلانی
در مبعث مقدس نبی رحمت و مرآت و رسول عزت و حریت... (ص)
- در نعت محمد (ص)
- در یتیم
- دورباعی
- در تهنیت روز مبعث رسول اکرم (ص)
- آفتاب حق
- اقتران سعدین در هفدهم ربیع الاول: میلاد مقدس رسول
- اکرم (ص) و امام صادق (ع)
- ندای اذان

پیشگفتار

مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْكَوْنَيْنِ وَ الثَّقَلَيْنِ
وَ الْفَرِيقَيْنِ مِنْ عَرَبٍ وَ مِنْ عَجَمٍ
فَاقِ النَّبِيِّينَ فِي خَلْقِهِ وَ فِي خُلُقِهِ
وَ كَمْ يُدَانُوهُ فِي عِلْمِهِ وَ لَا كُـرْمِهِ
(بوصیری قرن هفتم هجری)

سپاس خدای را - جلّت اسمائهُ - که باخامه مشیّت، نقش هستی بر صحیفه خلقت کشید و جهان را از سر پرده عدم به سر منزل وجود و ظهور درآورد؛ هر چیزی را بجای خویش فرو نهاد و جنّ و انس و جهان هستی را با همه جلوه‌ها و جلاها خلقت فرمود.

برای این که درین بستانسرای خلقت میوه و نوباوه آفرینش را جلوه‌گر سازد، انوار تابناک انبیاء عظام و اولیا و اوصیاء کرام را دستوری بروز و ظهور داد و تاج «کرمنّا» بر سر «بنی آدم» نهاد و بحر و برّ را مسخّر وی ساخت که گوهر وجود خود را دریابد و به کمال خلقت که «معرفت» و «عبودیت» ذات بی مثال «حقّ» است برسد؛ که هدف از این خلقتها جز معرفت و بندگی نیست:

ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ*.

شکوفه ممتاز این درختان وجود و میوه شایسته و گل سر سبد آفرینش را وجود مقدّس پیامبر خاتم (ص) قرار داد که حاصل همه خلقت و نقاوه و نتیجه همه

* ذاریات، آیه ۵۶.

هستی است :

لولاك لما خلقت الافلاك .

این شاهکار خلقت، این انسان کامل - به معنی حقیقی - است که می تواند، چنین در سادات ملکوت پرواز کند، تا به مقام قرب برسد و به سرایرده عزت راه یابد؛ جایی که حتی پیک فرخنده پیام الهی را راه نیست .

همین پیامبر عظیم الشأن است که در «خلق» و «خُلِق» بر همه پیامبران الهی پیشی جسته و در «علم» و «کرم» و ... کسی به وی نزدیک نشده است .
باری، سخن گفتن از چنین وجود مقدسی با آن همه علو مقام و شأن و جلال کار این مرغ شکسته بال ناتوان نیست؛ که شاهبازان بلند پرواز درین راه از تک فرو مانده اند .

چه بگویم درباره پیامبری که خداوند متعال به جان عزیزش سوگند می خورد و می گوید :

لَعَمْرُكَ أَنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْهَوْنَ*

چه می توان گفت در حق رسولی که خداوند دانای توانا درباره اش می فرماید : أَنْكَ لَعَلِي خُلِقَ عَظِيمٌ**

سیره پاکیزه این پیامبر گرامی که از تولد تا واپسین لحظات حیات ثبت دفاتر و کتب شده و نکته ای، نه از جهت شمائل و صورت و نه از لحاظ رفتار و سیرت، فروگذار نشده و آن همه، که از اولین قرن هجری فراهم آمده، به لطف خداوند منان، از تصاریف روزگار مصون مانده است .

شگفت است که با همه عنادها و غرضها و دستهای آلوده، این «سیره»ها، پاک و پاکیزه به دست مسلمانان و مورخان حقیقت نگار رسیده است . این خود - با مقایسه با زندگی سایر انبیاء عظام (ع)، بهترین گواهی است بر عظمت و جلال این «فروع ابدیت» و این «نقاوه هستی» .

* حجر، آیه ۷۲

** قلم، آیه ۴

براستی در سراسر زندگی، و بویژه در «بیست و سه سال» دوران رسالت این یگانه تاریخ بشریت، کوچکترین نقطه ضعف و ابهام دیده نمی شود. نه در نظر ما - که مسلمانیم و به چشم تکریم به آن وجود مقدس می نگریم؛ بلکه حتی دشمنان و بدخواهان اسلام که هنوز هم در لباس نفاق و با شیوه ای خفّاش گونه، سعی دارند در زوایا و خبایای تاریک نکتی ای بیابند و آن را به خیال باطل خود، بزرگ کنند و به هر حال، دستاویزی سازند، تاکنون به دست نیاورده اند که تواریخ و سیره ها بر آن صحّه گذارد. همچنان که تاکنون در برابر «تحدی» به قرآن کریم، همه فصیحان و بلیغان جهان عاجز مانده اند.

آنچه دشمنان نوشته اند و یا گاه و ناگاهی می نویسند چکیده مغزهای علیل و مخمور و زائیده خیال پردازیهها و داستان بافیهای بی پایه است که شایسته افرادی همانند خودشان است نه زینده اهل انصاف.

پیامبر گرامی اسلام (ص) از همان لحظه که ندای جانفزای قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تفلحوا را به جهانیان و فریاد برابری و برادری را، خاصه، به اهل کتاب به صورت: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا... * در داد و همه را به سوی خدای یگانه و دین حنیف اسلام دعوت فرمود، به مردمی که در جزیره العرب و یا در کشور پهناور ایران و امپراطوری عظیم روم - در آن روزگار - زندگی می کردند و هر کدام به نوعی؛ زیر فشار ذلت بار قدرتهای استبدادی خودکامه و نارواییهای اعمال موبدان عشرت طلب و کشیشان هواپرست و عاملان جور و ستم دستگاه سلطه گر، به جان آمده بودند، با نسیم روچرور خود جان تازه ای بخشید. مواسات، مساوات و اخوت اسلامی و برابری و برادری که مسلمانان در حضور پیامبر گرامی (ص)، آنها را با تمام وجود، هر لحظه احساس می کردند، آنان را از دل و جان شیفته و فریفته پیامبر گرامی و ندای جان بخش اسلام کرد. کسانی که اهل جدال و لجاج و مرء نبودند و تحت تأثیر پیشداوریهای قومی به سر نمی بردند؛ و آنان را که دلی روشن و چشمی بینا و

* آل عمران، آیه ۶۴.

فراستی توأم با نصفت و عدالت بود؛ از همان آغاز، در برابر دعوت پیغمبر (ص) خاضع شدند و نبوتش را و قرآن، کتاب آسمانیش را به جان خریدار گشتند و جان و روان خود را با حلاوت آیات قرآنی و کلمات دربار رسول گرامی شیرین می کردند.

دیری نیاید که این ندای ملکوتی نجات بخش، به شرق و غرب عالم راه یافت و اسلام با همه شکوه و هیبتش دلها را تسخیر کرد.

مردم ایران، پس از شناخت ندای فطرت و آیین جاودانی آسمانی، اسلام را به جان پذیرا شدند و در اعتلای پرچم نجات بخش آن جانها فدا کردند.

عالمان دلباخته حقیقت در فراگیری زبان قرآن و احادیث رسول (ص) به میدان عمل آمدند؛ کتابها نوشتند و نکته های دلنشین نگاشتند و حتی در لغت عرب و صرف و نحو و علوم بلاغی و حدیث و دانشهای بسیار، کتابها تدوین و تألیف کردند.

اما، چون لازمه فرمانرواییهای خودکامه و مستبدانه، رشد تملق و چرب زبانی و کتمان حقیقت یا به تعبیر دیگر، حقیقت را فدای مصلحت زمان کردن است، در دربارهایی که بعدها در کشورهای اسلامی از جمله ایران رشد کرد شاعرانی سخن پرداز هنرمند پدید آمدند که صلاح دین و دنیای خود را تنها در جذب قلوب صاحب قدرتان و درباریان پست نهاد می دانستند.

از سوی دیگر، حکومتهای مستبد خودخواه که خود را قلب عالم وجود و مقصد و مقصود مردم فرمانبر بندبرپای و شمشیر برنای، می دانستند و می خواستند آوازه قدرت و سلطه شان به اطراف و اکناف برود، شاعران چرب زبان متصلف را صلات گران بها و جوایز بیش از انتظار می دادند و دهانهای این چنین کسان را با زر و گوهر می انباشتند. شاعران مداهنه گر نیز بدین ثروت بادآورده، دل خوش می داشتند، تا جایی که اندوخته ها فراوان شد و «از نقره دیگدان» زدند و چندین غلام زرین کمر در پس و پیش داشتند و شبها و روزها با «باده و ساده» اوقات می گذراندند و گوش بر «ساز و نوای چنگ و رباب» می گماشتند.

بدین سبب، چنین شاعرانی از مصلحت روز و روزگار خویش، به دیگری نمی پرداختند.

ازین روی در دیوان انوری، فرخی، عنصری، عسجدی و گویندگانی ازین دست از مدح پیامبر (ص) و احیاناً، ائمه معصومین (ع) و حتی اولیاء حق و مناقب و سجایای ملکوتی آنان اثری دیده نمی شود، و اگر احیاناً دیده شود از جهت آن است که ممدوحان را به آن بزرگواران مانند کنند و از این وسیله برای توجیه مدایح خود، سود جویند. این اشارات نیز، گاه کم است یا بسیار رقیق و کم رنگ. تنها «ممدوح» است که آب دریا در برابر کرمش جوی نیارد و ابر و باران در برابر «یم» احسانش «نمی» نیرزد! چرخ و زمین به فرمان اوست و اوست که ...!

بسیار کم اند شاعرانی مانند: کسائی، سنائی غزنوی، ناصر خسرو، عطار و مولوی که از ارباب حقیقت و معنی و پیامبران الهی و پیشوایان مذهبی سخن گفته باشند.

خوشبختانه، هر چه زمان می گذشت، شاعران وارسته و آزاده که روزگار را گاه در عزلت و انزوا می گذرانند و به مایه اندک کفاف خرسند بودند؛ مدح پیشوایان دینی را بجد آغاز کردند و سخن از مدایح و مناقب بزرگان مذهب، اسوه های بشریت، به میان آوردند.

«انسان کامل» که گمشده عارفان طریقت و واصلان سرچشمه زلال حقیقت بود و سایه روشنی از وی گاه در انسانهای اساطیری یا اولیای ناشناخته حق و ابدال نیافته، دیده می شد، بطور کامل و تمام عیار در وجود پاک حضرت رسول اکرم (ص) و دیگر ائمه و پیشوایان دینی ظهور و بروز داشت که وجودشان آفتابهایی است تابان و پرتوافکن؛ اگر چه خفاشان نخواهند یا نتوانند دیدن.

شاعران پاک عقیدت، بر مبنای قرآن و سیره و تاریخ و روایات به ذکر محامد رسول اکرم (ص) به زبان شعر پرداختند و مدح و نعت آن پیامبر معظم را با زبان دل و روح خود در الفاظی موزون و قصایدی غرآ بیان داشتند.

با این که سخن ما درباره مدایح حضرت محمد (ص) پیامبر مرسل و نبی

مکرم در زبان فارسی است؛ اما از این نکته نباید غفلت داشت که وصف شمایل و مدح فضایل آن جناب از همان آغاز طلیعه انوار تابناک اسلام بر زبان شاعران عرب زبان جاری و ساری شده است.

داستان «کعب بن زهیر» و قصیده بسیار معروف وی به مطلع:
بانت سعاد فقلبی الیوم متبولٌ متیم اثرها لم یفد مکبولٌ
و افتخار دریافت صله او از وجود مقدس رسول اکرم (ص) در تاریخ ادب معروف است.

اشعار «حسان بن ثابت» و بسیاری دیگر درباره آن رسول خاتم (ص) ثبت دفاتر است. ائمه اطهار (ع) نیز در تشویق شاعران متعهد و حق دوست کوشا بودند. داستان فرزندق در مدح حضرت سجاد (ع) و حکایت مدایح دعبل خزاعی از حضرت رضا (ع) و اشعار سید حمیری و کمیت اسدی و دیگران که مادحان نور بودند و در نعت اولیای دین سخن گستری کردند معروف است و شرح آن را فصلی دیگر باید.

گرد آوردن «مدایح محمدی (ص)»، در زبان فارسی، کاری است که از عهده یک تن، آن هم ناتوانی همچون من، بر نمی آید. بسیاری از شاعران نامبردار زبان فارسی قصایدی بلند و چکامه هایی ارجمند پرداخته اند: نظامی گنجوی و خاقانی و جمال الدین عبدالرزاق و کمال الدین اسماعیل و سعدی و مولوی و ... اشعار زیادی در آثار خود را به نعت آن سرور عالم اختصاص داده اند. بدین سبب، برای این مجموعه که فعلاً در دسترس شماست تنها از اشعار سی و شش تن از شاعران بهره برده ام که این همه «نمی» است از «یمی» و خوشه ای است از خرمنی. گزینش این مجموعه و این دسته گل محمدی (ص) از گلستانی عطرآگین و گل آذین کاری دشوار بود. بدین جهت، قبل از هر چیز، از قصوری که رفته است پوزش می خواهم امید است خوانندگان عزیز بر من ببخشایند.

شیوه کار همان است که در تألیف «مناقب علوی» «مناقب فاطمی» و «مدایح رضوی» تاکنون معمول شده است: از قدیمترین زمان تا عصر حاضر - از هر شاعر

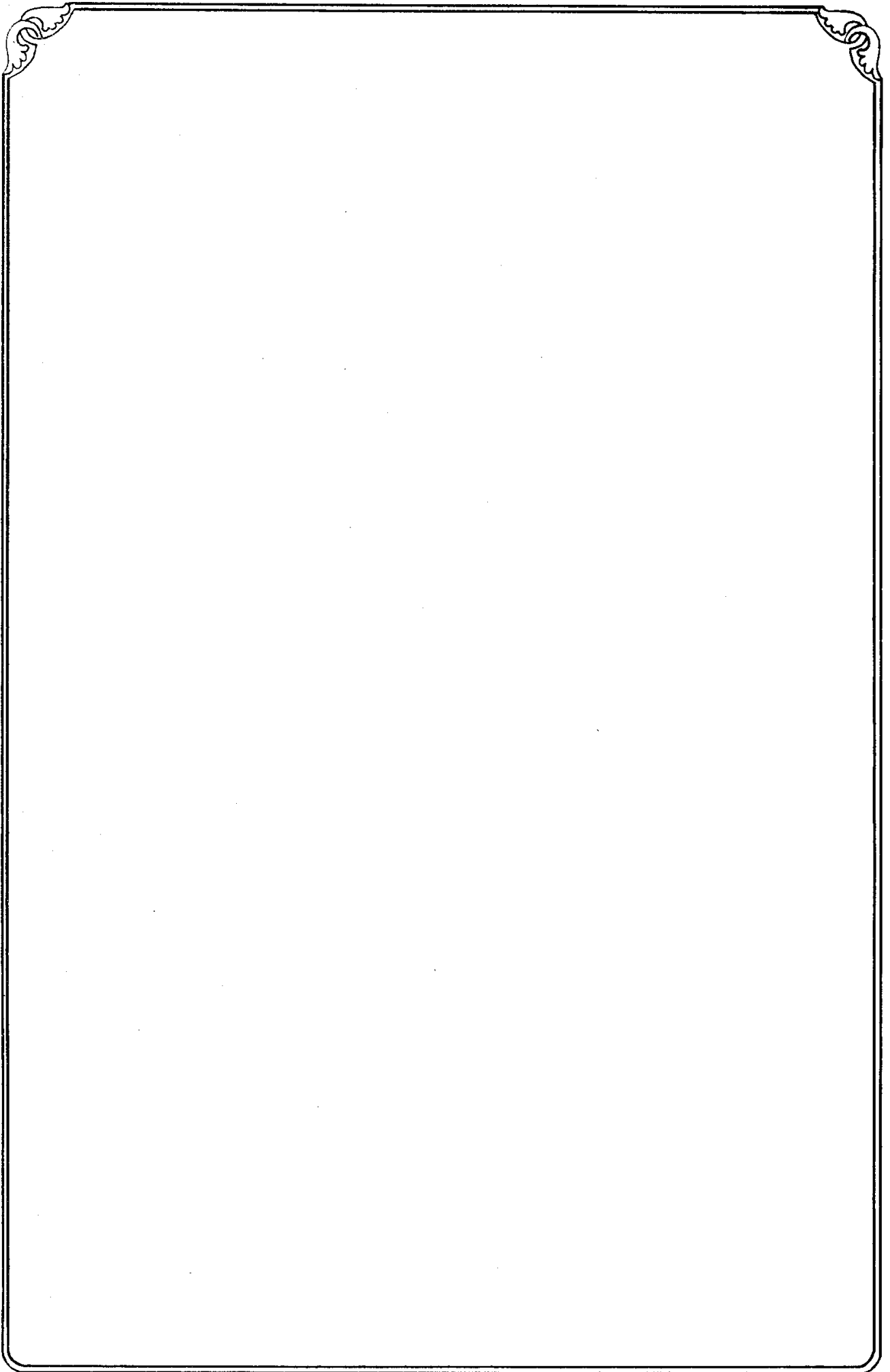
یک نمونه و بندرت بیشتر از یک نمونه ، برگزیده شده است . ترتیب زمانی تاحدی
که امکان داشته ، رعایت شده است .

لغات و ترکیبات دشوار که گاه در آثار شاعران بوده است توضیح داده شده
است . به آیات و اخبار ، در حدّ مقدور ، اشارتی رفته . با این همه لغزشها و گاه
خطاهایی دارد که اهل فضل و فضیلت مرا ارشاد و یاری خواهند فرمود تا در چاپهای
بعد جبران شود .

امید است خداوند متعال این خدمت ناچیز را به کرم عمیم خود - قبول
نماید : والله الموفق و المستعان

مشهد - مهرماه ۱۳۷۱

احمد احمدی بیرجندی



ابوالقاسم منصور بن حسن بزرگترین شاعر حماسه سرای ایران در قریهٔ باژ از قراء طابران طوس در خانواده‌ای از دهقانان ولادت یافت. در جوانی شروع به نظم برخی از داستانهای قهرمانی کرد و در سال ۳۷۰ هجری بعد از دقیقی به نظم شاهنامهٔ ابومنصوری پرداخت و در سال ۳۸۴ هـ آن را به پایان برد و سپس از مآخذ دیگر مانند اخبار رستم و اخبار اسکندر مطالب دیگری بر شاهنامهٔ خود افزود و آن را در سال ۴۰۱ هـ به سلطان محمود غزنوی تقدیم کرد ولی به علت سعایت حاسدان و اختلاف مذهب مورد پسند سلطان قرار نگرفت. ناچار فردوسی به هرات و از آن جا به طبرستان رفت و در سال ۴۱۱ هـ به زادگاه خود برگشت و در همان جا چشم از جهان فرو بست. اثر بی نظیرش شاهنامه است دارای ۵۰ هزار بیت در داستانهای اساطیری و ملی و تاریخی که به بیشتر زبانهای زندهٔ جهان ترجمه شده است.

۱

ستایش پیغمبر (ص)

تورا دانش و دین رهاند درست	در رستگاری بی‌آیدت جُست
و گر دل نخواهی که باشد نژند ^۱	نخواهی که دائم بوی مستمند
به گفتار پیغمبرت راه جوی	دل از تیرگیها بدین آب شوی
منم بندهٔ اهل بیت نبی	ستایندهٔ خاک پای وصی ^۲
حکیم این جهان را چو دریا نهاد	برانگیخته موج از وتند باد
چو هفتاد کشتی بر او ساخته ^۳	همه بادبانها بر افراخته
یکی پهن کشتی بسان عروس	بیاراسته همچو چشم خروس

محمد(ص) بدو اندرون با علی(ع)
خردمند کز دور دریا بدید
بدانست کوموج خواهد زدن
به دل گفت: اگر با نبی و وصی
همانا که باشد مرا دستگیر
خداوند جوی می و انگبین
اگر چشم داری به دیگر سرای
گرت زین بد آید گناه من است
برین زادم و هم برین بگذرم
دلت گر به راه خطا مایل است
هر آن کس که در جانش بغض علی است
نگر تا نداری به بازی جهان

همان اهل بیت نبی و ولی
کرانه نه پیدا و بن ناپدید
کس از غرق بیرون نخواهد شدن
شوم غرقه دارم دو یار وفی^۴
خداوند تاج و لوا و سریر
همان چشمه شیر و ماء معین
به نزد نبی و وصی گیر جای
چنین است و این دین و راه من است
چنان دان که خاک پی حیدرم
ترا دشمن اندر جهان خود دل است
از او زارتر در جهان زار کیست؟
نه برگردی از نیک پی همرهان*

پی نوشتها

۱- نژند: غمناک و افسرده

۲- وصی: کسی که به وی وصیت شده، لقب حضرت علی علیه السلام که وصی بلا فصل حضرت محمد(ص) می باشد.

۳- اشاره به حدیث نبوی(ص) دارد که فرمود: *ان اُمّتی ستفرق بعدی علی ثلثه و سبعین فرقه، فرقه منها ناجیه و اثنان و سبعون فی النار (سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۶۰)* این حدیث با اختلاف و حتی سبعین هم نقل شده است. و نیز حدیث نبوی(ص) مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركبها نجی و من تخلف عنها زح فی النار (همان، ج ۱، ص ۶۳۰)

۴- وفی: وفاکننده به عهد و پیمان.

* شاهنامه فردوسی، کتابفروشی و کتابخانه بروخیم، تهران، ص ۷.

ابونصر علی بن احمد طوسی شاعر قصیده گو و حماسه سرا و لغوی قرن پنجم هجری است. دوره بلوغ اسدی طوسی مصادف بود با انقلابات خراسان و غلبه سلاجقه بر آن دیار و برافتادن حکومت غزنویان. اسدی به علت وجود ناامنی ها راهی آذربایجان شد و در آنجا به مدح امرای محلی آن سامان پرداخت. از آثار وی لغت فرس اوست در حل مشکلات لغات دری که از قدیمترین کتابها در لغت فارسی محسوب می شود. دیگر از آثارش گرشاسب نامه است که بعد از شاهنامه فردوسی بهترین منظومه حماسی به زبان فارسی است. اسدی قصائد مناظره و اشعار دیگری نیز دارد. وفات اسدی در سال ۴۶۵ هجری اتفاق افتاد.

۲

در نعت نبی اکرم (ص)

محمّد فرستاده و بهترش	ثنا باد بر جان پیغمبرش
جهان یکسر از بهر او شد پدید	که بُد بر در دین یزدان، کلید
پیوست با نام او نام خویش ^۱	بدو داد دادار پیغام خویش
ولیک او شود زنده زایشان نخست	ز پیغمبران او پسین بُد درست
برون آمد و کرد دین آشکار	یکی تن وی و خلق چندین هزار
که با او کسی را بُد برتری	ببرد از همه گوی پیغمبری
ز کس ناشنیده همه گفت، راست	خبر ز آنچه بگذشت یا بود خواست
به معجز بر آورد نو بر درخت ^۲	به یک چشم زد از دل سنگ سخت

دل دنیوی از دیو بی بیم کـرد
 ز هامون به چرخ برین شد سوار
 گه رستخیز آب کوثر و راست
 مراندامش ایزد یکایک ستود
 و را بُد به معراج رفتن ز جای
 مه از هر فرشته بُدش پایگاه
 سَرافیل همرازش و هم نشست
 همیدونش بر ساق عرش است نام^۶
 به چندین بزرگی جهاندار راست
 نمود آنچه بایست هر خوب و زشت
 چنان کرد دین را به شمشیر تیز
 ز یزدان و از مـا هزاران درود

مه آسمان را به دو نیم کرد^۳
 سخن گفت بر عرش با کردگار^۴
 لوا و شفاعت سراسر و راست^۵
 هنرهاش را بر هنر برفـزود
 به یک شب شدن گرد هر دو سرای^۴
 براز قاب قوسین به یزدانش راه
 براق اسب و جبریل فرمان پرست
 نبی^۷ معجز او را ز ایزد پیام
 بدو داد پاك این جهان، او نخواست
 ره دوزخ و راه خـرم بهشت
 که هزمان بود بیش تارستخیز
 مـراورا و یارانش را برفـزود*

پی نوشتها

۱- در آیات زیادی نام رسول اکرم (ص) به دنبال نام خداوند متعال آمده است از جمله در این آیه: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم و نیز آیه: انما وککم الله و رسوله... و آیاتی نظیر اینها.

۲- اشاره است به معجزه کنده شدن درخت از ریشه و آمدن در پیش رسول خدا (ص) که اشراف قریش از آن حضرت خواستند (رك: منتهی الامال، ص ۳۶).

۳- اشاره است به شق القمر که در تفاسیر در ذیل این آیات مبارکات: اقتربت الساعه و انشق القمر و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر: نزدیک شد قیامت و به دو نیم شدن ماه و اگر ببینند آیتی و معجزه ای روی برمی گردانند و می گویند سحری است پیوسته. روایت کرده اند که این آیات وقتی نازل شد که قریش در

* گرشاسب نامه، به اهتمام حبیب یغمائی، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۵۴ هـ. ش، صفحه ۲.

مکه از آن حضرت معجزه طلب کردند و آن حضرت (ص) به ماه اشاره فرمود و ماه به اذن حق تعالی به دو نیم شد و این در شب ۱۴ ذیحجه بوده است (رك: منتهی الامال، ص ۳۴).

۴- اشاره است به معراج رسول اکرم (ص) و رفتن به مقام قرب الهی و سدره المنتهی و عرش.

۵- اشاره است به حدیث: مَا مِنْ نَبِيٍّ مِنْ وَكَلَدِ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ إِلَّا وَهُمْ تَحْتَ لَوَاءِ مُحَمَّدٍ (ص) (سفینه البحار) و نیز: وَكَلَدِ آدَمَ كُلَّهُمْ تَحْتَ لَوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ يُفْتَحُ لَهُ بَابُ الْجَنَّةِ (احادیث مشوی).

۶- برای این حدیث که از مکتوب بودن نامهای خمسه طیبه (محمد(ص) - علی(ع) - فاطمه زهرا(ع) -

حسن(ع) و حسین(ع) بر عرش الهی دلالت دارد؛ مراجعه کنید به معانی الاخبار صدوق صفحه ۲۱ و جلد ۱۵ بحار الانوار از صفحات ۱۴ و ۱۵ به بعد).

۷- نبی: قرآن کریم.

ابومعین ناصر بن خسرو قبادیانی، شاعر معروف قرن پنجم هجری است. وی از قبادیان بلخ بود. ابتدا خدمت دیوانی داشت؛ سپس به مکه و قاهره سفر کرد و از خلیفه فاطمی مصر مذهب اسماعیلی را که یکی از شعب مذهب تشیع است پذیرا شد و با لقب «حجت زمین خراسان» به ایران برگشت و از بیم معاندان و متعصبان به بدخشان رفت و در قلعه یمگان اعتکاف گزید و همانجا به تبلیغ مذهب اسماعیلی و تألیف کتب سرگرم بود تا بدرود حیات گفت. از آثارش به نثر زادالمسافرین، وجه دین و سفرنامه است. وی طبعی نیرومند و سخنانی استوار دارد. دیوانش بارها به طبع رسیده است.

۳

در نعت محمد (ص)

همین بود ازیرا گزین محمد(ص)	گزینم قرآن است و دین محمد(ص)
یقینم شود چون یقین محمد(ص)	یقینم که من هر دوان را بورزم
حصار حصین ^۲ چیست؟ دین محمد(ص)	کلید بهشت و دلیل نعیمم ^۱
همین بود نقش نگین محمد(ص)	محمد رسول خدای است زی ما ^۳
همین بود در دل مکین محمد(ص)	مکین است ^۴ دین و قرآن در دل من
یکی امت کمترین محمد(ص)	به فضل خدای است امیدم که باشم
قرآن است درّ یمین ^۵ محمد(ص)	به دریای دین اندرون ای برادر
قرآن است گنج و دفرین ^۶ محمد(ص)	دفرینی و گنجی بود هر شهی را
کرا بینی امروز امین محمد(ص)	براین گنج و گوهر یکی نیک بنگر
به فرزند ماند آن و این محمد(ص)	چو گنج و دفرینت به فرزند ماندی ^۷

نبینی که امت همی گوهر دین
 محمد بدان داد گنج و دفینش
 قرین محمد که بود؟ آنکه جفتش
 ازین حور عین و قرین گشت پیدا
 حسین و حسن را شناسم حقیقت
 چنین یاسمین و گل اندر دو عالم
 قرآن بود و شمشیر پاکیزه حیدر
 که استاد با ذوالفقار^۹ مجرد
 چو تیغ علی دادیاری قرآن را
 چو هارون ز موسی علی بود در دین^{۱۰}
 به محشر بیوسند هارون و موسی
 عربین^{۱۱} بود دین محمد ولیکن
 بفرمود جستن به چین علم دین را
 شنودم ز میراث دار محمد
 دلم دید سرّی که بنمود از اول
 ز فرزند زهرا و حیدر گرفتم
 از آن شهره فرزند کو را رسیده است
 جهان آفرین آفرین کرد بر من
 کنون بافرین جهان آفرینم
 اگر من به حبّ محمد رهینم
 منم مستعین^{۱۲} محمد به مشرق
 چه داری جواب محمد به محشر

نیابد مگر کز بنین^۸ محمد (ص)
 که او بود در خور قرین محمد (ص)
 نبودى مگر حور عین محمد (ص)
 حسین و حسن سین و شین محمد (ص)
 بدو جهان، گل و یاسمین محمد (ص)
 کجا رُست جز در زمین محمد (ص)
 دو بنیاد دین متین محمد (ص)
 به هر حربگه بر یمین محمد (ص)
 علی بود بی شک معین محمد (ص)
 هم انباز و هم همنشین محمد (ص)
 ردای علی و آستین محمد (ص)
 علی بود شیر عربین محمد (ص)
 محمد، شدم من به چین محمد (ص)
 سخنهای چون انگبین محمد (ص)
 به حیدر دل پیش بین محمد (ص)
 من این سیرت راستین محمد (ص)
 به قدر بلند برین محمد (ص)
 به حبّ علی و آفرین محمد (ص)
 من اندر حصار حصین محمد (ص)
 تو چونى عدوی رهین محمد (ص)
 چه خواهی ازین مستعین محمد (ص)
 چو پیش آیدت هان و هین محمد (ص)*

* دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی (ج ۱) به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران

پی نوشتها

- ۱- نعیم: ناز و نعمت، بهشت.
- ۲- حَصین: استوار، محکم
- ۳- زی‌ما: در نزد ما، سوی ما
- ۴- مکین: جای گزیده- جایگزین.
- ۵- ثمین: گرانها
- ۶- ذَفین: پنهان شده- مستور، اندوخته. گنجی که در زمین دفن شده است.
- ۷- ماندن: گذاشتن، نهادن
- ۸- بنین: فرزندان
- ۹- ذوالفقار: شمشیری بود که پشت آن خراشهای پست و هموار فقره و مهره مانند داشت به همین جهت آن را ذوالفقار می نامیدند. این شمشیر از (منبه بن حجاج) بود که روز جنگ بدر کشته شد و شمشیرش را حضرت رسول (ص) برای خویش برگزید و سپس روز جنگ احد آن را به علی (ع) بخشید.
- ۱۰- اشاره است به حدیث معروف که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: **أَنْتَ مَتَى بَمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ** موسی **الْأَنْهَ لَأَنْبَى بَعْدِي**: «تو ای علی نسبت به من همان منزلی را داری که هارون نسبت به موسی داشت جز اینکه بعد از من پیامبری نیست». ۹- این حدیث به حدیث منزله شهرت دارد.
- ۱۱- عَرین- بیشه، جنگل
- ۱۲- مُستعین: استعانت کننده، یاری خواهنده.

ابوالمجد مجدود بن آدم شاعر و عارف قرن ششم هجری است. در آغاز شاعری مسعود بن ابراهیم و بهرامشاه بن مسعود را مدح کرد ولی از مدح آنان نصیبی نبرد؛ ملالت وی از دربارها باعث آمدن دست به دامن عرفان زند و از دنیا و دنیاپرستان کناره گیری کند. سنایی چندی به سفر و سیر و سیاحت پرداخت و در ایامی که در بلخ بود راه کعبه در پیش گرفت و پس از بازگشت از سفر حج چندی در بلخ و مرو و نیشابور بسر برد و سرانجام به غزنین آمد و تا آخر عمر به گوشه گیری و عزلت پرداخت و عاقبت در نیمه اول قرن ششم هجری چشم از جهان فرو بست. *حديقة الحقیقه و طریق التحقیق و چند اثر دیگر از آثار اوست. مزارش در غزنین است.*

۴

نعت حضرت رسول (ص)

کفر و ایمان را هم اندر تیرگی هم در صفا
نیست دارالملک، جز رخسار و زلف مصطفی
موی و رویش گر به صحرا ناوریدی قهر و لطف
کافری بی برگ ماندستی و ایمان بی نوا
نسخه جبر و قدر در شکل روی و موی اوست
این ز (واللّیلت^۱) شود معلوم و آن از (والضحی^۲)
گر قسیم و کفر ایمان نیستی آن زلف و رخ
کی قسم گفتی بدان زلف و بدان رخ پادشا^۳

کای محمد این جهان و آن جهانی نیستی
 لاجرم این جاننداری صدر و انجامتگا
 رحمتت زان کرده اند این هر دو تا از گرد نعل
 این جهان را سرمه باشی آن جهان را توتیا
 اندرین عالم غریبی زان همی گردی ملول
 تا «آرحنا یا بلالت»^۴ گفت باید برملا
 عالمی بیمار بودند اندرین خرگاه سبز
 قاید هریک و بال و ساقیق هریک و با^۵
 زان فرستادیمت اینجا تا ز روی عاطفت
 عافیت را همچو استادان درآموزی شفا
 گرز داروخانه روزی چند شاگردت به امر
 شربتتی ناوردشان این جا به حکم امتلا
 گرتورا طعنی کنند ایشان مگیر از بهر آنک
 مردم بیمار باشد یافه گوی و هرزه لا^۶
 تابش رخسار توست آنرا که می خوانی صباح
 سایه زلفین توست آنجا که می گویی مسا
 روبروی تو کز آنجا جانت را ماودعک^۷
 شو به زلف تو کزین آتش دلت را ماقلی^۸
 در دو عالم مرتورا باید همی بودن پزشک
 لیکن آنجا به که آنجا به بدست آید دوا
 هر که این جا به نشد آنجا برو داروش کن
 کاین چنین معلول را، بی شک چنان باید هوا

لاجرم چندان شرابت بخشم از حضرت که تو
 از عطا خشنود گردی و آن ضعیفان از خطا^۹
 دیورا دیوی فروریزدهم اندر عهد تو
 آدمی را خاصه با عشق تو کی ماند جفا؟
 پس بگفتش ای محمد منت از ما دار از آنک
 نیست دارالملک متهای ما را متهای
 نه تو دُری بودی اندر بحر جسمانی یتیم
 فضل ما تاجیت کرد از بهر فرق انبیا^{۱۰}
 نه تو راه شهر خود گم کرده بودی ز ابتدا
 ما تو را کردیم با همشهریانت آشنا^{۱۱}
 غرقه دریای حیرت خواستی گشتن ولیک
 آشنائی ما برون آورد از و بی آشنا
 نی به قلت خواست کردن مر تو را تلقین حرص
 پیش از آن کانعام ما تعلیم کردت کیمیا
 با تو در فقر و یتیمی ما چه کردیم از کرم
 تو همان کن ای کریم از خلق خود با خلق ما^{۱۲}
 مادری کن مر یتیمان را پپرورشان به لطف
 خواجگی کن سایلان را طبعشان گردان وفا^{۱۳}
 نعمت از ما دان و شکر از فضل ما کن تا دهیم
 مر تو را زین شکر نعمت نعمتی دیگر جزا^{۱۴}*

* دیوان حکیم سنائی غزنوی، تصحیح مدرس رضوی، کتابخانه سنائی، تهران، ۱۳۶۲ هـ. ش

پی نوشتها

- ۱ و ۲ - اشاره است به آیه شریفه: وَالضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى: (آیات ۱، ۲ و ۳ سوره الضحی) «سوگند به چاشتگاه (یا روز) و به شب هنگام که تیرگی افکند. بدرودت نگفت پروردگارت و نه خشمگین شد.»
- ۳ - اشاره است به آیه شریفه: لَعَمْرُكَ أَنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (آیه ۷۲ سوره حجر) «به جان تو سوگند [ای پیامبر] اینان در مستی و غفلت خویش فرو روندگانند.»
- ۴ - آرحنایا بلال: اشاره است به حدیث: یا بلال! آرحنایا بالصلوة که مولوی نیز بدان اشاره دارد: جان کمال است و ندای او کمال مصطفی گویان آرحنایا بلال (رك: احادیث مشوی، ص ۲۱).
- ۵ - قاید: رهبر، پیشوا، کشنده، کسی که از پیش می راند و برمی انگیزد - سابق: راننده و برانگیزنده - مقابل قاید: کسی که از دنبال می راند.
- ۶ - هرزه لا [ی]: بیهوده گوی - یاوه گوی
- ۷ و ۸ - در توضیح ۱ و ۲ همین بخش بدان اشاره شد.
- ۹ - اشاره است به آیه شریفه: وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (آیه ۵ سوره الضحی): و «هر آینه زود است که پروردگارت آن قدر عطایت دهد تا خشنود شوی.»
- ۱۰ - اشاره است به آیه شریفه: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (آیه ۶ سوره الضحی) «آیا نیافت تو را یتیمی پس جای و پناه داد.»
- ۱۱ - اشاره است به آیه شریفه: وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى: «و یافتت در سر به گمی پس رهبریت کرد.» (آیه ۷، سوره والضحی).
- ۱۲ و ۱۳ - اشاره است به آیات مبارکات: فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَاتَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَاتَنْهَرْ: «پس اما یتیم را قهر و سرکوب مکن و اما سوال کننده را پس زجر مکن و از خود مران.» (آیات ۱۱ و ۱۲ سوره والضحی)
- ۱۴ - اشاره است به آیه مبارکه: أَمَّا بِنِعْمِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ: «اما به نعمت پروردگارت اخبار کن و سخن گوی» (آیه آخر سوره والضحی).

احمد مرسل آن چراغ جهان

رحمت عالم آشکار و نهان
چشمه زندگانی اندر لب
لقمه خواهان رحمت در او
با خود آورده ستی تازه
زانکه زویافت خلق راه به حق
ادب او رهانندت ز کُشت
هیچ تیماردار چون او نیست
در شفاعت از آن کریم تر است
مهرباتر ز تست بر تو بسی
از حرام و سفاح^۱ دست بدار
شرم دار از حرام و دست بشوی
در حجیم تن و جهنم دل
چون ز دوزخ سبک برون نایی؟
کور هاند ترا از آن برزخ
آن او باش و هرچه خواهی کن
همه گفتی چو مصطفی گفتی
از درون سوز و از برون خنده
رنج سایه نبود بر خاکش*

احمد مرسل آن چراغ جهان
آمد از رب سوی زمین عرب
هم عرب هم عجم مسخر او
در جهانی فکنده آوازه
دین بدویافت زینت و رونق
سخن او برد تو را به بهشت
دل پر درد را که نیرو نیست
بر تو از نفس تو رحیم تر است
از کرم، نزهوا و نزهوسی
گر تو خواهی که گردی او رایار
در حریم وی ای سلامت جوی
ای فرو مانده زاروار و خجل
گر تو را دیده هست و بینایی
پاک شو، پاک، رستی از دوزخ
خاک او باش و پادشاهی کن
تا به حشر ای دل ارثنا گفتی
شمع بود آن همای فرخنده
گنج همسایه بد دل پاکش

پی نوشت

۱- سفاح: زنا کردن

* برگزیده حدیقه سنائی، به کوشش ناصر عاملی، کتابخانه طهوری ۱۳۵۶ هـ. ش. تهران

ص ۴۰.

جمال الدین عبدالرزاق

(وفات ۵۸۸ هـ)

جمال الدین اصفهانی فرزند عبدالرزاق شاعر قرن ششم هجری قصیده سرای معروفی است. وی زرگر و نقشبند نیز بوده است. بیشتر عمر جمال الدین در اصفهان گذشت. گویا به آذربایجان و مازندران نیز سفری کرده. جمال الدین اصفهانی مدایحی درباره فرمانروایان زمان خود: آل صاعد و آل خجند و آل باوند و آل سلجوق سروده است. وی چهار فرزند داشته که از آن میان کمال الدین اسماعیل شاعری نامور و همسنگ پدر و به عقیده برخی بالاتر از وی بوده است. شعر جمال الدین اصفهانی خالی از تکلف و روان است. دیوان شاعر در سال ۱۳۲۰ چاپ شده. شاهکارش ترکیب بندی است در نعت رسول اکرم (ص) که در این جا نقل می شود.

۵

در نعت رسول اکرم (ص)

ای از بر سدره ^۱ شاهراحت	وای قبه عرش تکیه گاهت
ای طاق نهم رواق بالا	بشکسته ز گوشه کلاهت
هم عقل دویده در رکابت	هم شرع خزیده در پناحت
ای چرخ کبود ژنده دلقی	در گردن پیر خانقاهت ^۲
مه طاسک گردن سمندت ^۳	شب طره پرچم سیاهت ^۴
جبریل مقیم آستانت	افلاک حریم بارگاهت
چرخ ارچه رفیع خاک پایت	عقل ارچه بزرگ طفل راهت

خورده است خدا ز روی تعظیم سوگند به روی همچو ماهت^۵

ایزد که رقیب جان خرد کرد

نام تو ردیف نام خود کرد^۶

ای نام تو دستگیری آدم وای خلق تو پایمرد عالم

فرآش درت کلیم عمران چاووش رخت مسیح مریم^۷

از نام محمّدیت میمی حلقه شده این بلند طارم^۸

تو در عدم و گرفته قدرت اقطاع وجود^۹ زیر خاتم

در خدمتت انبیا مشرف وز حرمتت آدمی مکرم

از امر مبارک تو رفته هم بر سر حرقت خود آدم

تا بود به وقت خلوت تو نه عرش و نه جبرئیل محرم

نایافته عزالتفاتی پیش تو زمین و آسمان هم

کونین نواله ای^{۱۰} ز جودت

افلاك طفیلی و جودت

ای مسند تو و رای افلاك صدر تو و خاک توده حاشاک

هرچ آن سمت حدوث دارد^{۱۱} در دیده همت تو خاشاک

طغرای جلال تو لعمرک^{۱۲} منشور ولایت تو لولاک^{۱۳}

نه حقه و هفت مهره پیشت^{۱۴} دست تو و دامن تو زان پاک

در راه تو زخم محض مرهم بریاد تو زهر عین تریاک

در عهد نبوت تو آدم پوشیده هنوز خرقة خاک^{۱۵}

تو کرده اشارت از سرانگشت مه قرطه پرنیان زده چاک^{۱۶}

نقش صفحات رایت تو لولاک لما خلقت الافلاك^{۱۷}

خواب تو و لاینام قلبی^{۱۸}

خوان تو آیت عند ربی^{۱۹}

وای قبلة آسمان سرایت	ای آرزوی قدر لقاییت
ناگفته سزای تو ثنایت	در عالم نطق هیچ ناطق
هر جای که خسروی گدایت	هر جای که خواجه ای غلامت
هم جنبش آسمان برایت	هم تابش اختران ز رویت
قفل دل گمراهان دعایت ^{۲۰}	جانداروی عاشقان حدیث
برنامه دهده یک عطایت	اندوخته سپهر و انجم
تالاف زندز کبیریایت	بر شهپر جبرئیل نه زین
تا سرمه کشد ز خاک پایت	بر دیده آسمان قدم نه

ای کرده بزیر پای کونین

بگذشته ز حد قاب قوسین^{۲۱}

وای عالم جان ز تو معطر	ای حجره دل به تو منور
وای ذات تو رحمت مصور	ای شخص تو عصمت مجسم
بی نام تو وردها مبرتر ^{۲۲}	بی یاد تو ذکرها مزور
دست تو زهاب آب کسوثر ^{۲۳}	خاک تو نهال شاخ طوبی
نه گوی فلک چو گوی عنبر	ای از نفس نسیم خلقت
وزیغفرک الله آنت مغفر ^{۲۵}	از یصمک الله اینت جوشن ^{۲۴}
عالم همه خشک یا همه تر	تو ایمنی از حدوث گو باش
بطحا همه سنگ یا همه زر	تو فارغی از وجود گوشو

طاووس ملائکه بریدت^{۲۶}

سرخیل مقربان مریدت

وای خیل تو بر ستاره پیروز	ای شرع تو چیره چون به شب روز
در حلقه درس تو نوآموز	ای عقل گره گشای معنی
نعلین تو عرش را کله دوز	ای تیغ تو کفر را کفن باف

ای مذهب‌ها ز بعثت تو
از موی تو رنگ کسوت شب
حلم تو شگرف دوزخ آشام
ماه سرخیمه جلال
بنموده نشان روی فردا
چون مکتبها به عید نوروز^{۲۷}
وز روی تو نور چهره روز
خشم تو عظیم آسمان سوز
در عالم علو مجلس افروز
آینه معجز تو امروز

ای گفته صحیح و کرده تصریح

در دست تو سنگریزه تسبیح^{۲۸}

هر آدمیی که او ثنا گفت
خود خاطر شاعری چه سنجد؟
گرچه نه سزای حضرت توست
هر چند فضول گوی مردی است
در عمر هر آنچه گفت یا کرد
زان گفته و کرده گر پرسند
این خواهد بود عُدَّت^{۳۰} او
تو محو کن از جریده او
هرچ آن نه ثنای تو خطا گفت
نعت تو سزای تو خدا گفت^{۲۹}
پذیر هر آنچه این گدا گفت
آخر نه ثنای مصطفی گفت؟
نادانی کرد و ناسزا گفت
کز بهر چه کرد یا چرا گفت؟
کفاره هر چه کرد یا گفت
هر هرزه که از سر هوا گفت

چون نیست بضاعتی ز طاعت

از ما گنه وز تو شفاعت*

پی نوشتها

۱ - سِدْرَه (سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى) درختی است در آسمان هفتم که در سوره (نجم) از آن یاد شده است.

* دیوان کامل استاد جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی با تصحیح و حواشی وحید دستگردی،

از انتشارات کتابخانه سنائی، تهران، ص ۲.

۲- شاعر آسمان کبود رنگ را به دلخی کهنه تشبیه کرده است که در گردن پیر خانقاه این جهان و افلاک فرو افتاده است. این مطلب ناظر است به خلقت افلاک که به سبب وجود با عظمت پیامبر (ص) خلعت هستی پوشیده اند: لولاك لما خَلَقْتُ الْاَفلاك: «اگر تو نبودی جهان را نمی آفریدم.»

۳- سمند: اسبی که رنگش مایل به زردی است، زرده

۴- طَرَه: موی صف کشیده جلوی پیشانی- علاقه و رشته نابافته- پرچم: منگوله.

۵- اشاره است به آیه شریفه ۷۲ سوره حجر: لَعمرِکَ اِنَّهُم لَفی سَکَرَتِهِم یعمهون.

۶- ر.ک: بخش «اسدی طوسی» شماره ۱.

۷- از لحاظ آن که حضرت مسیح بن مریم به ظهور آن حضرت (ص) بشارت داده است (ر.ک: سوره صف آیه ۶).

۸- بلند طارم: کنایه از آسمان است.

۹- اقطاع: قسمت‌ها، تکه‌ها، جمع قطع و قطع. یعنی تمام جهان را تحت حکمروائی خود گرفته‌ای.

۱۰- نواله: لقمه خوراکی برای گذاشتن در دهان.

۱۱- یعنی هر چیزی که حادث است. کلیه ممکنات- جهان هستی.

۱۲- ر.ک: به شماره ۵ همین بخش.

۱۳- ر.ک: شماره ۲ همین بخش.

۱۴- اشاره است به: افلاک نهگانه و سیارات هفتگانه.

۱۵- اشاره است به حدیث نبوی (ص) کنتُ نبیاً و آدم بین الماء والطين: «پیامبر بودم و حال آنکه هنوز

آدم (ع) بین آب و گل بود.»

۱۶- قُرطه (مُعَرَّب کُرته) نوعی قبا و پیراهن. (اشاره است به شق القمر) معجزه رسول اکرم (ص).

۱۷- ر.ک: به شماره ۲ همین بخش.

۱۸- اشاره است به حدیث نبوی (ص): تمام عینی ولاینام قلبی: «چشمم می خوابد ولی قلبم بیدار

است.»

۱۹- ابیت عِنْدَ رَبِّی وَهُوَ یطعمِنی و یُسقِنی: «من در کنار خدای خود بیتوته کردم و او مرا طعام

می دهد و سیراب می سازد.» اشاره است به مراتب تقرّب و حضور قلب حضرت محمد (ص) در مقام عبادت

و معرفت.

۲۰- کنایه است از اینکه: دعا و دعوت پیامبر (ص) گمراهان تیره دل را به هدایت نمی کشاند.

۲۱- قاب قوسین: فاصله بین قبضه و خانه کمان را قاب گویند. قوسین: دو کمان. اشاره است به

آیات: وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَىٰ ثُمَّ دَنَىٰ قَتَدَلَىٰ . فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ (آیه ۷ تا ۹ سوره مبارکه نجم) اشاره به مقام قرب پیامبر(ص) در شب معراج است.

۲۲- مُبْتَرٌ: ابتر، ناقص.

۲۳- زَهَابٌ: چشمه، سرچشمه، جایی که آب از آنجا بجوشد ... (فرهنگ معین)

۲۴- يَعصمك الله: اشاره است به بخشی از آیه وَاللَّهُ يَعصمك من الناس (سوره مائده: آیه ۶۷)

۲۵- يَغْفِرُكَ اللهُ: اشاره به بخشی از آیه ۲ سوره فتح.

۲۶- طاووس ملائکه: نامی که بر جبرئیل نهاده اند- برید: پیک، نامه رسان- پیام رسان.

۲۷- مکتبها در عید نوروز تعطیل است. مذهبها هم بر اثر بعثت مبارک تو (ای پیامبر خاتم ص) تعطیل

و از کار و رونق افتاده است.

۲۸- اشاره است به ذکر گفتن سنگریزه ها و اقرار به نبوت خاتم (ص) در دست پیامبر عظیم الشأن

اسلام(ص).

۲۹- اشاره است به اوصافی که در قرآن کریم آمده است؛ مانند: إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ و ...

۳۰- عُدَّتْ: لوازم معاش، ساز و برگ، مایحتاج زندگی و عمر.

افضل الدین بدیل بن علی خاقانی از پدری درودگر و مادری رومی که اسلام اختیار کرده بود به وجود آمد. خاقانی از عمش کافی الدین که مردی طبیب و فیلسوف بود دانش آموخت و چندی هم در خدمت ابوالعلاء گنجوی شاعر تلمذ کرد و در علوم ادبی سرآمد شد. در همین زمان به یاری استادش به خدمت خاقان اکبر راه یافت و تخلص «خاقانی» را از وی گرفت. دو بار به زیارت حرمین شریفین مشرف شد و چندی نیز به زندان افتاد. در آخر عمر به گوشه گیری روی آورد و در تبریز اقامت گزید و در همین شهر بدرود حیات گفت. خاقانی علاوه بر دیوان شعر؛ مثنوی تحفة العراقین دارد که پس از بازگشت از سفر حج سروده. خاقانی از قصیده سرایان و از ارکان شعر فارسی است. مضامین دشوار و تعاریض دیرباب در اشعارش فراوان است. آثارش به طبع رسیده است.

۶

در شکایت از جهان و مدح پیغمبر اکرم (ص)

قحط و فاست در بنه آخر الزمان
هان ای حکیم، پرده عزلت بساز، هان
در دم سپید مهره^۱ و وحدت به گوش دل
خیز از سیاه خانه^۲ و وحشت به پای جان
هم با عدم پیاده فرو کن به هشت نطع^۳
هم با قدم، سوار برون شو به هفت خوان^۴

سودای این سواد^۵ مکن بیش در دماغ
 تکلیف این کثیف منه بیش بر روان
 فلسی شمر ممالک این سبز بارگاه^۶
 صفری شمر فذلک^۷ این تیره خاکدان
 جیحون آفت است و بر او آبگینه پل
 کُهیپایه بلاست بر او غول دیده بان
 تو غافل و سپهر کشنده رقیب^۸ تو
 فرزانه خفته و سگ دیوانه پاسبان
 هر لحظه هاتفی به تو آواز می دهد:
 کاین دامگه نه جای امان است الامان!
 آواز این خطیب الهی تو نشنوی
 کز جوش غفلت است ترا گوش دل گران
 خود را درم خرید رضای خدای کن
 دامن از این خدای فروشان، فرو نشان
 از «لا» رسی به صدر شهادت که عقل را
 از «لا» و «هو» ست مرکب لاهوت زیر ران^۹
 «لا» زان شد اژدهای دوسر تا فرو خورد
 هر شرك و شك که در ره «الآ» شود عیان^{۱۰}
 بنمود صبح صادق دین محمّدی
 هین در ثنّاش باش چو خورشید صد زبان
 دندانهای تاج بقا شرع مصطفی است
 عقل آفرینش از بن دندان کند ضمان
 آن شاهد «لعمرك»^{۱۱} و شاگرد «فاستقم»^{۱۲}
 مخصوص «قم فانذر»^{۱۳} و مقصود «کن فکان»^{۱۴}

آدم به گاهواره او بوده شیرخوار
 «ادریس» هم به مکتب او گشته درس خوان
 هم عیب را به عالم اشرار پرده پوش
 هم غیب راز عالم اسرار ترجمان
 او سرو جویبار الهی و نفس او
 چون سرو در طریقت هم پیر و هم جوان
 مه را دو نیمه کرده به دست چو آفتاب
 سایه نه بر زمینش و از ابر سایبان^{۱۵}
 حبل الله است معتکفان را دو زلف او
 هم روز عید و هم شب قدر اندر او نهان
 بر بام سدره تا در «ادنی» فکنده رخت
 روح القدس دلیلش و معراج نردبان^{۱۶}
 هر داستان که آن نه ثنای محمد است
 داستان کاهنان شمر آن را نه داستان
 از جسم بهترین حرکاتی صلوة بین
 وز نفس بهترین سکنتاتی صیام دان
 یارب دل شکسته و دین درست ده
 کآنجا که این دو نیست و بالی است بیکران
 «خاقانی» از زمانه به فضل تو در گریخت
 او را امان ده از خطر آخر الزمان*

* دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوآر ۱۳۳۸ هـ. ش تهران

در نعمت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله و سلم

زرین صدفی جواهر افزای
هر چند ردای زر نمائی
میخ زری از پی بهار^{۱۷}
در دامن درع آن مظفر
هر درع که دست کبریا بافت
در دست رضای آن مطهر
در دارالملک سرقرآن
وایزد که قسم به جانش خورده ست
هر شب که عمود صبح شد راست
خیمه زده شرع در جنابش
بگرفته جهان و هفت سقفش
دنیا که دوروزه کاخ و کوخی است
هر کوسوی خوان مصطفی تافت
چون عید بقا رسید ناچار

در بحر کف محمّدت جای
تاری زردای مصطفائی
مر حلقه درع مصطفی را
نه چرخ ز حلقه ای است کمتر
خاص از پی قد مصطفی بافت
دستتیبوی است خلد انور
خطبه ابدی به نام او دان
سجاده شادیم خاک کرده ست^{۱۸}
خاص از پی کوس کوب او خاست
حبل الله المتین طنابش
پس کرده به وفق شرع و قفش
در راه محمّدی کلوخی است
از فرّ و بهیش فربهی یافت
قربانش کنند بهر مختار*

پی نوشتها

۱- سفیدمهره: نوعی صدف که از استخوان وی بوق سازند (فرهنگ معین) دردم: بدم، بنواز.

۲- زندان،

* مشنوی تحفه العراقین، حکیم اجل خاقانی شروانی، حواشی و تعلیقات دکتر یحیی قریب، شرکت

سهامی کتابهای جیبی، تهران ۱۳۵۷ هـ. ش، ص ۲۲.

۳- هشت نطع: ظاهراً هشت فلک است (فلک البروج یا (فلک ثوابت) - فلک زحل - فلک مشتری - فلک مریخ - فلک آفتاب - زهره - عطارد - قمر). ظاهراً به قرینه الفاظ (سواره) و (پیاده) اشاره ای به (شطرنج) دارد.

۴- هفت طبقه زمین، هفت آسمان (لغت نامه).

۵- شهر، دیار، سرزمین.

۶- آسمان.

۷- خلاصه - تنمّه حساب، باقیمانده حساب.

۸- نگهبان.

۹- «لا» حرف نفی - نفی غیرالله - لا اله الا الله (= الأهو).

برخی گفته اند: لاهوت از (لاه) است و (وت) را از جهت مبالغه بدان ملحق کرده اند منظور: عالم غیب و عالم معنوی و الهی است.

۱۰- اشاره است به کلمه طیبیه: «لا اله الا الله»: نفی هر معبودی جز خداوند متعال.

۱۱- اشاره دارد به آیه شریفه ۷۲ سوره حجر: لَعْمُرُكُ اِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ.

۱۲- اشاره است به آیه: فَاسْتَقِمْ كَمَا اُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ... (آیه ۱۱۲ سوره هود).

۱۳- اشاره است به آیه ۱ و ۲ سوره مدثر: يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ كَهِ خَطَابٍ بِه پیامبر اکرم (ص) است جهت انذار خلق.

۱۴- شاعر به خداوند متعال نظر دارد که هستی را به امر و اراده خود بوجود آورده است. ظاهراً به جای: «کن فیکون» که در آیات بینات قرآن آمده «کُنْ فکان» را به کار برده است.

۱۵- این بیت اشاره دارد به معجزات رسول اکرم (ص): شق القمر - سایه نداشتن و سایه گستردن ابر بر وجود مقدس حضرت خاتم النبیین (ص).

۱۶- اشاره است به معراج رسول اکرم (ص).

۱۷- از جهت بها و ارزش پیدا کردن.

۱۸- رُك: شماره ۱۱ همین بخش - و نیز به حدیث: وَجَعَلْتُ لِي الْاَرْضُ مُسْجِدًا وَ تُرَابُهَا طَهُورًا

(دعائم الاسلام، قاضی مغربی، ج ۱، ص ۱۲۰ چاپ دارالمعارف مصر، ۱۳۸۳ هـ.).

فریدالدین عطار نیشابوری شاعر و عارف قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری است. در ابتدا به شغل عطاری اشتغال داشت؛ بعد از تغییر حال در ردیف صوفیان و عارفان درآمد و بعد از سفرهایی در طریق کسب معرفت و سیر و سلوک، اقامت در نیشابور را اختیار و در سال ۶۲۷ هجری وفات کرد. کلام عطار ساده و با شوقی سوزان همراه است. عطار آثار متعددی از شعر و نثر دارد؛ از جمله: دیوان اشعار شامل غزلیات و قصاید و مثنویهایی مانند: مصیبت نامه، الهی نامه، منطق الطیر و... دارد که اهمیت و ارزش منطق الطیر را به جهت احتواء بر تمثیلات و مجسم کردن راه و روش سلوک عارفانه و حکایات دلچسب بر بقیه آثارش برتری است.

کتاب منشور: تذکرة الاولیاء نیز از لحاظ اشتغال بر شرح احوال عارفان بزرگ و نثر ساده و زیبای آن در میان آثار منشور مقام و ارزشی خاص دارد.

آثارش بارها در ایران و خارج از ایران چاپ شده است.

۷

نعت رسول اکرم (ص)

سبحان قادری که صفاتش ز کبریا	بر خاک عجز می فکند عقل انبیا
گر صد هزار قرن همه خلق کاینات	فکرت کنند در صفت و عزت خدا
آخر به عجز معترف آیند کای اله	دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ما
لیبک عشق زن تو درین راه خوفناک	واحرام دردگیر درین کعبه رجا

تا نور شرع او شودت پیر و مقتدا	جاوید در متابعت مصطفی گریز
سلطان شرع خواجه کونین مصطفی	خورشید خلد مهتر دنیا و آخرت
صاحب قبول هفت قران صاحب لوا ^۱	چشم و چراغ سنت و نور دو چشم دین
مس بود خاك آدم و او بود کیمیا	کان بود کل عالم و او بود آفتاب
از قدسیان خروش برآمد که مرحبا	یک شب براق تاخت چو برق از رواق چرخ
هم انبیا پیاده دویدند و اصفیا	در پیش او که غاشیه کش بود جبرئیل
حالی شراب یافت ز جام جهان نما	از دست ساقی و سقیهم ^۲ شراب خواست
تختی چودوش خواجه و تاجی چو هل اتی ^۳	شیر خدا و ابن عم خواجه آنکه یافت
طغرای آن مثال کشیدند لافتی ^۴	چون مصطفاش در اسدالله مثال داد
در وصف تو چگونه برآرم دم ثنا	گر در ثنای تو دم عیسی مراست بس
دردا که نیست درد مرا اندکی دوا	بسیار گفتم و بنگفتم یکی هنوز
ای دست گیر خلق، چه حاجت بود گوا	چون من به صد زبان مقرر ^۵ برگناه خویش
برمن بیخش و بر عمل من مده جزا	از فضل خود نویس برات نجات من
حشرش بر آن نفس کن و بگذار ما مضی ^۶ *	در عمر یک نفس که به صدقی برآمده است

فی نعت الرسول صلی الله علیه و سلم

نعت صدر و بدر هر دو عالم است	آنچه فرض عین نسل آدم است
خواجه فرمان ده پیغمبران	آفتاب عالم دین پروران
مقتدای اولین و آخرین	پیشوای انبیا و مرسلین
تا ابد داعی حق دعوات او	گوهر دریای تقوا ذات او
دستگیر نسل آدم آمده	پایمرد هر دو عالم آمده
سوی شرعش از پی شیر آمده	طفل راهش آدم پییر آمده

* دیوان عطار نیشابوری، به تصحیح تقی تفضلی، چاپ سوم، تهران.

جلوه کرده آفتاب روی او
 هشت جنت^۷ جرعه ای از جام او
 خواجه اولاد آدم اوست بس
 مایه بخش هر دو عالم نور اوست
 چیست و الشمس^۸ آفتاب روی او
 نوشداروی همه دلها اوست
 جان پاکش تا ابد ز آب حیات
 در بر لطفش که جان عالمی است
 در بر علمش به دست کبریا
 پادشاهی بود احمد از احد
 آفرینش را چو مقصود اوست بس
 تا بود چون مصطفی پیغمبری
 بعد از او پیغمبری امکان نداشت
 یافت اندر عهد او ایمان کمال
 بشنو از قرآن مشو بیهوده گم
 هیچ امت این شرف هرگز نیافت
 اختلاف امت آمد رحمتش^{۱۲}

آسمان صد سجده برده سوی او
 هر دو عالم از دو میم نام او
 شمع جمع هر دو عالم اوست بس
 بر جهان و جان مقدم نور اوست
 چیست واللیل^۹ آیت گیسوی او
 حلّ و عقد کل مشکله اوست
 دست شست از جمله کون و کاینات
 آب حیوان قطره و کوثر نمی است
 هم ملایک خوشه چین هم انبیا
 ملک او الفقر فخری^{۱۰} تا ابد
 او بود جاوید حق را دوست بس
 چون بود در سایه او دیگری
 پیش او کس بیش از او ایمان نداشت
 نیست برتر از کمال آلا زوال
 حجت الیوم اکملت لکم^{۱۱}
 هیچ پیغمبر دگر این عز نیافت
 خود چه گویم ز اتفاق امتش*

استشفاع^{۱۳} رسول (ص)

خواجگی هر دو عالم تا ابد
 یا رسول الله بس در مانده ام
 کرده وقف احمد مرسل احد
 باد در کف، خاک بر سر مانده ام

* مصیبت نامه عطار، به اهتمام دکتر نورانی وصال، از انتشارات کتابفروشی زوآر، ۱۳۳۸ هـ. ش،

من ندارم در دو عالم جز تو کس
 چاره کار من بیچاره کن
 توبه کردم عذر من از حق بخواه
 تا شفاعت خواه باشی یک دم
 معصیت را مهر طاعت در رسد
 لطف کن شمع شفاعت بر فروز
 هر دو عالم را رضای تو بس است
 نور جانم آفتاب چهر توست
 در رهت از قعر جان افشاندنم
 کز تو بحر جان من دارد نشان
 کز سر فضلی کنی در من نظر*

بیکسان را کس تویی در هر نفس
 یک نظر سوی من غمخواره کن
 گرچه ضایع کرده ام عمر از گناه
 روز و شب بنشسته در صد ماتم
 از درت گریک شفاعت در رسد
 ای شفاعت خواه مشتی تیره روز
 دیده جان را بقای تو بس است
 داروی درد دل من مهر توست
 هر گهر کان از زبان افشاندنم
 زان شدم از بحر جان گوهر نشان
 حاجتم آن است ای عالی گهر

بی نوشتها

- ۱- هفت قرآن: ظاهراً اشاره به تمام ازمنه و دورانهاست. برای معنی (لواء) و احادیث آن (رك): شماره ۵ بخش اسدی طوسی در همین کتاب.
- ۲- وَسَقِيهِمْ: اشاره به آیه شریفه: ۲۱ سوره هل اتی (=الانسان): ... وَسَقَاهُمْ رَبَّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً.
- ۳- اشاره است به سوره هل اتی که در شأن علی (ع) و اهل البیت (ع) نازل شده است.
- ۴- اشاره است به: لَأَقْتِي الآءِلى لَأَسِيفَ الآءِلى ذوالفقار.
- ۵- مَقْرٌ = معترف، اقرارکننده.
- ۶- مَاضِي: آنچه گذشته است.
- ۷- هشت جنت: خلد - دارالسلام - دارالقرار - جنت عدن - جنت المأوی - جنت النعیم - علیین - فردوس).

* منطق الطیر، دکتر محمدجواد مشکور، کتابفروشی تهران، چاپ دوم، ص ۲۴.

۸- اشاره است به سوره مبارکه: وَالشَّمْسِ.

۹- اشاره است به سوره مبارکه: وَاللَّيْلِ.

۱۰- اشاره است به حدیث نبوی: «الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ افْتَخَرْتُ» (سفینه البحار ج ۲ ص ۳۷۸).

۱۱- اشاره است به بخشی از آیه شریفه سوم سوره مائده: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ

نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.

۱۲- اشاره است به حدیث نبوی: اِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ.

۱۳- استشفاع: شفاعت خواستن.

ابو محمد الیاس بن یوسف معروف به نظامی گنجه‌ای یا گنجوی استاد بزرگ در داستان‌سرایی و یکی از ارکان شعر فارسی است. زندگی وی بیشتر در زادگاهش گنجه گذشت. منظومه‌های خود را که معروف به پنج گنج یا خمسه است و شامل مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر و اسکندرنامه می‌باشد، به نام اتابکان آذربایجان و پادشاهان محلی ارزنگان و شروان و مراغه و اتابکان موصل ساخت. نظامی غیر از خمسه دیوانی دارد مشتمل بر قصاید و غزلها که قسمتی از آن در دست است. نظامی با پرداختن داستانهای بی نظیر خود قدرت خود را در تخیل و شرح مناظر و لطایف سخن به اوج رسانید. از قرن هفتم به بعد از منظومه‌های او تقلید بسیار شده است ولی هیچ‌یک به پایه او نرسیده است. وفاتش در سال ۶۱۴ هـ. اتفاق افتاد. آثارش بارها چاپ شده است.

۸

نعت پیغمبر اکرم (ص)

سلطان خرد به چیره دستی	ای شاه سوار ملک هستی
حلوای پسین و ملح اول ^۱	ای ختم پیمبران مُرسَل
فرمانده فتوی و لایت	ای حاکم کشور کفایت
شمشیر ادب خورد دو دستی	هرک آرد با تو خود پرستی
وای منظر عرش پایگاهت	ای بر سر سدره گشته راهت ^۲
روشن به تو چشم آفرینش	ای خاڪ تو توتیای بینش
از باد بروت ^۳ خود بمیرد	شمعی که نه از تو نور گیرد

دارنده حجت الهی
ای سید بارگاه کونین
ای صدرنشین عقل و جان هم
ای شش جهت از تو خیره مانده
ای کُنیت و نام تو موئید
ای شاه مقربان درگاه
صاحب طرف ولایت جود
آن کیست که بر بساط هستی
اکسیر تو داد خاک را لَوْن
سرخیل تویی و جمله خیلند
سلطان سریر کایناتی
لشکرگه تو سپهر خضرا
وین پنج نماز کاصل توبه است
در خانه دین به پنج بنیاد

چون شب علم سیاه برداشت
خلوتگه عرش گشت جای
سر بر زده از سرای فانی
جبریل رسیده طوق در دست
برخیز هلا نه وقت خواب است
امشب شب قدر توست بشتاب
از حجله عرش بر پریدی
تنها شدی از گرانی رخت

داننده راز صبحگاه
نسابه شهر قاب قوسین^۴
محراب زمین و آسمان هم
بر هفت فلک جنیبه^۵ رانده
بوالقاسم و آنگهی محمد
بزم تو و رای هفت خرگاه
مقصود جهان، جهان مقصود
با تو نکند چو خاک پستی
وز بهر تو آفریده شد گون
مقصود تویی همه طفیلند
شاهنشاه کشور حیاتی
گیسوی تو چتر و غمزه، طغرا^۶
در نوبتی تو پنج نوبه است^۷
بستی در صد هزار بیاد

شبرنگ تو رقص راه برداشت^۸
پرواز پری گرفت پایت
بر اوج سراسر ای ام هانی^۹
کز بهر تو آسمان کمر بست
مه منتظر تو آفتاب است
قدر شب قدر خویش دریاب
هفتاد حجاب را دریدی
هم تاج گذاشتی و هم تخت

بازار جهت بهم شکستی
خرگاه برون زدی ز کونین
هم حضرت ذوالجلال دیدی
درخواستی آنچه بود کامت
از قربت حضرت الهی
آورده برات رستگاران
مارا چه محل که چون تو شاهی
ز آنجا که تو روشن آفتابی
دریای مروت است رایت
هرک از قدم تو سر کشیده
و آن کو کمر وفات بسته
چون تربیت حیات کردی
زان لوح که خواندی از بدایت
بنمای به ما که ما چه نامیم
ای کار مرا تمامی از تو
زین دل به دعا قناعتی کن
تا پرده ما فرو گذارند

از زحمت تحت و فوق رستی
در خیمه خاص قاب قوسین
هم سر کلام حق شنیدی
در خواسته خاص شد به نامت
باز آمدی آن چنان که خواهی
از بهر چو ما گناهکاران
در سایه خود دهد پناهی
بر مانه شگفت اگر بتابی
خضر ای نبوت است جای
دولت قلمیش در کشیده
بر منظره ابد نشسته
حل همه مشکلات کردی
در خاطر ما فکن یک آیت
وز بتگر و بت شکن کدامیم
نیروی دل نظامی از تو
وز بهر خدا شفاعتی کن
وین پرده که هست بر ندارند^{۱۰*}

در نعت رسول اکرم (ص)

بر در محجوبه احمد نشست^{۱۱}
طوق ز دال و کمر از میم داد^{۱۲}

تخته اول که الف نقش بست
حلقه حی را کالف اقلیم داد

* لیلی و مجنون، حکیم نظامی گنجوی، به تصحیح مرحوم وحید دستگردی، کتابفروشی ابن سینا،

لاجرم او یافت از آن میم و دال
 بود درین گنبد فیروزه خشت
 رسم ترنج است که در روزگار
 کنتُ نبیاً چو علم پیش برد
 گوش جهان حلقه کش میم اوست
 امی گویا به زبان فصیح
 از سسـخن او ادب آوازه ای
 شمع الهی ز دل افروخته
 چشمه خورشید که محتاج اوست
 شمسه نه مسند هفت اختران^{۱۶}
 احمد مرسل که خرد خاک اوست
 تازه ترین سنبل صحرا ی ناز
 ای تن تو پاک تر از جان پاک
 از سر خوانی که رطب خورده ای
 لب بگشا تا همه شکر خورند
 ای شب گیسوی تو روز نجات
 عقل شده شیفته روی تو
 از اثر خاک تو مشکین غبار
 خاک تو از باد سلیمان به است
 سایه نداری تو که نور مهی
 ای مدنی برقع و مکی نقاب^{۲۳}
 منتظران را به لب آمد نفس
 ملک بر آرای و جهان تازه کن

دایره دولت و خط کمال^{۱۳}
 تازه ترنجی ز سرای بهشت
 پیش دهد میوه پس آرد بهار^{۱۴}
 ختم نبوت به محمد سپرد^{۱۴}
 خود دو جهان حلقه تسلیم اوست
 از الف آدم و میم مسیح^{۱۵}
 وز کمر او فلک اندازه ای
 درس ازل تا ابد آموخته
 نیم هلال از شب معراج اوست
 ختم رسل خاتم پیغمبران
 هر دو جهان بسته فترک اوست^{۱۷}
 خاصه ترین گوهر دریای راز
 روح تو پرورده روحی فدک^{۱۸}
 از پی ما زله چه آورده ای^{۱۹}؟
 ز آب دهانت رطب تر خورند
 آتش سودای تو آب حیات
 سلسله شیفتگان موی تو
 پیکر آن بوم شده مشکبار^{۲۰}
 روزه چه گویم که ز رضوان^{۲۱} به است
 رو تو که خود سایه نور الهی^{۲۲}
 سایه نشین چند بود آفتاب
 ای ز تو فریاد؛ به فریاد رس
 هر دو جهان را پر از آوازه کن

سگه تو زن تا امرا کم زنند
ما همه جسمیم پیا جان تو باش
گر نظر از راه عنایت کنی
ای گهر تاج فرستادگان^{۲۵}
این ده ویران چو اشارت رسید
مهر شد این نامه به عنوان تو
ای نقت نطق زبان بستگان
تازه ترین صبح نجاتی مرا
خاک تو خود روضه جان من است
خاک تو در چشم نظامی کشم

هر دو جهان را پر از آوازه کن
خطبه تو کن تا خطبا دم زنند^{۲۴}
ما همه موریم سلیمان تو باش
جمله مهمات کفایت کنی
تاج ده گوهر آزادگان
از تو و آدم به عمارت رسید
ختم شد این خطبه به دوران تو
مرهم سودای جگر خستگان
خاک توام کاب حیاتی مرا
روضه تو جان و جهان من است

در نعت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم

محمد کافرینش هست خاکش
سر و سرهنگ، میدان و فارا
ریاحین بخش باغ صبحگاهی
یتیمان را نوازش در نسیمش
به معنی کیمیای خاک آدم
ز شرع خود نبوت را نوی داد
اساس شرع او ختم جهان است
جو انمردی رحیم و تند چون شیر

هزاران آفرین بر جان پاکش
سپهسالار و سرخیل، انبیا را
کلید مخزن گنج الهی
از آن جا نام شد در یتیمش^{۲۷}
به صورت توتیای چشم عالم
خرد را در پناهش پیروی داد
شریعتها بدو منسوخ از آن است
زبانش گه کلید و گاه شمشیر

* مخزن الاسرار، حکیم نظامی گنجوی، به تصحیح و توضیح وحید دستگردی، مطبعه ارمغان،

تهران ۱۳۲۰ هـ. ش.

خدایش تیغ نصرت داد در چنگ
 به معجز بدگمانان را خجل کرد
 چو گل بر آبروی دوستان شاد
 فلک را داده سروش سبزپوشی
 سریر عرش را نعلین او تاج
 بصر در خواب و دل در استقامت^{۲۸}
 به خدمت کرده ام بسیار تقصیر
 کنم در خواستی زان روضه پاک
 کالهی بر نظامی کار بگشای
 دلش در مخزن آسایش آور
 اگر چه جرم او کوه گران است
 بیامرزش روان آمرزی آخر

کز آهن نقش داند بست بر سنگ
 جهانی سنگدل را تنگدل کرد
 چو سرو از آبخورد عالم آزاد
 عمامه ش باد را عنبر فروشی
 امین وحی و صاحب سر معراج
 زبانش امتی گو تا قیامت
 چه تدبیر ای نبی الله چه تدبیر
 که یک خواهش کنی در کار این خاک
 ز نفس کافرش ز نار بگشای^{۲۹}
 بر آن بخشودنی بخشایش آور
 ترا دریای رحمت بیکران است
 خدای رایگان آمرزی آخر*

در نعت پیغمبر اکرم (ص)

نقطه خط اولین پرگار
 نوبر باغ هفت چرخ کهن
 کیست جز خواجه مؤید رای
 شاه پیغمبران به تیغ و به تاج
 امی و امهات را مایه^{۳۱}
 پنج نوبت زن شریعت پاک^{۳۲}
 همه هستی طفیل و او مقصود

خاتم آخر آفرینش کار^{۳۰}
 دره التاج عقل و تاج سخن
 احمد مرسل آن رسول خدای
 تیغ او شرع و تاج او معراج
 فرش را نور و عرش را سایه
 چار بالش نه ولایت خاک^{۳۳}
 او محمد رسالتش محمود

* خسرو شیرین، حکیم نظامی گنجوی، صفحه ۱۰.

ز اولین گل که آدمش بفشرد^{۳۴}
 و آخرین دور کاسمان راند
 امر و نهیش براستی موقوف
 با نکو گوهران نکو می کرد
 تیغ از این سو به قهر خونریزی
 مـرهمش دلنواز تنگدلان
 اینک امروز بعد چندین سال
 گرچه ایزد گزید از دهرش
 آفرین کردش آفریننده
 باد بیش از مدار چرخ کبود

صافی او بود و دیگران همه دُرد
 خطبه خاتمت هم او خواند
 نهی او منکر امر او معروف
 قهر بدگوهران هم او می کرد
 رفق از آن سو به مرهم آمیزی
 آهنش پای بند سنگدلان
 همه بر کوس او زند دوال
 وین جهان آفرید از بهرش
 کاین گزین بود و او گزیننده
 برگزیننده و گزیده درود*

در نعت پیغمبر اکرم (ص)

محمد که بی دعوی تخت و تاج
 تنش محرم تخت افلاک بود
 رساننده ما را به خرم بهشت
 ره انجام روحانی او دادمان
 نیرزد به خاک سر کوی او
 درستی ده هر دلی کو شکست
 سرآمدترین همه سروران
 گر آدم ز مینو درآمد به خاک
 گر آمد برون ماه یوسف ز چاه

ز شاهان به شمشیر بستد خراج
 سرش صاحب تاج لولاک بود
 رهاننده از دوزخ تنگ زشت
 ره آورد عرش او فرستادمان^{۳۵}
 سر ماهمه یک سر موی او
 شفاعت کن هر گناهی که هست
 گزیده تر جمله پیغمبران
 شد آن گنج خاکی به مینوی پاک
 شد آن چشمه از چاه بر اوج ماه

* هفت پیکر، نظامی گنجوی، صفحه ۶.

محمد ز سرچشمهٔ جان گذشت
بدان آب شسته شده روی خاک
نوازندهٔ جان افلاکیان
بقای ابد جرعهٔ جام توست
همه ساله ایمن شد از داغ و درد
نباشد چومن خاکیی جرعه خوار*

اگر خضر بر آب حیوان گذشت
تو آن چشمه ای کاب تو هست پاک
تویی چشم روشن کن خاکیان
طراز سسخن سگه نام توست
کسی کوز جام تو یک جرعه خورد
مبادا کز آن شربت خوشگوار

پی نوشتها

- ۱- جلوای پسین: آخرین جلوای سفرهٔ نبوت. ملح اول: اولین نمک آش وجود.
- ۲- اشارت است به معراج پیامبر خاتم (ص) که تا سدره المنتهی (درختی در عرش) پیش رفت.
- ۳- بادبُروت: عجب و تکبر و غرور مردان.
- ۴- نسابه: نسب شناس. عالم به انساب- قاب قوسین: مقدار دو کمان مأخوذ از آیهٔ ۹ سورهٔ النجم

(۵۳)

- ۵- جنیه: (جَنِيَّت)، اسب يدك، اسب كتل.
- ۶- طُغْرَاء: (طُغْرَاء)، خطی که بر صدر فرمانها می نوشته اند و حکم امضاء و صحهٔ پادشاه داشته، فرمان، منشور.
- ۷- اشاره است به پنج نوبت زدن طبل و نقاره بر درگاه پادشاهان. پنج نوبت نمازی که در اسلام مقرر شد نوبتی سلطان کشور نبوت است که مسلمانان را به نماز گزاردن و توبه کردن در پیشگاه حق وادار می کند.
- ۸- اشاره به معراج و براق مرکب حضرت رسول (ص) در شب معراج است.
- ۹- امّ هانی: خواهر حضرت علی (ع) زوجهٔ هبیرهٔ بن ابی وهب مخزومی که بنا به نقلی معراج پیامبر (ص) از خانهٔ وی آغاز شد.
- ۱۰- پرده آبروی ما را- بر اثر گناهکاری و عصیان ما- بر ندارند.
- ۱۱- تختهٔ اول: لوح مشق اطفال کنایه از لوح محفوظ است. اول نقشی که قلم بر لوح زد (الف) بود

* اقبال نامه (خردنامه)، نظامی گنجوی، صفحهٔ ۷.

- محجوبه احمد: یعنی احمد (= پیامبر اکرم (ص)) که صاحب سراسر است و در پرده دور از عقول بشری. محجوبه دماغه در است که مانع از باز شدن در است. لفظ احمد به در محجوبه دار تشبیه شده که (الف) دماغه آن است.

۱۲ - چون (الف) (حاء) را صاحب اقلیم کرد و دایره حکمرانی به وی داد. بدان سان که شاهان به حکمرانان طوق و کمر می دهند؛ طوق (د) و کمر بند (م) را به جا داد. خطوط منحنی از خط مستقیم پدید می آیند.

۱۳ - ناگزیر (حاء) صاحب اقلیم از کمر بند میم بر گرد اقلیم دولت دارای دایره شد و از (دال) هم دارای خط کمال و استقلال در قلمرو حکومت خود گردید و نور پاک (احمدی) ظهور یافت.

۱۴ - ۱۴ - چنان که ترنج در فصل بهار، اول میوه خود را داده، آن گاه بهار و شکوفه می آورد؛ میوه نبوت پیغمبر خاتم (ص) نیز پیش از تمام پیامبران بود ولی بهار شریعت او بعد از همه شکفت (کنت نبیا و آدم بین الماء والطين).

۱۵ - امی (درس نخوانده) گویی که لفظ (ام) مرکب از (الف) آدم نخستین نبی و (میم) مسیح که آخرین انبیای الهی می باشد. جامع تمام علوم انبیای سلف است (و نیز اشاره دارد به: انا افصح العرب که پیامبر (ص) فرموده است).

۱۶ - شمس: پیشانی و قسمت مدور بالای عمارت است که مزین و نقاشی می شود. نه مسند: نه فلک، هفت اختران: هفت سیاره.

۱۷ - عقل در برابر او پست و افتاده است، زیرا عقل زیر دست و بسته شرع مطهر اوست و در کمند او می باشد.

۱۸ - اصحاب و یاران همیشه با خطاب (روحی فداک: روانم فدای تو باد) با وی سخن می گفتند و خود را فدای وی می کردند.

۱۹ - از سر سفره ای که تو در آن شیرینی قرب محبوب را چشیده ای چه زلّه و تحفه ای از آن سفره برای ما آورده ای؟

۲۰ - از اثر تربت پاک تو که غبار آن مشکین است سرزمین عربستان مشکبار و معطر شده است.

۲۱ - باد که به فرمان حضرت سلیمان (ع) بود - رضوان: بهشت. خاک تو از هر دو بهتر است.

۲۲ - تو ای رسول گرامی (ص) سایه نداری که وجودت نور مهتر و بهتر و نورالانوار است.

۲۳ - ای پیامبر مدنی و ای وجود مقدسی که زادگاهت مکه معظمه است تا چند برقع و نقاب بر روی

گذاشته و آفتاب وجودت سایه نشین خاک مقدس مدینه می باشد - پوشیدگی پیامبر (ص) در مدینه به جهت مدفن پاک آن حضرت و نقاب بودن مکه به جهت مخالفت دشمنان و کفار از تابش آفتاب وجود مقدس اوست.

۲۴- سگه پادشاهی به نام خود بزن و خطبه به نام خود کن تا سخنوران عالم از آن سخن بگویند و اظهار اطاعت کنند.

۲۵- فرستادگان: پیامبران و رسولان الهی (ع).

۲۶- چاکری و غلامی تو را بپذیرم. (غاشیه: روکش و نمودن اسب تو را بر دوش گیرم و بدان

بیالم)

۲۷- در یتیم: مرواریدی همتا و یگانه و بزرگ. پیامبر بزرگوار خود یتیم و نیز یتیم نواز بود.

۲۸- اشارت است به حدیث: تمام عینی ولایتام قلبی.

۲۹- زَنَارُ دَرِ این بیت به نشانه کفر یاد شده است.

۳۰- مرکز اولین دایره وجود و عقل اول و خاتم پیغمبران در آخرین کار آفرینش که خلقت آدمی

است.

۳۱- امی: لقب پیامبر (ص) است به مناسبت درس نخواندن یا نسبت به (ام القری) که مکه است.

امّهات: منظور امّهات اربعه: چهار عنصر است.

۳۲- منظور پنج نوبت نمازهای واجب است که اُمّتش بجای می آورند.

۳۳- چار بالش (چهار بالش): کنایه است از مسند سلطنت و اقامی او بر جهان.

۳۴- از اولین گلی که خداوند متعال گل آدم را بسرشت؛ صافی و پاک آن؛ گل وجود مقدس

پیامبر (ص) بود. ناظر است به حدیث: خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً.

۳۵- ره انجام: در این جا به معنی مرکب و اسب است. ره آورد عرش: آمرزش گناهان امت است.

پیامبر (ص) مرکب شرع مقدس را برای وصول به عوالم روحانی در اختیار ما گذاشت.

کمال الدین اسماعیل
(مقتول به سال ۶۳۵ هـ)

کمال الدین اصفهانی معروف به خلاق المعانی فرزند جمال الدین اصفهانی است. وی از قصیده سرایان بزرگ ایران است که زندگیش با حمله مغول همزمان بود. وی بیشتر خاندان صاعد را که ریاست شافعیّه را داشتند مدح کرد. او آخر عمرش به عزلت گذشت تا در سال ۶۳۵ هجری به دست مغولان به قتل رسید. استادی وی در خلق معانی جدید است. دیوانش چاپ شده است.

۹

ترکیب بند در نعت سید المرسلین و خاتم النبیین محمد المصطفی (ص)

و ای سلک انبیاز وجود تو با نظام	ای جز به احترام، خدایت نبرده نام
بر کام نفس، حکم مناهی تو لگام	در دست عقل، نور مسیعی تو چراغ
وز پرچم سیاه تو یک تار زلف شام	از آتش سنان تو یک شعله نور صبح
در وی زنده ز بهر شرف دست اعتصام ^۳	فترک ^۱ توست عروه و ثقی ^۲ که جبرئیل
از حضرت خدای که دادی به ما پیام؟	گر صورت تو رحمت عالم نیامدی
تا قصر دین به خشت وجودت شود تمام	چل روز از آن سبب گل آدم سرشته شد ^۴
عرش مجید نام ترا از برای نام	ای نقش کرده بر صفحات وجود خویش
در مطبخ «اییت ^۵ » ترا گونه گون طعام	پر جوش دیگ سینه چه داری که می پزند
روح القدس به منزل الاله مقام ^۶	در موکب جلال تو از عجز بازماند
در دست ماهمین صلوات است و السلام	نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما ز دور؟

عیسی ز مقدم تو به ایام مژده داد

از یمن آن سخن نفسش جان به مرده داد

ای کرده خاک پای تو با عرش همسری
در معرض ظهور نکرد از علو قدر
باد صبا بیست میان نصرت ترا
دریای وحی را شده، غواص، جبرئیل
تو کرده از تواضع درویشی اختیار
بر عزم قاب قوسین^۷ اندر دمی لطیف
بر راه تو نهاده فلک صد هزار چشم
هر هفت کرده^۸ چرخ و به راه تو آمده
تو بر گذشته فارغ و آزاد از همه
بی واسطه رسیده به صندوق سر تو
در حضرت الهی چون ما به حضرتت

ختم است بر کمال تو ختم پیمبری
با آفتاب، سایه شخصت برابری
دیدنی چراغ را که دهد باد یاوری؟
جوهر کلام حق و زبان تو جوهری
وز همت تو یافسته دریا توانگری
چون تیر بر گذشته ز افلاک چنبری
تا جز فراز دیده او گام نسپری
بر آرزوی آن که در او بوکه^۹ بنگری
جایی که جبرئیل ندانست رهبری
چندان جواهر کرم و بنده پروری
در بند عجز کرده زبان ثناگری

برهان معجز تو کلام الهی است

نه چون کلیم و ذوالنون از مار و ماهی است^{۱۰}

ای با علو همت تو آسمان زمین
روح الله ارز آستی مریم آمده است
محبوب حق شد آنکه تو را کرد پیروی
تقدیر بر کشید به میزان همتت
ای تیر دیده دوز تو از کیش «مارمیت^{۱۱}»
از شرح لفظ تو دهن نقل پر شکر
عزم درست تو ز پی نصرت صواب
پیروزه فلک بنسودی کف وجود
آدم که دانه یی ز بهشتش بدر فکند
ظلمت زدای عالم جانی از آنکه هست

و ای گام اولین تو بر چرخ هفتمین
صد مریم است روح تو را اندر آستین
و ه کز کجاست تا به کجا منصبی چنین
وز پر پشه بود سبک مایه تر زمین
و ای سنجق^{۱۲} سپاه تو خیل مسومین^{۱۳}
وزیاد خلق تو نفس عقل عنبرین
بر هم شکسته لشکر کفر خطا چو چین
نام «محمد (ص)» ارنبدی نقش آن نگین
از خرمن شفاعت تو هست خوشه چین
لفظ تو آفتاب و نفس صبح راستین

تلقین ذکر کرده گفت سنگریزه را^{۱۴}

انبار رزق کرده دلت ظلّ نیزه را^{۱۵}

من بنده گرچه نظم ثنای تو می کنم	نظم ثنای تو نه سزای تو می کنم
توفارغی ز مدحِ چو من صد هزار، لیک	من خود تقرّبی به خدای تو می کنم
خود را بزرگ می کنم اندر میان خلق	نه آنکه خدمتی ز برای تو می کنم
بسیار هرزه گفته ام از بهر هر کسی	اکنون تدارکش به ثنای تو می کنم
از بهر نیکنامی دنیا و آخرت	نام بزرگ خویش گدای تو می کنم
من بس نیازمندم و خلق تو بس کریم	روی طمع بسوی سخای تو می کنم
درمانده ام به دست غریمان مظلّمه ^{۱۶}	دریوزه ای ز کسوی عطای تو می کنم
ناموس من میر که همه عمر پیش خلق	دعوی بندگی و ولای تو می کنم
شرمنده گناهم و آلوده خطا	و آنکه چه آرزوی لقای تو می کنم
دانم که نا امید نگردم ز لطف تو	گر استعانتی به دعای تو می کنم

شرط شفاعت تو ز ما گر کبایر است

با ما بسی متاع از این جنس حاضر است*

پی نوشتها

- ۱ - فتراک: حلقه جلودین که شکار بدان بندند - شکاربند.
- ۲ - عروه و ثقی: دستاویز استوار.
- ۳ - اعتصام: چنگ در زدن.
- ۴ - اشاره است به حدیث قدسی: خَمْرُ طَبِیئَةِ آدَمَ بَیْدَى اَرْبَعِیْنَ صَبَاحًا.

* دیوان کمال الدین اسمعیل اصفهانی، به اهتمام حسین بحر العلوم، کتابفروشی دهخدا،

۱۳۴۸ هـ. ش، طهران، ص ۲.

- ۵ - اشاره است به حدیث نبوی (ص). آیهٔ عِنْدَ رَبِّي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي: «شب نزد پروردگارم بسر آوردم، او مرا طعام داد و آب نوشانید.»
- ۶ - اشاره دارد به آیه مبارکه: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ آیه ۱۶۳ سوره صافات.
- ۷ - اشاره است به معراج و رسیدن به مقام قرب حضرت حق و آیه شریفه ۹ از سوره نجم فکان قَابَ قَوْسَيْنِ أُوْدُنِي: «تا شد به اندازه پهنای دو کمان یا نزدیکتر.»
- ۸ - با هفت قلم آرایش کرده: حنا - وسمه - سرخاب - سفیدآب - سرمه - زرك و غایه.
- ۹ - بوکه: باشد که، شاید که.
- ۱۰ - اشاره است به اژدها شدن عصای حضرت موسی (ع) و افتادن حضرت ذوالنون (یونس) به کام ماهی.
- ۱۱ - اشاره است به آیه ۱۷ از سوره انفال: فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى...
۱۲ - سنجق: عَکْم و درفش و رایت.
- ۱۳ - خیل مسومین: در قرآن مجید آمده است: بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَاتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمددکم رَبُّکُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ: «فرشتگان نشان داری که برای یاری مسلمانان به امر خدا آمدند.» (آیه ۱۲۵، سوره آل عمران)
- ۱۴ - اشاره است به تسبیح گفتن سنگریزه در دست پیامبر (ص).
- ۱۵ - اشاره است به حدیث: بعثت بین یدی الساعة بالسيف حتی یعبدالله تعالی وحده لاشریک له جعل رزقی تحت رمحی و جعل الذل و الصغار علی من خالف امری (جامع صغیر، ج ۱ ص ۱۲۵).
- ۱۶ - غریمان مظلومه: وامخواهان، آنانکه از سوی دستگاه دیوانی تاوان و غرامت مطالبه می کنند.

جلال الدین مولوی بلخی در کودکی با پدرش بهاء الدین محمد معروف به بهاء ولد مقارن حمله مغول به آسیای صغیر (روم) رفت و در قونیه اقامت گزید. تحصیلاتش نزد پدر و سید برهان الدین محقق ترمذی صورت گرفت. پس از برخورد با عارف کاملی به نام شمس الدین محمد بن علی تبریزی چنان تب و تابی بر وی مستولی شد که تا آخرین لحظه حیات به سردی نگرایید. این دوره پرشور که شامل سی سال آخر عمر مولوی است موجب پدید آمدن آثاری مانند: مثنوی معنوی (شامل ۲۶ هزار بیت) و دیوان غزلیات گردید که به نام شمس شهرت یافته. سخنان عارفانه و حکیمانه مولوی و غزلیات شورانگیزش مجموعه ای است کم نظیر و از لحاظ معنوی چراغی است فروزان در راه عرفان. مولوی در جای جای مثنوی از حضرت مصطفی (ص) سخن گفته است این چند بیت برای نمونه نقل می شود.

۱۰

وعدۀ حق

مصطفی را وعده کرد الطاف حق	کر بمیری تو نمیرد این سبق ^۱
من کتاب و معجزت را رافعم	بیش و کم را من ز قرآن مانعم ^۲
من تو را اندر دو عالم رافعم	طاعنان را از حدیثت دافعم
کس نتاند ^۳ بیش و کم کردن درو	تو به از من حافظی دیگر مجو
رونقت را روز روز افزون کنم	نام تو بر زر و بر نقره زرم
منبر و محراب سازم بهر تو	در محبت قهر من شد قهر تو
نام تو از ترس پنهان می گوند ^۴	چون نماز آرند پنهان می شوند

از هراس و ترس کفار لعین
من مناره پر کنم آفاق را
چاکرانت شهرها گیرند و جاه
تا قیامت باقیش داریم ما
ای رسول ما تو جادو نیستی
هست قرآن مر ترا همچون عصا
تو اگر در زیر خاکی خفته ای
قاصدان را بر عصایش دست نی
تن بخفته نور تو بر آسمان
آنک دل بیدار دارد چشم سر
گفت پیغمبر که خسپد چشم من
شاه بیدار است، حارس خفته گیر
وصف بیداری دل ای معنوی

دینت پنهان می شود زیر زمین
کور گردانم دو چشم غاق^۵ را
دین تو گیرد ز ماهی تا به ماه
تو مترس از نسخ دین، ای مصطفی
صادقی هم خرقه موسیستی
کفرها را در کشد چون اژدها
چون عصایش دان تو آنچ گفته ای
تو بخسپ ای شه مبارک خفتی
بهر پیکار توزه کرده کمان
گر بخسپد بر گشاید صد بصر
لیک کی خسپد دلم اندرو سن^۶
جان فدای خفتگان دل بصیر
در نگنجد در هزاران مثنوی... *

پی نوشتها

- ۱- سبق: مقداری از درس که در روز می خوانند، کتاب، در این جا: قرآن مجید.
- ۲- اشاره است به آیه شریفه: اَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ اَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ: براستی که ما فرو فرستادیم قرآن را و ما آن را نگهداریم. (سوره حجر آیه ۱۰)
- ۳- نمی تواند.
- ۴- می گویند: می گویند.
- ۵- نافرمان، نافرمان نسبت به والدین.
- ۶- اشاره است به حدیث نبوی (ص): تمام عینی ولا ینام قلبی.

* مثنوی معنوی، تصحیح و حواشی نیکلسن، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران، دفتر

سوم ص ۶۸.

مشرف‌الدین مصلح یا مشرف بن مصلح، سعدی شیرازی در اوایل قرن هفتم هجری در خاندانی که همه از عالمان دین بودند؛ چشم به جهان گشود. خود گوید:

همه قبیله من عالمان دین بودند مرا معلم عشق توشاعری آموخت
در آغاز جوانی به بغداد رفت و در مدرسه نظامیه بغداد که خاص شافعی مذهب بود به تحصیل پرداخت و سپس به شام و عراق و حجاز سفر کرد و در زمان حکومت ابوبکر بن سعد بن زنگی به شیراز برگشت. بوستان را در سال ۶۵۵ در ده باب به نظم آورد و سال بعد (۶۵۶ هـ) گلستان را در هشت باب با نثر زیبا و مسجع مشتمل بر پند و اندرز و حکایات لطیف به نام شاهزاده سعد بن ابوبکر بنوشت و به وی تقدیم کرد. سعدی در غزل عاشقانه و قصاید حکمت آمیز و مثنوی سعدی نامه یا بوستان به حدّ اعلای لطافت در سخن و استادی در شیوه سهل و ممتنع رسیده است. بسیاری از گویندگان از وی تقلید کرده اند ولی نتوانسته اند با وی برابری کنند. کلیات سعدی بارها در ایران و هند و سایر کشورها چاپ شده و آثار دل انگیزش به زبانهای دیگر ترجمه شده است.

فی نعت سید المرسلین علیه الصلوة والسلام^۱

کَرِيمُ السَّجَايَا ^۲ جَمِيلُ الشِّيمِ ^۳	نَبِيَّ الْبَرَايَا ^۴ شَفِيعُ الْأُمَمِ ^۵
امام رُسل، پیشوای سَبیل	امین خدا، مَهَبَط جبرئیل ^۶
شفیع الوری ^۷ ، خواجه بعث و نشر ^۸	امام الهدی ^۹ ، صدر دیوان حشر ^{۱۰}

کلیمی که چرخ فلک طور اوست^{۱۱}
 یتیمی که نا کرده قرآن درست
 چو عزمش بر آهخت^{۱۲} شمشیر بیم
 چو صیثش در افواه دنیا فتاد
 به لاقامت لات بشکست خُرد^{۱۵}
 نه از لات و عزّی بر آورد گرد
 شبی برنشست از فلک بر گذشت
 چنان گرم در تیه قربت براند
 بدو گفت سالار بیت الحرام^{۲۰}
 چو در دوستی مخلصم یافتی
 بگفتا فراتر مجالم نماند
 اگر یک سر مو فراتر پرم
 نماند به عصیان کسی در گرو
 چه نعت پسندیده گویم ترا؟
 درود ملک^{۲۲} بر روان تو باد
 خدایا به حق بنی فاطمه^{۲۳}
 اگر دعوتم رد کنی ور قبول
 چه کم گردد ای صدر فرخنده پی
 که باشند مشتی گدایان خیل
 خدایت ثنا گفت و تبجیل کرد^{۲۵}
 بلند آسمان پیش قدرت خجل
 تو اصل وجود آمدی از نخست
 ندانم کدامین سخن گویمت

همه نورها پرتو نور اوست
 کُتَبخانه چند ملت بشُست
 به معجز میان قمر زد دو نیم^{۱۳}
 تزلزل در ایوان کسری فتاد^{۱۴}
 به اعزاز دین آبِ عزّی بُرد^{۱۶}
 که تورات و انجیل منسوخ کرد^{۱۷}
 به تمکین و جاه از ملک بر گذشت^{۱۸}
 که در سدره جبریل ازو باز ماند^{۱۹}
 که ای حامل وحی برتر خرام
 عنانم ز صحبت چرا تافتی؟
 بماندم که نیروی بالم نماند
 فروغ تجلی بسوزد پرم^{۲۱}
 که دارد چنین سیدی پیشرو
 علیک السلام ای نبی الوری
 بر اصحاب و بر پیروان تو باد
 که بر قبول ایمان کنم خاتمه
 من و دست و دامان آل رسول
 ز قدر رفیعت به درگاه حی
 به مهمان دارالسلامت^{۲۴} طفیل
 زمین بوس قدر تو جبریل کرد
 تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل^{۲۶}
 دگر هر چه موجود شد فرع تست
 که والاتری زان چه من گویمت

تورا عزّ لولاك تمکین بس است ثنای توطه ویس بس است ۲۷
چه وصفت کند سعدی ناتمام علیک الصلوة ای نبیّ والسلام*

در ستایش حضرت رسول (ص)

ماه فرو ماند از جمال محمد (ص)
سرو نباشد به اعتدال محمد (ص)
قدر فلک را کمال و منزلتی نیست
در نظر قدر با کمال محمد (ص)
و عده دیدار هر کسی به قیامت
لیلهٔ آسری ۲۸ شب وصال محمد (ص)
آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی
آمده مجموع در ظلال محمد (ص)
عرصهٔ گیتی مجال همت او نیست
روز قیامت نگر مجال محمد (ص)
و آن همه پیرایه بسته جنت فردوس
بو که ۲۹ قبولش کند بلال ۳۰ محمد (ص)
همچو زمین خواهد آسمان که ییفتد
تا بدهد بوسه بر نعال محمد (ص)
شمس و قمر در زمین حشر نتابد
نور نتابد مگر جمال محمد (ص)

* بوستان سعدی (سعدی نامه)، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی،

۱۳۵۹ هـ. ش، تهران.

شاید اگر آفتاب و ماه نتابد
 پیش دوا بروی چون هلال محمد (ص)
 چشم مرا تا به خواب دید جمالش
 خواب نمی گیرد از خیال محمد (ص)
 سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی
 عشق محمد (ص) بس است و آل محمد (ص)*

پی نوشتها

- ۱- در وصف و صفت سرور پیامبران حضرت محمد (ص).
- ۲- کریم السجایا: دارای خوی ها و سرشت نیک.
- ۳- جمیل الشیم: دارای نهاد و خلق و عادت پسندیده.
- ۴- نبی البرایا: پیامبر خداوند بر مردمان (برایا: جمع برّیه: مردم).
- ۵- شفیع الامم: شفاعت کننده امتها، پیروان دین.
- ۶- مهبط جبرئیل: جایگاه فرود آمدن فرشته وحی الهی.
- ۷- شفیع الوری: شفاعت کننده خلق.
- ۸- خواجه بعث و نشر: سرور مردم در روز قیامت که برانگیخته می شوند و زنده می گردند.
- ۹- امام الهدی: پیشوای راه راست.
- ۱۰- صدر دیوان حشر: بالانشین دادگاه و ایوان روز رستاخیز.
- ۱۱- کلیم: لقب حضرت موسی (ع) که در کوه طور (واقع در شبه جزیره سینا) با خدا سخن گفت (سوره نساء آیه ۱۶۴).
- ۱۲- برآهخت: از مصدر آهختن و آهیختن: کشیدن و بیرون کشیدن.
- ۱۳- اشاره است به معجزه (شق القمر) به دو نیمه کردن ماه.
- ۱۴- وقتی که آوازه ظهور و تولد پیامبر (ص) در دهانها افتاد در ایوان کسری (واقع در تیسفون)

* کلیات سعدی به کوشش مظاهر مصفا، چاپ کانون معرفت، تهران، ص ۶۹۴.

- شکست حاصل شد و کنگره‌های طاق کسری فرو ریخت (از نشانه‌های تولد پیامبر مکرم اسلام (ص)).
- ۱۵ - لات و عزی: نام دو بت بزرگ عرب در زمان جاهلیت که با اعلام کلمه توحید (لا اله الا الله) نابود شدند.
- ۱۶ - با عزت و نیرومندی دین آبروی بتها را ریخت.
- ۱۷ - پیامبر (ص) نه تنها لات و عزی را نابود کرد بلکه با آوردن قرآن، آخرین پیام الهی، تورات و انجیل هم نسخ شد.
- ۱۸ - اشاره است که به معراج پیامبر خاتم (ص) که بر براق سوار شد و به سبب جاه و مقامی که در نزد خدا داشت از فرشته الهی هم فراتر رفت.
- ۱۹ - چنان پیامبر (ص) در عرصه قرب و نزدیکی به خداوند پیشرفت کرد که در سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى (درختی در عرش) جبرئیل از همراهی باز ماند.
- ۲۰ - سالار بیت الحرام: پیامبر اکرم (ص) است.
- ۲۱ - اشاره است به گفتار جبرئیل که می‌فرماید: اگر یک سر مو جلوتر بیایم پرتو انوار الهی پرم را می‌سوزد (= لَوْدُنُوتُ أَنْمَلَةٌ لَا حَتْرُقَتْ) = اگر یک بند انگشت جلوتر آیم پرها می‌سوزد.
- ۲۲ - ملک: پادشاه، در این جا منظور خداست.
- ۲۳ - بنی فاطمه: فرزندان فاطمه زهرا (علیها السلام).
- ۲۴ - دارالسلام: بهشت.
- ۲۵ - تبجیل کردن: احترام کردن، بزرگداشت.
- ۲۶ - اشاره است به حدیث معروف که پیامبر (ص) فرمود: (كُنْتُ نَبِيًّا وَ أَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ) (من پیامبر بودم در حالتی که هنوز حضرت آدم (ع) در بین آب و گل بود.) اشاره است به خلقت نور محمدی (ص) قبل از خلقت انبیاء دیگر (ع).
- ۲۷ - اشاره است به حدیث قدسی: (لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْآفَلَكَ) (اگر تو نبودی جهان را خلق نمی‌کردم) اشاره دارد به عظمت وجود حضرت خاتم (ص) - طه و یس که نام سوره‌های بیستم و سی و ششم از قرآن مجید است از القاب حضرت محمد (ص) می‌باشد.
- ۲۸ - اشاره به شب معراج حضرت رسول (ص) در سوره مبارکه (اسری) آیه یکم و آیات اول سوره نجم (۵۳).
- ۲۹ - بو که: بود که - شاید که.
- ۳۰ - بلال: بلال بن رباح حبشی: نخستین مؤذن در اسلام که با رسول اکرم (ص) به مدینه رفت و در سال ۲۱ هجری در دمشق درگذشت.

رکن‌الدین اوحدی مراغه‌ای از مشهورترین شاعران متصوف قرن هشتم هجری است. وی تخلص خود را از ابو حامد اوحدالدین احمد کرمانی که به یک واسطه مریدش بود، گرفته است. اوحدی در آخر عمر در آذربایجان به سر برد و مثنوی مشهور خود جام جم را در آنجا در مسائل اخلاقی و عرفانی به نظم درآورد. دیوانش که مشتمل بر قصائد و غزلیات و رباعیهاست چاپ شده است. اینک چند بیتی از مثنوی جام جم در نعت رسول اکرم (ص).

۱۲

در نعت حضرت رسول اکرم (ص)

عاشقی، خیز و حلقه بر درزن	دست در دامن پیمبر زن
حبّ این خواجه پایمرد ^۱ تو بس	نظر او دواى درد تو بس
اوست معنی و این دگرها نام	پخته او بود و این دگرها خام
آنکه از اصطفا بر افلاک اند	در ره مصطفی کم از خالک اند
هر کسی از پی شکاری تاخت	بر نشان تیر راست، او انداخت
از در او توان رسید به کام	دیگران را بهل بر این در و بام
اوست در کاینات مردم و مرد	او خداوند دین و صاحب درد
سفر آدم ^۲ ، سفیر نامه اوست	دُرَج ^۳ ادریس دَرَج ^۴ خامه اوست
بیعه ^۵ در بیعتش میان بسته	زانکه ناقوس رازبان بسته
بر سر او ز نیکنامی تاج	همه شبهای او شب معراج
پیش او خود مکن حکایت شب	او چراغ، آنگهی شکایت شب؟!

گوهر چار عقد^۶ و نه دُر ج^۷ اوست
 شَقَّة^۹ عرش، عطف دامانش
 آنکه مه بشکند به نیم انگشت
 و آنکه در دست اوست ماه فلک
 شب معراج کوس مهر زده
 گنر از تیر و از زحل کرده
 سر سر جمله ها بدانسته
 دَر دَمی شد نود هزار سخن
 به دمی رفته، باز گردیده
 میم احمد چو از میان برخاست
 راه دان اوست، جبرئیلش ساز
 ای فلک موکب، ستاره حَشْر^{۱۰}
 هاشمی نسبت قریشی اصل
 علم نصرتت ز عالم نور
 چرخ نه پایه پای منبر تو
 معجزت سنگ رازبان بخشد
 روز محشر، که بارعام بود
 ز ایزد و مآدرود چون باران

اختر پنج رکن^۸ و نه برج اوست
 ملک از زمرة غلامانش
 آفتابش چه باشد اندر مشت؟
 پایش آسان رود به راه فلک
 خیمه بر تارک سپهر زده
 مشکل هفت چرخ حل کرده
 شرح و تفصیل آن توانسته
 کشف بر جان او ز عالم کن
 روی او را به چشم سر دیده
 بیقین خود احد بماند راست
 هر چه او آورد، دلیلش ساز
 وی ز بشرت^{۱۱} گشاده روی بشر
 ابطحی^{۱۲} طینت، تهامی^{۱۳} فصل
 یَزک^{۱۴} لشکرت صبا و دَبور^{۱۵}
 به سر عرش جای منبر تو
 بوی خلقت به مرده جان بخشد
 از تو یک امتی تمام بود
 به روان تو باد و بریاران

پی نوشتها

۱ - پایمرد: شفیع، واسطه.

۲ - سفر آدم: کتاب حضرت آدم. منظور این است که پیامبری حضرت آدم (ع) پیکی بود که از

پیامبر خاتم (ص) و قرآن کتاب آسمانی اش خبر آورد.

۳- صندوقچه جواهر، گنجینه. (آنچه در گنجینه دانش و درس ادریس (ع) بود در قلم حضرت

رسول (ص) درج و گنجیده بود)

۴- دَرَج: نامه، طومار، نوشته.

۵- یَبَعه: معبد نصاری.

۶- چهار عقد: عناصر اربعه: آب و خاک و باد و آتش.

۷- نه دُرَج: نه فلک، افلاک نهگانه، آباء نهگانه.

۸- پنج رکن عبارت است از: توحید (کلمه طیبه لا اله الا الله - نماز - روزه - حج - زکوة).

۹- شَقَه: پارچه ای که بر سر علم و رایت بندند.

۱۰- ستاره حَشَر: چریک و سپاه او ستارگان هستند.

۱۱- مژده، بشارت دادن.

۱۲- منسوب به سرزمین بطحاء (مکه).

۱۳- منسوب به تهامه: سرزمینهای مکه و یمن و نجران و سرزمینهای ساحلی شبه جزیره سینا تا

یمن (بخش جنوبی حجاز).

۱۴- پیشرو قافله، طلیعه سپاه.

۱۵- صبا و دَبور: باد شرقی و غربی - دَبور: باد سرد و نحس.

کمال‌الدین محمود بن علی معروف و متخلص به خواجو از شاعران و عارفان قرن هفتم هجری است که در شهر کرمان چشم به جهان گشود. پس از مسافرت‌های بسیار و مصاحبت با جمعی از مشایخ و بزرگان و گزاردن سفر بیت الله الحرام ابتدا در تبریز سپس در شیراز ساکن شد و چندی با حافظ معاشرت داشت تا در سال ۷۵۳ هجری درگذشت. آثار خواجو عبارتند از دیوان قصاید و غزلیات و مثنویهایی به نامهای: همای و همایون، گل و نوروز، کمال‌نامه، روضة الانوار، سام‌نامه و گوهرنامه که در بیشتر آنها از نظامی پیروی کرده است. خواجو در غزل از سعدی پیروی کرده و سپس به سبکی روی آورد که مورد توجه حافظ قرار گرفت. دیوانش چاپ شده است.

۱۳

در نعت رسول اکرم (ص)

ای صبح صادقان رخ زیبای مصطفی (ص)

و ای سرو راستان قدر عنای مصطفی (ص)

آینه سکندر و آب حیات خضر

نور جبین و لعل شکر خای مصطفی (ص)

معراج انبیا و شب قدر اصفیا^۱

گیسوی روزپوش قمرسای مصطفی (ص)

ادرس^۲ کوا معلم علم الهی است

لب بسته پیش منطق گویای مصطفی (ص)

عیسی که دیر دایر علوی مقام اوست
 خاشاکِ روبِ حضرتِ اعلایِ مصطفی (ص)
 بر ذروهٔ «دنی فتدلی»^۳ کشیده سر
 ایوانِ بارگاهِ معلایِ مصطفی (ص)
 وز جامِ روحپرور «مازاغ»^۴ گشته مست
 آهوی چشمِ دلکشِ شهلائیِ مصطفی (ص)
 خیاطِ کارخانهٔ «لولاک»^۵ دوخته
 درآغه^۶ «ابیت»^۷ به بالایِ مصطفی (ص)
 شمس و قمر که لولو دریایِ اخضرند
 از رویِ مهر آمده لالای^۸ مصطفی (ص)
 خالیِ زرنگِ بدعت^۹ و عاریِ ز زنگِ شرک
 آینهٔ ضمیرِ مصفاّیِ مصطفی (ص)
 کُحلِ الجواهر^{۱۰} فلک و توتیایِ روح
 دانی که چیست؟ خاکِ کفِ پایِ مصطفی (ص)
 قرصِ قمرِ شکسته بر اینِ خوانِ لاجورد^{۱۱}
 وقتِ صلائیِ معجزه^{۱۲} ایمائیِ مصطفی (ص)
 روحِ الامین که آیتِ قربت به شأنِ اوست
 قاصر ز درکِ پایهٔ ادنای^{۱۳} مصطفی (ص)
 در بر فکنده زهره به غلطاق^{۱۴} نیلگون
 از سوگِ زهر خورده^{۱۵} زهرایِ مصطفی (ص)
 گومه به نور خویش مشو غرهٔ زانک او
 عکسی بود ز غرهٔ غرّای^{۱۶} مصطفی (ص)
 بر بامِ هفت منظر بالا کشیده اند
 زاین چار صّفه^{۱۷} رایتِ آلائی^{۱۸} مصطفی (ص)

«خواجه» گدای درگه او شو که جبرئیل

شد با کمال مرتبه مولای مصطفی (ص)*

پی نوشتها

- ۱ - دوستان خالص و صافی و برگزیده (مفرد آن: صفی).
- ۲ - ادريس: پیامبری که پیش از بنی اسرائیل به سبب درس گفتن - بنا بر روایات - بدین نام مشهور شده است.
- ۳ - اشاره است به آیه ۸ سوره نجم در مورد معراج پیامبر (ص) و رسیدن به مقام قرب الهی.
- ۴ - اشاره است به آیه ۱۷ سوره نجم: مَازِعَ الْبَصَرِ وَمَاطِفِي (نلغزید دیده و سرکشی نکرد). مربوط است به شب معراج و دیدن آثار و انوار ملکوتی حق تعالی.
- ۵ - اشاره است به حدیث قدسی: لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ.
- ۶ - دُرَاعَه: نوعی روپوش و جبهه.
- ۷ - آیهت: اشاره است به حدیث نبوی: اَیْتٌ عِنْدَ رَبِّي يُطْعَمَنِي وَيَسْقِينِي (رك: احادیث مشوی).
- ۸ - لالای - تابان و درخشان.
- ۹ - عقیده و نظری مخالف سنت و شرع و آراء مقبول.
- ۱۰ - سرمه ای که در آن مروارید ناسفته و دیگر جواهرات انداخته، برای روشنی چشم می سائیدند.
- ۱۱ - آسمان لاجوردی.
- ۱۲ - اشاره است به معجزه شق القمر که بر اثر اشاره انگشت حضرت رسول (ص) انجام شد.
- ۱۳ - آذنی: پست ترین، کمترین.
- ۱۴ - کلاه و فرجی و برگستوان و قبا (ناظم الاطباء).
- ۱۵ - مقصود حضرت مجتبی (ع) است.
- ۱۶ - غَرَاء: روشن، تابان.
- ۱۷ - صُفَه: ایوان مقصود شرق و غرب و شمال و جنوب است.
- ۱۸ - آلاء: نعمتها، نیکوئها.

* دیوان خواجهی کرمانی به تصحیح احمد خوانساری، ۱۳۳۶ هـ. ش، تهران.

محمود بن یمین الدین در اواخر قرن هفتم در قصبه فریومد خراسان متولد شد. پدرش شاعر بود و با او مشاعره می کرد. ابتدا طغا تیمور را مدح می کرد اما بعدها به خدمت سربداران پیوست. در جنگی که بین امیر وجیه الدین سربداری و ملک معزالدین از آل کرت روی داد دیوان اشعار ابن یمین گم شد. شاعر ناچار شد اشعاری را که در دست دیگران پراکنده بود فراهم آورد و دیوان اشعارش را تا حدی سامان بخشید. ابن یمین در سرودن قطعه و تاحدی قصیده استادی داشت. دیوان اشعارش چاپ شده است.

۱۴

قصیده در توحید و زهد و نعت رسول (ص)

موسم پیری رسید ای دل جوانی ترك گیر
زان که نالایق بود کار جوان از مرد پیر
بگذر از کار جهان اکنون که داری اختیار
پیشتر کان اضطرارت بگذراند ناگزیر
بیش چون بلبل هوای گلشن دنیا مکن
چون تو را بر سر سمن بشکفت و بر عارض زریر^۱
پای مرغ جان ز دام زلف جانان برگشای
تا ز ندبر شاخسار سدره و طوبی صفیر
نقد عمر خویش را از غش عصیان پاک دار
زانکه ره داری به پیش وزادت این است ای فقیر

ورنه بی برگ و نوامانی تو در بازار حشر
 قلب روی اندود داری و آنگهی ناقد بصیر^۲
 ای دل از چاه ضلالت گر خلاصی بایدت
 عروه و ثقای شرع احمد مختار گیر
 تاج بخش انبیا کاندرب شب معراج قدس
 بر گذشت از عرش و کرسی زد فراز آن سریر
 آن سپهر شفقت و رحمت که مهرش تافته است
 برو ضیع و بر شریف و بر صغیر و بر کبیر
 و آنکه رغم دشمنان را ساخت از سیمین سپر
 یک دو قوس اندر خور سدره به انگشت چو تیر^۳
 کرد بر دعویش اظهار شهادت سوسمار^۴
 با عزیز و با ذلیل و با عظیم و با حقیر
 سایه او کس ندیدی زانکه بودی نور پاک
 سایه، ظلمانی بود باشد محال از مستتیر
 گوش او در خواب و بیداری و چشم از پیش و پس
 بود بر سمع و بصر قادر به فرمان قدیر
 تا نشاند آتش اشراک عالم سوز را
 از پی اظهار معجز دست او شد آبگیر
 یک زمان کم مکه مهر نبوت واگرفت
 چوب خشک مسجد آمد از تأسف در نفیر^۵
 ز اطلس گردون به بالای رفیع قدر او
 کسوتی می دوخت خیاط ازل آمد قصیر^۶
 در جهان ز اهل فصاحت چون کتابش سورتی
 کس نیاورد ار چه بعضی بود بعضی را ظهیر^۷

نسخ آیاتش به دین غیر او ناممکن است
 زانکه نی بهتر از آن باشد نه نیز آن را نظیر
 هر که سر برتابد از درگاه جنت رتبتش
 ز آسمانش آید ندا سحفاً لأصحابِ السَّعیر^۸
 تا زبانم می سراید نعت آن صاحب کمال
 از ائیرم گرم رو تر گشت در فکرت ضمیر
 می شود در وصف او حیران به لکنت این زبان
 گر همه منشی دیوان فلک باشد دیبر
 ور درختان باشد او را کلک و دریاها ماد
 ور پی انشاز اوراق فلک سازد حریر
 پس کند تحریر وصف ذات پاکش تا به حشر
 در خیالم نیست کآرد در قلم عشر عشیر^۹
 یا رسول الله اگر چه مجرم تائب شدم
 دستگیری کن مرا در روز سر مستتیر
 نیستم نومید اگر چه مسرفم زیرا که هست
 آیه «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»^{۱۰} دلپذیر
 در طریق اهل عرفان ناامیدی شرط نیست
 مصطفی گر چه نذیر آمد هم او آمد بشیر*

پی نوشتها

۱ - اشاره است به سید شدن موی و زرد شدن رخسار.

* دیوان ابن یمن فریومدی، به تصحیح حسینعلی باستانی، کتابخانه سنایی، تهران.

۲ - الناقد بصیر: در مورد خداوند متعال به کار رفته است که سریع الحساب و بازنگرنده بینایی است در کار آزمون و ارزیابی اعمال بندگان.

۳ - اشاره است به «شق القمر» معجزه حضرت ختمی مرتبت (ص) و نیز اشاره ای دارد به (قاب قوسین) و (سدره المنتهی) که در معراج حضرت رسول (ص) از آن سخن گفته ایم.

۴ - اشاره است به تکلم کردن سوسمار در بیابان با آن حضرت (ص) (رك: منتهی الآمال فصل در معجزات حضرت رسول (ص) ص ۳۷).

۵ - اشاره است به «ستون حنانه» که ستونی در مسجد رسول الله (ص) بود و حضرت (ص) بدان تکیه می دادند وقتی منبر برای حضرت ساخته شد. این ستون از فراق رسول اکرم (ص) مانند کودکی در فراق مادر ناله می کرد.

۶ - قصیر: کوتاه.

۷ - اشاره است به آیه شریفه: قُلْ لَنْ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَّاتُوْنَ بِمِثْلِهِ وَاَلَوْ كَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظٰهِرًا. «بگو: اگر گرد آیند آدمیان و پریان بر این که مثل این قرآن بیاورند، مانندش نیاورند اگرچه برخی برای بعضی دیگر پشتیبان باشند.» (آیه ۸۸ سوره بنی اسرائیل).

۸ - اشاره است به آیه شریفه: فَاَعْتَرَفُوْا بِذُنُوْبِهِمْ فَسُحِقًا لِاَصْحَابِ السَّعِيْرِ: «پس به گناه خویش اعتراف کردند، پس دور باشند دوزخیان از رحمت خداوند متعال.» (سوره ملک آیه ۱۱).

۹ - عشر عشیر: ده یک ده یک (یک صدم).

۱۰ - اشاره است به آیه شریفه: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِيْنَ اَسْرَفُوْا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوْا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِيْعًا اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ «بگو: ای بندگان من که اسراف کردید بر جانهای خویش از رحمت خدا نا امید نباشید که هر آینه خداوند بزرگ تمام گناهان را می آمرزد و او آمرزگار بخشایشگر است.»

جمال الدین بن علاء الدین محمد شاعر معروف دهه اول قرن هشتم هجری از جوانی مدّاح خواجه غیاث الدین محمد وزیر بود؛ اما پس از برهم خوردن اساس سلطنت ایلخانان، به خدمت امرای جلایر پیوست و در بغداد اقامت گزید. سلمان ساوجی در اواخر عمر منزوی شد و به ساوه، مسقط الرأس خود باز آمد و در ملکی که داشت مقیم شد و در همان جا درگذشت. وی در قصیده از کمال الدین اسماعیل و ظهیر فاریابی و انوری پیروی می کرد. غزلیاتش گاه شباهت زیادی به غزلیات حافظ پیدا می کند. سلمان دو مثنوی نیز دارد به نامهای: جمشید و خورشید و فراقنامه که چندان شهرتی نیافته است. دیوانش چاپ شده است.

۱۵

در منقبت حضرت رسالت پناه (ص)

هر دل که در هوای جمالش مجال یافت
عنقای^۱ همّش دو جهان زیر بال یافت
هر جان که با بلای ولایش گرفت انس
از نعمت و نعیم^۲ دو عالم ملال یافت
جبریل را تجلی شمع جمال او
پروانه وار سوخته بی پر و بال یافت
ای منعمی که ناطقه خوش سرای را
در حصر نعمت تو خرد گنگ و لال یافت

بویی ز گگرد دامن لطفت دماغ باغ
 در جیب و آستین صبا و شمال یافت
 بر طور طاعتت «ارنی»^۳ گفت آفتاب
 یک ذره از تجلی حسن و جمال یافت
 در ملک رحمتت در «هب لی»^۴ زد آسمان
 یک گوشه از ولایت جاه و جلال یافت
 زلف تو با عروس جهان یک کرشمه کرد
 زان یک کرشمه آن همه غنچ و دلال^۵ یافت
 فکرم نمی رسد به صفات که وصف تو
 بر دست و پای عقل ز حیرت قفال^۶ یافت
 نیک اختری به منزل وصلت رسد که او
 با بدر و قدر و صدر شرف اتصال یافت
 ادنی مقام او شب معراج روح قدس
 اعلی مراتب درجات کمال یافت
 منشور فطرت ار چه به توقیع^۷ احمدی
 مشهور گشت، مهر ولایت به آل^۸ یافت
 سلمان ز مدح آل نبی (ص) درج سینه را
 همچون صدف خزینه عقد لال^۹ یافت
 یارب به صاحب شب اسری که با حبیب
 در خلوت «دنی فتدلی»^{۱۰} وصال یافت
 کز حال این شکسته درویش وامگیر
 آن یک نظر که هر دو جهان ز آن وصال یافت

ترکیب بند در منقبت حضرت رسالت پناه (ص)

معرّاج ملائک آستانت	ای ذروه ^{۱۱} لامکان مکانت
خورشیدی و ابرسایانت	سلطانی و عرش تکیه گاهت
مرغی است ملک ز آشیانت	طاقی است فلک ز بارگاهت
طوبی ورقی ز بوسـتـانت	کوثر عرقی است از جبینت
در دامن آخر الزمـانت	هر چند که پرورید تقدیر
طفلی است، طفیل آسمانت	فرزند نخست فطرتی تو ^{۱۲}
خوردوخت، شکافت یک بنانت ^{۱۴}	آن قرطه ^{۱۳} مه که چهارده شب
عالم همه روشن از زبانت	تو خانه شـرع را چراغی
کردند به خاک در نهانت	تو گنج دو عالمی، از آن روی
وز مـاصـلوات بر روانت	از توست صلوات ^{۱۵} در حق ما

یا قـوم علی النبی صـلّوا

توبوا و تضرّعوا و ذلّوا^{۱۶}

خاشاک درون بحر حاشاک	تو بحری و هر دو گون خاشاک
بر طاق سرای کسروی چاک	زد معجزه ات شب ولادت
شد آب سیاه ساوه، در خاک ^{۱۷}	رفت آتش کسفر پارس بر باد
دریای جهان به نیم خاشاک	در دیده همت نیامد
داری لب خشک و چشم نمناک	تو بحر حقیقتی از آن روی
سنگین شده پای برق چالاک	با سیر براق تو چو صخره
وز نسبت توست گوهر پاک	از طبع تو زاده است دریا
پوشیده به خانقاهت افلاک	این دلق هزار میخ نه تو ^{۱۸}
زان است سرشک دیده تـاک	مردود تو شد نبیره رز ^{۱۹}

قطب شش و هفت و سیصد اخیار ۲۰

گردون دو شش مه ده و چار ۲۱

ای مثل تو دیده ها ندیده	نادیده کسی و ناشنیده
تا حشر یکی که مثل او نیست ۲۲	مثل تو یکی نیافریده
در عین سپیدی و سیاهی	ذات تو خرد چون نور دیده
قهر تو حجاب عنکبوتی	بر دیده دشمنان تنیده ۲۳
گیتی که نیافت سایه ات را	در سایه توست پروریده ۲۴
روزی که شرار شرک اشراک ۲۵	هر دم ز سر سنان جهیده
و آنجا که ز کیش مارمیت ۲۶	مرغان جهاد پر بریده
هر دم مدد سپاه نصرت	ازینصرك اللّٰهت رسیده ۲۷

با آنکه کنیزکانت حورند

از بندگی تو درق صـورند

ای خواننده حبیب خود خدایت	ملک ملک و فلک برایت
اول علمی کز آفرینش	افراشت، نبود جز لوایت ۲۸
ای هفت فلک به رسم درخواه	حلقه شده بر در سرایت
تو دیده فطرتی از آن شد	در پرده عنکبوت جاییت
تو نافه مشکى آفریده	بی آهو ۲۹ و بی خطا خدایت
آراسته سدره از وجودت	بر خاسته صخره در هوایت
شد قرص جوت خورش اگرچه	قرص مه و خور نشد خورایت
مارا چه مجال نطق باشد	جایی که خدا کند ثنایت؟
یک خوشه فلک به توشه دادش	و آن نیز ز خرمن عطایت
سگان سرداقات ۳۰ عزت	محتاج شفاعت و دعایت

هندوی ۳۱ تو چون بلال ۳۲ کیوان ۳۳

سلمانت غلام فارسی خوان

عمری بزدم دست و پایی	در بحر هوای آشنایی
چون بر درت آمدیم امروز	داریم امید مرحبایی
ای گل! چه شود گراز تو یابد	این بلبل بینوا نوایی
از سفره رحمت تو گردد	خرم به نواله یی گدایی
از کوی نجات، نامیدی	وز راه فتاده، مبتلایی
ییمار هوار سیدگانیم ۳۴	بخش از شفتین ۳۵ به ماشفائی
درمانده شدیم و هیچ جا نیست	غیر از تورجا و ملتجائی ۳۶
آورده و این نثار دارم	درخواست ز حضرتت دعائی
ما بر سفریم بهرزاری	خواهیم ز درگهت عطائی

هر چند که ما گناهکاریم

امید شفاعت تو داریم *

پی نوشتها

۱ - منظور سیمرغ است. پرنده دراز گردن که آن را عنقای مغرب نیز می گویند و نزد بعضی وجود فرضی دارد.

۲ - نعیم: نعمت و آسایش. نعیم نامی از نامهای بهشت است (= جنة النعیم).

۳ - آرنی: اشاره دارد به رفتن حضرت موسی (ع) به کوه طور و تمنای دیدار ذات حق: در آیه مبارکه ۱۴۳ سوره اعراف چنین آمده است: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي الْيَكَّ قَالَ لَنْ تَرِنِي ...».

۴ - ظاهراً اشاره است به آیه ۸۳ سوره شعراء: «رَبِّ هَبْ لِي حِكْمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ» در

* دیوان سلمان ساوجی، به اهتمام منصور مشفق، چاپ صفیعلیشاه، تهران.

سوره «ص» آیه ۳۵ نیز از قول حضرت سلیمان (ع) آمده است: «قال رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي أَنْتَ أَوْهَابُ» اما شاعر «هَبْ لِي» را از قِبَلِ آسمان خطاب به رسول مکرم بیان می کند.

۵ - غَنَج و دَلال - ناز و کرشمه.

۶ - قفال: قفلها.

۷ - توقيح: امضا کردن نامه و فرمان و نشان گذاشتن بر آن.

۸ - آل: گروه خویشان و خاندان، اهل البيت يا آل البيت.

۹ - عِقْد لال: عقد: گردن بند - لال: جمع لؤلؤ: مرواریدها.

۱۰ - اشاره است به شب معراج «ليلة الاسرى» و آیه ۸ از سوره «نجم»: «ثُمَّ دَنَى فَتَدَلَّى كَمَا وَجَدَ مَقَدَّسًا بِمِائِرٍ (ص) از سرادقات و حجب بگذشت و به مقام قرب نزدیک شد.

۱۱ - دُرُوه: بلندترین قسمت چیزی مانند بلندی کوه یا ...، غایت بلندی.

۱۲ - اشاره است به حدیث: «كُنْتُ أَوَّلَ النَّبِيِّينَ فِي الْخَلْقِ وَ آخِرَهُمْ فِي الْبَعْثِ» (رك: احادیث

مثنوی، استاد فقید فروزانفر)

۱۳ - قُرطه: کرته: قبا.

۱۴ - بنان: انگشت: اشاره است به شق القمر که در شب بدر (چهاردهم ماه) انجام شد.

۱۵ - صِلات: جمع صله: جایزه، عطا و بخشش.

۱۶ - ای قوم بر پیامبر (ص) درود بفرستید، توبه کنید، اظهار عجز و خواری و زاری کنید.

۱۷ - اشاره دارد به معجزاتی که در شب ولادت رسول اکرم (ص) به وقوع پیوست: فرو افتادن

بخشی از طاق کسری و شکاف برداشتن آن، خاموش شدن آتشکده پارس، خشک شدن دریاچه ساوه و ...

۱۸ - دلتی هزار میخ نه تو: مقصود افلاك است و میخها، کنایه از ستارگان درخشنده بر افلاك.

۱۹ - منظور حرام شدن شراب است در دین مقدس اسلام.

۲۰ - اشاره است به اینکه حضرت رسول اکرم (ص) قطب و سرسلسله اخیار و ابرار که اولیاء

الله می باشند و تعداد آنان را به اختلاف سیصد و پنجاه و شش نوشته اند؛ می باشد.

۲۱ - اشاره است به دوازده امام (ع) و چهارده معصوم (ع) که گردون و فلک آن ستارگان تابان

حضرت رسول (ص) است.

۲۲ - منظور خداوند بی همتاست.

۲۳ - اشاره است به هجرت نبی اکرم (ص) از مکه به مدینه و پناه بردن به غار ثور و تنیدن تار

عنكبوت بر در آن غار که به اذن خداوند متعال دشمن را مقهور و مبهوت کرد.

۲۴ - اشاره است به اینکه حضرت رسول (ص) سایه نداشت.

۲۵ - اشراك: شرك آوردن به خداوند متعال و کافر شدن.

۲۶ - اشاره است به آیه شریفه ۱۷ از سوره انفال و نیز اشارت است به غزوه «بدر کبری» که

خداوند متعال لشکر اسلام را یاری فرمود و کافران مقتول و به هزیمت رفتند.

۲۷ - اشاره است به آیه شریفه ۳ سوره فتح: وَتَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا: و یاری می کند تو را

خداوند متعال یاری کردن همراه با عزت و قدرت.

۲۸ - اشاره است به حدیث: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي، ابْتَدَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَاشْتَقَّهَ مِنْ جَلالِ عَظَمَتِهِ.

«نخستین چیزی که خداوند متعال خلقت فرمود، نور من بود که آن را از نور خود و نور جلال عظمت

خویش برگرفت.»

۲۹ - بی آهو: بی عیب.

۳۰ - سگان سرادقات عزت: ساکنان سراپرده های حضرت عزت باری تعالی: فرشتگان،

مقربان.

۳۱ - هندو: غلام، خادم.

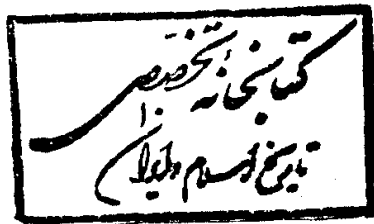
۳۲ - بلال: سیاه حبشی مؤذن و صحابی حضرت رسول (ص).

۳۳ - کیوان: زحل.

۳۴ - کسانی که دستخوش هواهای نفسانی شده اند - آلودگان.

۳۵ - شفتین: دولب.

۳۶ - ملتجا: پناهگاه.



محمد بن حسام الدین معروف به ابن حسام از گویندگان قرن نهم هجری و همزمان با عهد شاهرخ تیموری است.
ابن حسام همچون غالب شاعران زمانش مذهب شیعه داشته و در مدایح حضرت رسول (ص) و ائمه معصومین (ع) اشعار زیادی سروده است.

وی علاوه بر دیوان که شامل قصاید، ترجیع بندها، ترکیب بندها و مثنویها و دیگر انواع اشعار است؛ خاورنامه ای بر وزن شاهنامه فردوسی دارد که مشتمل بر ۲۵۰۰۰ بیت در غزوات حضرت علی (ع) و دلاوریهای آن بزرگوار است.

ابن حسام در قصبه خوسف (واقع در چهار فرسنگی غرب بیرجند) چشم از جهان فرو بست. آرامگاهش در آن دیار واقع است. دیوان اشعارش به طبع رسیده.

۱۶

[در مدح پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)]

ای رفته آستان تو رضوان به آستین	جاروب فرش مسند تو زلف حورعین
باد صبا ز نکته ^۱ زلف تو مشکبوی	خاک عرب ز نزهت ^۲ قبر تو عنبرین
از لعل آبدار تو ارواح را شفا	وز زلف تابدار تو حبل المتین متین
بام سماز رفعت نعل تو تاجدار	کام هوا از شربت لعل تو شکرین
شاه حبش ز مسند قدر تو خاشه روب ^۳	فغفور چین ز خرمن فضل تو خوشه چین
موی تو سایه بان قنادیل آفتاب	لعلت خزینه دار بسی گوهر ثمین
ذات تو همچو نام شریف تو مصطفی ^۴	حسن تو همچو خلق عظیم تو نازنین

ماه منیر مملکت آرای طاوها^۵
 چابک عنان شبر و آسری بعبده^۶
 عیسی عصر قصر دنی در مقام قرب
 بابای مهربان بنی آدم و شفیع
 ای بر سریر گنت نبیاً^۷ نهاده پای
 ای رهروان راه حـریم اله را
 ای نقل کرده رایت رایت به آفتاب
 ای مالک ممالک ایالک نَعْبُدُ
 رویت بر آسمان لَعْمَرُكُ^۸ مه تمام
 یک جاریه ز حضرت با احترام تو
 نام تو بر نگین سلیمان نوشته اند
 پیروزی ممالک لایبغی^{۱۱} نیافت
 از نسل پاک توست که موجود می شوند
 صاحبقران عهد رسالت تویی و بس
 یک سنبله ز سنبل زلف تو برده اند
 تیغ جهانگشای تو دارد ز راه یمن
 شاید که ساید از جهت آبروی خویش
 در حال زندگیم نمودی لقای خویش^{۱۳}
 دیرست تا نقاب به رخ بر کشیده ای
 آب حیات خضری از آن رو نهفته ای
 وقت است کز درون سر پرده حرم
 بگشای باز نرگس مازاغ^{۱۵} راز خواب
 از تکیه گاه بُردیمانی بر آرد دست
 سودای خاطر م به درازی کشید سر

شاه سریر مسند اعلا ی یا و سین^۵
 کاند در رکاب او نرسد شهپر امین
 مهدی مهد عهد نخستین و آخرین
 فرزند آدم از همه لیکن خلف ترین
 و آدم هنوز بوده مخمر به ماء و طین
 شرع تو تا به روز ابد شارع مبین
 وای عقل برده رویت رویت ز ناظرین
 وای سالک مسالک ایالک نستعین
 در باغ فاستقم^۹ قد سرو توراستین
 ترك چهار بالش^{۱۰} قصر چهارمین
 بهر نفاذ حکم به خط ز مردین
 ناکرده نقش خاتم لعل تو بر نگین
 ابنای طیّین تو ز آبای طاهرین
 آن کس کجا که با تو تواند شدن قرین؟
 بهر سواد نافه مشک ختا به چین
 توقیع فتحنامه آفاق بر یمین
 بر خاک آستان تو کروبیان^{۱۲} جبین
 بعد از وفاتم از تو توقع بود همین
 بر مرقد مبارک تو می رود سنین^{۱۴}
 گنجی بزیر خاک، از آن گشته ای دفین
 بیرون خرامی ای سرو سرخیل مرسلین
 برزن گره بنفشه بر اطراف یاسمین
 تا دستبرد خویش نمایی به آن و این
 با زلف خود بگوی که احوال ما بین

حال شکستگی و پریشانی دلم
 بگشای تیر غمزه ز ابروی چون کمان
 دین من است منقبت خاندان تو
 گر نعت اهل بیت تو کفر است کافر
 آری حسود طعنه اگر می زند چه سود
 با بولهب ز عصمت احمد سخن مگوی
 فرعون را چه سود ز برهان موسوی^{۱۷}
 تیغ زبان ابن حسام آتش است و آب
 بردستان چونوشم و بردشمنان چونیش
 شاید که بر طبیعت سحر آفرین من
 از طره معنبر خود پرس بعد ازین
 غماز^{۱۶} بین نشسته ز هر گوشه در کمین
 بی دین بود کسی که نیاورد دین بدین
 هم آسمان گواه برین قول، هم زمین
 بی نشتر مگس نبود نوش انگبین
 بیگانه را به دیده عقل آشنا مبین
 بر سنگ خاره کی گذرد میخ آهنین؟
 گه آتشی چو آبم و گه آب آتشین
 گه سرکه می نمایم و گاهی ترانگبین
 هاروت بابلی^{۱۸} کند از بابل آفرین*

پی نوشتها

- ۱- نکبت: بوی خوش
- ۲- نُزْهت: پاکی و صفا
- ۳- خاشه روب: روبنده خس و خاشاک، جاروکش
- ۴- مصطفی: برگزیده
- ۵- طه و یس: نام دو سوره از سور قرآن مجید که بنا بر مشهور این دو کلمه از القاب حضرت رسول (ص) می باشد.
- ۶- اشاره است به معراج پیامبر (ص) که در سوره اسری بدان اشاره شده است: سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ... : «منزه است آن خداوندی که بنده خود (رسول الله (ص)) را سیر داد شبی از مسجد حرام بسوی مسجد اقصی که دور و اطراف آن را با برکت ساختیم...» پیامبر (ص) در معراج به جایی رسید که جبرئیل بدان جا نتوانست رسید.

* دیوان محمد بن حسام خوسفی به اهتمام احمد احمدی بیرجندی - محمدتقی سالک، چاپخانه دانشگاه مشهد، ۱۳۶۶ هـ. ش، ص ۵۴.

۷ - اشاره دارد به حدیث معروف: كُنْتُ نَبِيًّا وَ أَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ که به صورت: كُنْتُ نَبِيًّا وَ أَدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ نیز نقل شده است (رك: احادیث مثنوی، ص ۱۰۲).

۸ - ناظر است به آیه شریفه: لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ: «سوگند به جان تو - ای پیامبر - آنها برآستی در مستی و بی خبری خود فرو می روند.» (آیه ۷۳، سوره حجر).

۹ - اشاره است به آیه شریفه: فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ ... (سوره هود آیه ۱۱۲).

۱۰ - ترك چهار بالش: کنایه از خورشید است که به اعتقاد قدما در آسمان چهارم می باشد.

۱۱ - اشاره است به داستان حضرت سلیمان (ع) و انابه و توبه آن حضرت و درخواستی بدین

صورت: قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ: «گفت: پروردگارا پیامرز مرا و ببخش برای من پادشاهی را که نسزد کسی را بعد از من، برآستی که تویی بخشنده» (آیه ۳۵ سوره ص).

۱۲ - کروبیان: فرشتگان

۱۳ - به طوری که مرحوم آیه الله شیخ محمدباقر گزاری در کتاب بغية الطالب نقل کرده است: محمدبن حسام شبی در کشتزار خود که به آبیاری اراضی زراعتی سرگرم بوده است شرف حضور حضرت رسول (ص) را درك می کند. (والله العالم).

۱۴ - سالها

۱۵ - اشاره است به آیه شریفه: مَا زَاغَ أَبْصَرُ وَمَا طَغَى: «نلغزید دیده و نه سرکشی کرد» (سوره

نجم آیه ۱۷).

۱۶ - غمّاز: سخن چین

۱۷ - برهان موسوی: دلیل و معجزه حضرت موسی (ع).

۱۸ - اشاره است به دو فرشته به نامهای هاروت و ماروت که به زمین آمدند و گنهکار شدند و در

چاه بابل زندانی گردیدند. این دو فرشته به سحر و جادوگری در ادب فارسی شهرت دارند.

نورالدین عبدالرحمن جامی شاعر و نویسنده معروف ایرانی است. وی به سبب تولد خود در جام و نیز بسبب ارادت به شیخ الاسلام احمد جامی، تخلص جامی را برگزید. شاعر به همراه پدرش به هرات و سمرقند رفت و در آن دیار به کسب علم و ادب پرداخت و در علوم دینی و ادب به کمال رسید. آنگاه پای در دایره سیر و سلوک نهاد و پیروی سعدالدین محمد کاشغری اختیار کرد و به مرتبه ارشاد رسید و به طریقه نقشبندی درآمد. جامی سفری به حج رفت و در سال ۸۷۸ هـ. به هرات برگشت. جامی از بزرگترین شاعران قرن نهم هجری است از آثار او دیوان اشعار و هفت اورنگ است. نفحات الانس و بهارستان از آثار منثور وی می باشد.

۱۷

ترجیع بند در نعت رسول خداست صلی و سلم علیه

ماء معین چیست؟ خاک پای محمد(ص)	حبل متین رِبْقَةُ ^۱ ولای محمد(ص)
خلقت عالم برای نوع بشر شد	خلقت نوع بشر، برای محمد(ص)
سوده همه قدسیان جبین ارادت	بر ته نعلین عرش سای محمد(ص)
عروه و وثقی بس است دین و دول را	ریشه یی از گوشه ردای محمد(ص)
جان گرامی دریغ نیست ز عشقش	جان من و صد چومن فدای محمد(ص)
جای محمد درون خلوت جان است	نیست مراد دیگری به جای محمد(ص)
حد ثنائیش بجز خدا که شناسد	من که و اندیشه ثنای محمد(ص)

لَیْسَ کَلَامِی یَفِی بِنَعْتِ کَمَّالِهِ
صَلِّ الْهَمِی عَلَی السَّنْبِیِّ وَآلِهِ^۲

نور بقا آمد آفتاب محمد (ص)	پرده آن نور خاك و آب محمد (ص)
بست نقابی ز آب و خاك و گرنه	رتبه امکان نداشت تاب محمد (ص)
چشم خداین بجز خدای نبیند	چون ز میان برفتد نقاب محمد (ص)
افسر کونین گشت کاف «العمرک» ^۳	از شرف دولت خطاب محمد (ص)
چون شب آسری کشید سرمه «مازاغ» ^۴	نقش سوی ^۵ کی شود حجاب محمد (ص)
دولت فردا به هیچ باب نیابد	هر که شد امروز ردّ باب محمد (ص)
هر چه بود درج در صحیفه هستی	منتخبی باشد از کتاب محمد (ص)

لیس کلامی یفی بنعت کماله

صَلِّ الْهَيْ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ

گر نبود پرده صفات محمد (ص)	خلق بسوزد ز نور ذات محمد (ص)
شاه مخوانش که کجروی است چو فرزین	هر که در این عرصه نیست مات محمد (ص)
ساخته چون زرّ ناب ناسره مس را	پرتو اکسیر التفات محمد (ص)
مستی او از شراب ساقی باقی	مستی باقی ز باقیات محمد (ص)
سایه نهان شد چو آفتاب حقیقت	تافت عیان از همه جهات محمد (ص)
در صف هیجا به وقت صولت اعدا ^۶	کوه خجل ماند از ثبات محمد (ص)
من که ز نم در سخنوری دم اعجاز	عاجزم از شرح معجزات محمد (ص)

لیس کلامی یفی بنعت کماله

صَلِّ الْهَيْ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ

چرخ که خم شد پی سجود محمد (ص)	هست حبایی ز بحر جود محمد (ص)
مطرب دستانسرای بزم صفارا	نیست سرودی به از درود محمد (ص)
پایه قدر مقربان ملایک	با همه رفعت بود فرود محمد (ص)
جز لمعات جمال اقدم اقدس	نامده در دیده شهود محمد (ص)
بولهب آسا به آتش تب تبّت ^۷	سوخته بادا تن حسود محمد (ص)

شیوه صدیقیان وفا و محبت عادت بوجهلیان جحد^۸ محمد(ص)
بهر سقوط درك هبوط مخالف^۹ فوق سُعود^{۱۰} فلک صعود محمد(ص)

لیس کلامی یفی بنعت کماله

صَلِّ الْهَيْ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ

حق شب اسری چو داد بار محمد(ص) از همه بالا گرفت کار محمد(ص)
گوهر اسرار ذات و مخزن اسما کرد در آن تیره شب نثار محمد(ص)
خواجگی کاینات داد خدایش لیک به فقر آمد افتخار^{۱۱} محمد(ص)
بعد حق، آن دم که کس نبوده صورت غیر علی* یار غار محمد(ص)
شد دو سه تاری که عنکبوت تیدش بر در آن غار پرده دار محمد(ص)
گری ارباب شوق باد بهاری خار و خسی آرد از دیار محمد(ص)
همچو مژه بر دو دیده تا دم محشر جا کنم آن را به یادگار محمد(ص)

لیس کلامی یفی بنعت کماله

صَلِّ الْهَيْ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ

ای شده طافخ^{۱۲} ز فیض کاس محمد(ص) ز آدم و عالم مکن قیاس محمد(ص)
وحدت مستور در مطاوی کثرت^{۱۳} بار دگر سرزد از لباس محمد(ص)
یک سر مو از حقش خدا نشناسد هر که شد امروز حق شناس محمد(ص)
تا به قیامت مصون بود ز تزلزل دین قویم قوی اساس محمد(ص)
جیش عدو گشته با وفور جلادت منهزم از هیبت و هراس محمد(ص)
حفظ حق اندر لباس نسج عناکب^{۱۴} داشته از باس ختم پاس محمد(ص)
هر چه کند التماس در حق امت حق نکند رد التماس محمد(ص)

لیس کلامی یفی بنعت کماله

صَلِّ الْهَيْ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ

* کذا - ظ: ابوبکر

ماه بود عکسی از جمال محمد (ص)	مشک شمیمی ز زلف و خال محمد (ص)
در چمن «فَاسْتَقِمَّ ^{۱۵} » قدم نهاده	سر و روانی به اعتدال محمد (ص)
حرف شناسان نقش کلک قدم را	صد مدد آمد ز میم و دال محمد (ص)
یافت چو روی بتان ز خال معنبر	دین هدی زینت از بلال محمد (ص)
چند نشینی در این سراچه ظلمت	مُحتجب از نیر کمال محمد (ص)
روزنه بگشاکه تافت بر همه عالم	پرتو خورشید بی زوال محمد (ص)
دست به دامان آل زن که نباشد	جز به محمد مآل آل محمد (ص)

لیس کلامی یفی بنعت کماله

صَلِّ الْهَيْ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ

حرز امان چیست؟ نعت و نام محمد (ص)	صلّ علی سید الانام ^{۱۶} محمد (ص)
بهره نیایی ز ذوق مشرب مستان	تا نچشی جرعه بی زجام محمد (ص)
چرخ برین با همه مدارج رفعت	هست کمین پایه از مقام محمد (ص)
پیک نسیم شمال، ای شده محرم	در حرم جاه و احترام محمد (ص)
بهر خدا، چون به عزّ عرض رسانی	از قبل بیدلان سلام محمد (ص)
شرح کنی افتقار و عجز رهی را	با کرم خاص و لطف عام محمد (ص)
بو که در آیم بدین وسیله دولت	در کنف ظلّ اهتمام محمد (ص)

لیس کلامی یفی بنعت کماله

صَلِّ الْهَيْ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ

مهبط وحی خداست جان محمد (ص)	کاشف سر هدی بیان محمد (ص)
شاه نشانان بارگاه جلال اند	خاک نشینان آستان محمد (ص)
گشته نشانمند هر نبی به نشانی	محو نشانها بود نشان محمد (ص)
هست به مهمانسرای نعمت هستی	عالم و آدم طفیل خوان محمد (ص)
باهمه اشجار، چیست روضه جنت؟	چند نهالی ز بوستان محمد (ص)

گر به مراحل ز عرش دارمش اعلا نیست غلو در علو شان محمد (ص)
شد صدف گوش و هوش عارف و عامی پر گهر از لعل درفشان محمد (ص)

لیس کلامی یفی بنعت کماله

صَلِّ الْهَيَّ عَلَي النَّبِيِّ وَآلِهِ

صبح هدی تافت از جبین محمد (ص) عرصه دنیا گرفت دین محمد (ص)
گشت به فحوای مارمیت^{۱۷} هویدا سریدالله ز آستین محمد (ص)
از پس و از پیش هر چه بوده و باشد دیده عیان چشم تیزبین محمد (ص)
طوق نه گردن سران جهان است حلقه گیسوی عنبرین محمد (ص)
نقد همه کائنات آمده قاصر از ثمن گوهر ثمین محمد (ص)
تخت نشانان تاج بخش کشیده باج گدایان ره نشین محمد (ص)
غیر خدا، آفرین کسی شناسد در دو جهان حد آفرین محمد (ص)

لیس کلامی یفی بنعت کماله

صَلِّ الْهَيَّ عَلَي النَّبِيِّ وَآلِهِ

هر که نه رو آورد به راه محمد (ص) کی بودش راه در پناه محمد (ص)
هست برون ازدو گون اگر چه به ظاهر خاک مدینه است تکیه گاه محمد (ص)
داد ز خیل مسومین^{۱۸} مددش حق ضعف چو شد لاحق سپاه محمد (ص)
کوکبه حسن آفتاب شکسته است شعشه طلعت چو ماه محمد (ص)
چون گه دعوت زبان گشاده به دعوی بوده حجر تا شجر گواه محمد (ص)
با گنه همچو کوه، چشم شفاعت باشدم از عفو کوه گاه محمد (ص)
خرمن شور و شر تمام بشر را نیم شرر بس ز برق آه محمد (ص)

لیس کلامی یفی بنعت کماله

صَلِّ الْهَيَّ عَلَي النَّبِيِّ وَآلِهِ

مطلع صبح صفاست روی محمد (ص) منبع احسان و لطف خوی محمد (ص)

سلسله کائنات را سببی نیست	جز شکن زلف مشکبوی محمد (ص)
باد صبا، ای رسول یثرب و بطحا	خیز و قدم نه به جست و جوی محمد (ص)
بر رخم از خون دل دورود روان بین	تحفه رسان این درود؛ سوی محمد (ص)
چشم رمَد دیده ^{۱۹} بر ره است، کرم کن	گُحل جلائی ز خاک کوی محمد (ص)
دولت «جامی» بس این که می گذراند	عمر گرامی به گفت و گوی محمد (ص)

لیس کلامی یفی بنعت کماله

صَلِّ الْهَيَّ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ*

نعت رسول اکرم (ص)

اختر برج شرف کاینات	گوهر دُرُج صدف کاینات
جنبش اول ز محیط قدم	سلسله جنبان وجود از عدم
کلک عنایت چو رقم ساز کرد	از همه پیش، این رقم آغاز کرد
مطلع دیباجه این ابجد است	بیشترین حرف که در احمد است
نقطه وحدت چو قد افراخته	از پی احمد الفی ساخته
کرده چو قطر آن الف مستقیم	دایره غیب هویت ^{۲۰} دو نیم
نیمی از آن قوس جهان قدم	قوس دگر ممکن رو در عدم
بر هدف انداخته از دست و پا	زین دو کمان تیر، زهی شست پا
صدر نشین اوست درین پیشگاه ^{۲۱}	«كنتُ نبياً» بود آن را گواه
بود ز رخ شمع نبوت فروز	آب ندیده گل آدم هنوز
رفعت ازو منبر افلاک را	رونق ازو خطبه «الولاء» را
جز پی آن شاه رسالت مآب	چرخ نزد خیمه زرین طناب
جز پی آن شمع هدایت پناه	ماه نشد قبه این بارگاه

* دیوان کامل جامی، ویراسته هاشم رضی، انتشارات پیروز، تهران، ص ۹۵.

تانه فروغ از رخس اندوختند
تانه نظر بر قدش انداختند
خنده او جان به جهان در دمید
برق وی از وادی^{۲۳} موسی بجست
قامت طویی ز قدش سایه ای است
رشحه جام گرمش سلسبیل^{۲۶}
نور مبین ناصیه پاک او
تا زندش در خم فتراک دست
او چو خورو صبح وی است آفتاب
گر نه فروغی ز رخس تافتی
هست در این دایره رسم درست
نورفشان اوست، چه پیش و چه پس
جامی، از آرایش خود دور باش

مشعله مهر نیفروختند
قائمه^{۲۲} عرش نیفراختند
منصب احیا به مسیحار رسید
لمعه نور^{۲۴} آمد از آتش به دست
سدره^{۲۵} ز کاخ شرفش پایه ای است
مرغ هوای حرمش جبرئیل
حبل متین حلقه فتراک او
عرش برین بر سر کرسی نشست
صبح ز خورشید بود نوریاب
صبح وی این نور کجا یافتی؟
تابش مهر از پس مهر، از نخست
منبع انوار همین است و بس
ذره صفت غرقه در این نور باش*

پی نوشتها

۱ - ربقه: بند و حلقه و رشته

۲ - سخن من برای وصف کمال او [پیامبر اکرم (ص)] رسا و وافی نیست، خدای من درود بفرست بر پیامبر و فرزندان او (ص).

۳ - اشاره است به آیه شریفه: لَعْمُرُكَ اَنْهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ: سوگند به جان تو که آنان در مستی خود سرگردان اند (آیه ۷۲ از سوره حجر).

۴ - اشاره است به آیه شریفه: مازاغ البصرُ وما طغى: نلغزید دیده و سرکشی نکرد از مشاهده جمال و جلال حق.

* هفت اورنگ، اورنگ سوم، تحفة الاحرار.

- ۵ - سَوِي = مَسْوِي اللهُ = آنچه بجز خدای متعال است، یعنی همه موجودات و مخلوقات.
- ۶ - هِجَا: جنگ - صولت: حمله و تاختن.
- ۷ - اشاره است به آیه ۱ از سوره (تَبَّتْ): تَبَّتْ يَدَايِ لَهَبٍ وَ تَبَّ: «بریده باد دستهای ابولهب، بریده باد.»
- ۸ - انکار کردن کسی که حق با اوست.
- ۹ - برای فرو افتادن دشمن در ته جهنم و سقوط در درهٔ ادبار و سیه روزی.
- ۱۰ - منظور اختران مبارك و سعد است مانند ستارهٔ مشتری و ...
- ۱۱ - اشاره است به فرمایش پیامبر (ص): الْفَقْرُ فَخْرِي.
- ۱۲ - سیاه مست - مست مست بی خبر از خود.
- ۱۳ - وحدتی که در لایه ها و چین و شکن های کثرت پنهان بود. یگانه ای در جهان کثرت.
- ۱۴ - عنکبوتها.
- ۱۵ - اشارت است به آیه ۱۱۲ از سوره هود: فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ ... (پس پایداری کن چنان که مأمور شدی، تو و آنان که توبه کردند ...)
- ۱۶ - سرور و آقای مردمان.
- ۱۷ - اشاره است به آیه شریفه ۱۷ از سوره انفال: «نکشتید ایشان را شما ولیکن خداوند کشت ایشان را و نه تو تیر انداختی بسوی دشمنان آن گاه که انداختی تیر بسوی دشمنان ولیکن خدا بینداخت ...»
- ۱۸ - اشاره است به آیه ۱۲۵ از سوره آل عمران: بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ: «بلکه اگر بردباری کنید و پرهیزگاری نمایید و بر شما درآیند بزودی، هم اکنون کمک فرستد شما را پروردگار شما به پنج هزار تن از فرشتگان نشان دارندگان.»
- ۱۹ - رَمَدٌ: درد چشم، ورم ملتحمه.
- ۲۰ - هَوِيَّتْ: عبارت از ذات مطلق است. وجود هرگاه به طور مطلق مأخوذ گردد نه به شرط شیء و نه به شرط لاشیء، هویت ساریه در جمیع موجودات نامند که وجود مطلق است.
- (فرهنگ مصطلحات عرفا، تألیف دکتر سید جعفر سجادی)
- ۲۱ - پیشگاه: صدر، صدر مجلس، سُدَّةٌ، مقام قرب - در مورد حضرت رسول (ص) حدیث: كُنْتُ نَبِيًّا وَ أَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ تَقَدَّمَ وَ صَدْرُنَشِينِي أَنْ جَنَابَ رَا دَلِيلِي اسْتِ رَوْشَن.
- ۲۲ - قائمه: پایه و ستون.
- ۲۳ - منظور «وادی ایمن» است که در آن نور الهی بر موسی (ع) تجلی کرد.

۲۴- لمعه: درخشش، پرتو، روشنی.

۲۵- منظور «سدرۃ المنتهی» است که درخت کنار است بر فلک هفتم منتهای رسیدن علم خلق و

منتهای رسیدن جبرئیل که هیچکس از آن جز پیامبر (ص) نگذشته است.

۲۶- سلسبیل: چشمه ای است در بهشت.

نورالدین هلالی استرآبادی معروف به هلالی جغتایی پس از کسب معلومات مقدماتی در زادگاه خود استرآباد به خراسان رفت و به دربار سلطان حسین بایقرا راه یافت و مورد نوازش امیر علیشیر نوایی قرار گرفت. در زمان حمله عبیدالله خان ازبک که در اوایل عهد صفویّه رخ داد در سال ۹۳۶ هجری به گناه داشتن مذهب تشیع به قتل رسید. هلالی را غزلهایی است پرشور و لطیف و قصاید و مثنویهایی به نام شاه و درویش و صفات العاشقین. دیوانش چاپ شده است.

۱۸

در نعت حضرت سید کاینات و مفخر موجودات علیه افضل الصلوات

محمد کیست؟ جان را قرّة العین ^۱	کمان ابروی بزم قاب قوسین ^۲
دو چشم روشن ارباب بینش	گل بستان سرای آفرینش
دلش از معرفت بر اوج افلاک	زبانش در مقام «ماعر فناک» ^۳
از آن می داشت «آدم» دانه رادوست	که از جان خوشه چین خرمن اوست
به کشتی نوح اگر شد صاحب عهد	ولی نسبت به او طفلی است در مهد
اگر یعقوب ازو بویی شنیدی	چو گل پیراهن یوسف دریدی
به جان شد یوسف مصری غلامش	عزیز مصر از آن گردید نامش
صد ابراهیم را در آذر انداخت	صد اسمعیل را قربان خود ساخت
عصای موسوی را قدر بشکست	دم عیسی مریم را فرو بست
چو خاتم در عبادت پشت او خم	بدو مهر نبوت مهر خاتم ^۴
چنان با نفس سرکش بود در جنگ	که پیش او حصاری ساخت از سنگ

چو گردون قصر مه را در طبق کرد
 فتاده سایه زآن خورشید رخ دور
 زهی دریای لطف و کسان الطاف
 چه حلم است این؟! که جان من فدایت
 زمین یثرب از فیضت چنان است
 اگر طوفت نبودی قصد افلاک
 علی (ع) راهادی راه خدا کن
 که بی شک هادی راه خدا اوست
 پناه ما گنهکاران همین است
 ز دست ما نیاید هیچ طاعت
 شفاعت کن، دری بگشای بر ما
 الهی تا زمین و آسمان هست
 ظلال رحمتت ممدود بادا
 برای دعوت اسلام شق کرده
 که با هم راست ناید ظلمت و نور
 تعالی الله! چه اخلاق و چه اوصاف؟
 سرپاکان عالم خاک پایت
 که او را صد شرف بر آسمان است
 نمی گشتند گرد کعبه خاک
 به حق، خلق جهان را رهنما کن
 خلائق را امام و پیشوا اوست
 که نامت رحمة للعالمین است
 همین ماییم و امید شفاعت
 گر این در بسته گردد؛ وای بر ما!
 وز آن پس آن بهشت جاودان هست
 مقام عزتت محمود بادا*

پی نوشتها

- ۱ - قره العین: آنچه به دل و چشم خنکی دهد. کنایه از نور چشم و فرزند دلیند.
- ۲ - بزم قاب قوسین: اشاره به شب معراج رسول اکرم (ص) است؛ مقام قرب الهی.
- ۳ - ماعرفناک: اشاره است به حدیث نبوی (ص): ماعرفناک حق معرفتک: چنان که شایسته توست (ای خداوند کریم) تو را نشناختم.
- ۴ - مهر خاتم: مهتری است که در پایان نامه ها می زنند. این جا منظور خاتمیّت حضرت رسول (ص) می باشد.
- ۵ - اشاره است به (شق القمر) معجزه حضرت محمد (ص) که به اذن خداوند ماه شکافته شد.

* دیوان هلالی جفتایی، به اهتمام و تصحیح سعید نفیسی ۱۳۳۷ هـ. ش، تهران. ص ۲۷۸.

اهلی شیرازی در فنون شاعری توانا بوده است و در ایراد مطالب و نکات بلند شهرتی داشته . شعرش توأم با صنایع شعری است . اهلی دیوان قصاید و غزلیات و رباعیاتی دارد . مثنوی سحر حلال که در جواب کاتبی شاعر به نظم آورده ذوبحرین است . مثنوی دیگری دارد به نام شمع و پروانه که با تخیلات لطیف عشق پروانه را به شمع به نظم آورده است . اهلی از شاعران دوران صفویه است . در شیراز وفات کرد پیکر او را در جوار قبر حافظ به خاک سپردند . دیوانش چاپ شده است .

۱۹

در نعت سیدالمرسلین گوید:

ما را چراغ دیده خیال محمدست	خرم دلی که مست وصال محمدست
هرگز نبست سایه او نقش بر زمین	کی نقش بندد آن که مثال محمدست
مرغی که نامه احدیت به ما رساند	مرغ ضمیر وحی مقال محمدست
معراج قدربین که در اوج هوای عرش	پرواز جبرئیل به بال محمدست
فیض مسیح کز دم او مرده زنده شد	در گوش جان، صدای بلال محمدست
حسن و جمال عالم اگر یافت آفتاب	یک ذره ز آفتاب جمال محمدست
هنگامه قیامت و غوغای رستخیز	حرفی ز شرح جاه و جلال محمدست
جبریل اگر چه طوطی وحی است و عقل کل	در مانده در جواب و سؤال محمدست
این حال بین که دم نزدند انبیا همه	در سر آن حدیث که حال محمدست
قطب فلک که مرکز پرگار هستی است	یک نقطه از جنوب و شمال محمدست

کرد اختیار فقر و به فقر افتخار کرد
 اثناعشر^۱ که بحر کمال اند هر یکی
 مهدی که از نهال وجود آخرین بر است
 هر کس که از نعیم بهشتش نواله ای است
 زد دیو نفس را هم و چشم شفاعتم
 با آنکه گنج حق همه مال محمدست
 سرچشمه شان محیط زلال محمدست
 او نیز میوه بی ز نهال محمدست
 آن بخششی زخوان نوال محمدست
 از مشرب فرشته خصال محمدست*

پی نوشت

۱ - اثناعشر: منظور حضرات ائمه دوازده گانه شیعیان جهان است.

* کلیات اشعار مولانا اهلی شیرازی به کوشش حامد ربانی، کتابخانه سنائی، تهران، ۱۳۴۴

ه. ش، ص ۴۲۴.

وحشی در بافق کرمان ولادت یافت، اما بیشتر ایام در یزد اقامت داشت. وی در قصایدش شاه پهماسب صفوی و غیاث الدین میرمیران حاکم یزد را مدح گفته است. وحشی در سرودن غزلیات بویژه ترکیب بند لطافت طبع خود را باز نموده است. از مشهورهای او: خلد برین، ناظر و منظور و فرهاد و شیرین است که به تقلید نظامی ساخته است. دیوان اشعارش چاپ شده است.

۲۰

در توحید و در نعت رسول مختار (ص)

راحت اگر بایدت، خلوت عنقا طلب ^۱	عزت از آنجا بجوی، حرمت از آنجا طلب
دیر خراب جهان بتکده ای بیش نیست	دیر به ترسا گذار، معبد عیسی ^۲ طلب
تیره مفاکی است تنگ، خانه دلگیر خاک	مرغ مسیحانه ای، بزم مسیحا طلب
نکته وحدت مجوی از دل بی معرفت	گوهر یک دانه را در دل دریا طلب
گرچه هزار است اسم، هست مسمی یکی	دیده ز اسما بدوز، عین مسمی طلب
نیست به غیب و شهود غیر یکی در وجود	خواه نهانش بخواه، خواه هویدا طلب
وقت جهاد است، خیز، تیغ تجرد بکش ^۳	نفس ستمکاره را در صف هیجا طلب ^۴
زر طلبد طبع تو، روی ترش کن بر او	علت صفر است این، داروی صفر طلب ^۵
لذت زهر بلا، پرس زمستان عشق	از دل میخوارگان لذت صهبا طلب
همچو سکندر مجوی آب خضر در سواد ^۶	عارف دل زنده را، آن ز سویدا طلب ^۷
رتبه عرفان شود شام فنا روشنت	قیمت انوار شمع در شب یلدا طلب ^۸
عاشق مرتاض کی طالب جنت شود؟	گر تو از آن فارغی، سایه طوبی طلب

باطن صافی چونیست، راه حقیقت مپوی
 شمع هدایت کجا در دل هر کس نهند
 پا به سر خود منه، در ره این بادیه
 احمد مرسل که چرخ از شرف پای او
 از لب او گوش کن زمزمه لاینام
 در گذر از نه فلک در ره او خاک باش
 وحشی اگر طالبی بر در احمد نشین
 عرض تمنا مکن از در دونان دهر
 در حق من بخششی، یا نبی الله که نیست
 چاه بسی در ره است، دیده بینا طلب
 همچو کلیمی بجو، دیده ز بیضا طلب
 رهروی این ره از شبر و آسری^۹ طلب
 با همه رفعت، کند پایه بطحا طلب
 وز دل بیدار او راز فاوحی طلب^{۱۰}
 اهل خرد کی کند پایه ادنی طلب
 کام از آنجا بجوی، نام از آنجا طلب
 آب رخ هر دو گون از در مولی طلب
 رسم تو الا عطا، کسار من الا طلب*

در ستایش حضرت پیغمبر (ص)

حکیم عقل کز یونان زمین است
 به هر جا شرع بر مسند نشیند
 بلی شرع است ایوان الهی
 بساطی کش نبوت مجلس آراست
 در این ایوان که با طغرای جاوید
 نبوت مسند آریان تقدیر
 از آن شاهان که کشور گیر جانند
 عطاهاشان به هر بی برگ و بی ساز
 همه از آفرینش برگزیده
 چه ذاتی؟ عین نور ذوالجلالی^{۱۱}
 اگر چه بر همه بالانشین است
 کسش جز در برون در نبیند
 نبوت اندر او اورنگ شاهی
 کجا هر بلفضولی را در او جاست؟
 برون آرند حکم بیم و امید
 وز او اقلیم جان کردند تسخیر
 ولایت بخش ملک جاودان اند
 هزاران روضه پر نعمت و ناز
 همه از نور یک ذات آفریده
 چه نوری؟ الله الله! لایزالی^{۱۲}

* دیوان کامل وحشی بافقی، ویراسته حسین نخعی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۳ هـ.

جهان را علت غائی وجودش
 محمد(ص)، تاجدار تخت کونین
 شکست آموز کارلات و عزی^{۱۳}
 عرب رازو برآمد آفتابی
 ز شرع او که مهر انور آمد
 میان آب و گل آدم نهان بود^{۱۵}
 نه در دستش همین شق القمر بود
 سحابش بود بر سر تازیانه
 سپندی سوخت در دفع گزندش
 کسی از چشم بد خود نیستش باک
 در آن عرصه که نور جاودان است
 جنیبت تا به حدی پیش رانده
 تعالی الله چه قالب؟ اصل جانها
 زهی قالب، نه قالب، جان عالم
 در آن قالب کسی کاین جانش باشد

وجود جمله موج بحر جودش
 دو گون از وی پر از زیب و پراز زین
 نگونساری از او در طاق کسری^{۱۴}
 که از وی صبح هستی بود تایی
 جهان را مهر بالای سرآمد
 که او پیغمبر آخر زمان بود
 به هر انگشت از اینش صد هنر بود
 چو دید آن خلق و حسن جاودانه
 به بالا جمع شد دود سپندش
 که خواند «ان یکاد^{۱۶}» ش ایزد پاک
 بُراق جان دراو چابک عنان است^{۱۷}
 که از پی سایه نیزش باز مانده
 دوان در سایه لطفش روانها
 نه تنها جان و بس، جانان عالم
 به گردون بر شدن آسانش باشد**

پی نوشتها

- ۱ - عنقا: سیمرغ که آن را بر انسان کامل و عقل فعال منطبق دانسته اند.
- ۲ - معبد عیسی: آسمان چهارم.
- ۳ - تجرد: برهنه شدن و در اصطلاح ترك دنیا و قطع علائق (غیاث اللغات).
- ۴ - منظور جهاد با نفس اماره است.

** همان مأخذ، ص ۴۹۸.

۵- صفرا: یکی از اخلاط اربعه است که آن را به فارسی تلخه می‌گویند؛ مجازاً: خشم، غضب و سودا.

۶- در این جا به معنی تاریکی و سیاهی است.

۷- سَوِيْدًا: نقطه سیاه که بر دل است (غیاث اللغات) منظور میانه دل، دانه دل.

۸- شب یلدا: شب اول زمستان: درازترین شبهاست.

۹- شبر و آسری: اشاره دارد به معراج حضرت پیامبر (ص).

۱۰- اشاره است به آیه ۱۰ از سوره النجم: فَأَوْحِيَ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَى: «پس به بنده اش وحی کرد آنچه را که خواست وحی کند.»

۱۱- صاحب جلالت و بزرگواری از آیه شریفه ۷۸ سوره الرحمن: تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.

۱۲- ابدی، همیشگی.

۱۳- اشاره است به نابودی دو بت دوران جاهلیت به نامهای: لات و عزی.

۱۴- اشاره است به شکست برداشتن ایوان کسری در شب ولادت حضرت رسول (ص).

۱۵- اشاره است به حدیث: كُنْتُ نَبِيًّا وَ أَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ: «من پیامبر بودم در حالتی که حضرت آدم ابوالبشر هنوز در بین آب و گل بود.»

۱۶- اشاره دارد به آیه ۵۱ سوره القلم که برای چشم زخم معمولاً می‌خوانند و حکایت از تلاش بیهوده کافران در حق پیامبر اکرم (ص) می‌کند؛ آیه چنین است:

وَأَنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ: «نزدیک است کافران ترا به چشمانشان بزنند چون آیات قرآن کریم را شنیدند. آنان می‌گویند: او دیوانه است در حالی که قرآن یاد و پندی است برای جهانیان.»

۱۷- اشاره است به معراج پیامبر (ص).

محمدرفیع بن عبدالکریم درمیانی شاعری توانا و مردی محتشم و کریم و والاهمت و عرفان مسلک بوده است. وی در درمیان قهستان، از بخشهای فعلی بیرجند ولادت یافت. از اشعارش برمی آید که شاعر از علوم متداول زمان و دانشهای اسلامی بهره فراوان داشته است. عمرش که ظاهراً بیش از شصت سال نبوده با یکی از پرآشوب ترین دوران های تاریخ ایران مقارن بوده است. دیوان اشعارش اخیراً به طبع رسیده و شامل انواع شعر است.

۲۱

[در بعثت رسول اکرم (ص)]

الا ای دل سخن کن ساز و فکر آغاز و پاکن سر
بنه بر تارك نطق و بیان از جوهر معنی ز نو افسر
زنوك خامه زن شانہ سر زلف سیاه خط
برو آغوش معنی کن ز مضمون نوی زیور
ز نعت و مدح و فضل و معجزات سرور عالم
منور کن زمین و آسمان و کوه و صحرا بل که بحر و بر
خدیویشرب و بطحانیس بزم او آدنی^۱
ندیم راز ما اوحی^۲، شفیع جرم در محشر
ز روی فضل و عقل وجود و دانش می رسد او را
شرف بر آدم و ادیس و نوح و انبیای کسر

شب معراج از نعل بُراق برق رفتارش
 به گردون مهر و ماه و زهره و مریخ شد انور
 ز لطف و التفات نطق و اعجازش شود بی شک
 حجر ناطق، شجر ذاهب، قمر منشق روان اختر^۳
 ز خُلق و روی و فیض و خوی او گردیده آماده
 بهشت و حور و غلمان و نعیم و چشمه کوثر
 دم عیسی، کف موسی، فن داوود و حسن حضرت یوسف (!)
 بود اندر زبان و دست و بازو و رخس مضمَر^۴
 ز حلم و حزم و عزم و از فروغ رای او باشد
 زمین ساکن، هوا ثابت، فلک دایر، قمر انور^۴
 ز آدم تا به خاتم آنچه جمله انبیاء را بُد
 قضا در حلقه فرمان او کرده چو انگشتر
 ز تورات و ز انجیل و ز بقر و جمله فرقان
 نعوت او بود روشن کمال او بود اظهر
 پری و آدمی و جن و انس و وحش و طیر او را
 مطیع و بنده و فرمان پذیر و خادم و چاکر
 اگر بی حکم او خورشید سر در چاه غرب آرد
 بر آرد رشته حکمش و را از چشمه خاور
 برای حفظ ذاتش روز غار الطاف سبحانی
 ز بیضه قفل و از تار عناکب پرده زد بر در^۵
 کند در پنجه و بازوی و چشم و سینه اش دایم
 فتوت جا، مروّت ره، حیا ما و او و وحی اندر

بود اندر حریم روضه قدس آشیان او
 فلک زوآر و خور سیار و شب عطار و مه مجمر
 غبار درگه او را کند روح الامین سرمه
 تراب مقدم او را کند حور جنان عنبر
 نگر دیدی وجودش گر سبب مر آفرینش را
 بماندی آدم و حوا به صحرای عدم اندر
 بود بر قامت و فرق و رخ و پیشانی قدرت
 قبا از «فاستقم»^۶ تاج از «العمرک»^۷ الضحی^۸ در خور
 برای امتثال حکم او پیوسته بر گردون
 برآید ماه از مشرق گهی فربه گهی لاغر
 به یک دم از محیط ارض تا فوق السمارفته
 گه رجعت بُدی گرم از وجود صاحبش بستر^۹
 به عمر نوح و دور چرخ و طول دهر و سال و مه
 نگنجد شمسهُ اوصاف او در حدِّ عدو و مر
 اگر آری به کف تو دامن عجز و قصورت را
 بود «لامع» همان اولی همان انساب همان بهتر
 خداوندا به آب روی مه سیمای «قم فاندر»^{۱۰}
 که در نعتش بود دایم زبان الکن خرد احقر
 متاعم نیست در دکان بجز جرم و گنهکاری
 به لطف کن خریداری فانت الله یا اکبر

در نعت حضرت سید انس و جان علیه افضل الصلوات

ریزش ابرز چشم تر ماست
 نافه مشک غزالان ختن
 کاشف پرده استار خیال
 حبشی زاده افکار دقیق
 مد طولانی روز و شب عمر
 باعث خلقت و ایجاد جهان
 یثربی ماه حجازی مطلع
 ابطحی شاه یمانی برقع
 درة التاج کلامش بی شک
 مهر تابنده ذاتش چه عجب
 ذره سان ماهمه در تیه ضلال
 افتخار همگی خیل رسل
 لمعه نور شفاعتگری اش
 ای کریمی که سحاب کرمت
 ای که مهر رخت از روز ازل
 ز آفتاب صف محشر چه غم است
 عاصیان را چه غم از موج گناه
 موج عصیان همه عالم بگرفت
 ز آتش دوزخ و میزان، غم نیست
 توشه بارگه پیروی ات
 کی تهی دست ز نقد املیم

گرده دهر ز خاکستر ماست
 نقطه کلک سخن پرور ماست
 پنجه نطق زبان آور ماست
 خانه زاد قلم و محور ماست
 اتصال ورق دفتر ماست
 طینت حضرت پیغمبر ماست
 که وجودش به خدا رهبر ماست
 که به اقلیم هدی سرور ماست
 در دو عالم بیقین افسر ماست
 گر در اظلام، حمایتگر ماست
 اوست خورشید صفت، یاور ماست
 به فروغ مه نیک اختر ماست
 چهره پرداز رخ اصفر ماست
 قطره افشان در و گوهر ماست
 نقش بر ناصیه پیکر ماست
 سایه لطف تو چون بر سر ماست
 چون که لطف و کرمت لنگر ماست
 زورق مهر تو چون یاور ماست
 چون لباس کرمت در بر ماست
 زاد راه سفر محشر ماست
 سکه مهر تو چون بر زر ماست

گرچه از راه هدی دور شدیم «لامع» این بس که هم اورهبر ماست
باد نام خـوش او ورد زبان تا که دل در بر و جان در سر ماست*

پی نوشتها

- ۱- اشاره است به آیه شریفه ۹ از سوره نجم: فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى: «تا آنکه فاصله او (= پیامبر(ص)) به اندازه دو کمان یا کمتر بود (در مقام قرب در شب معراج)».
- ۲- اشاره است به آیه ۱۰ سوره نجم: قَاوْحَىٰ اِلَىٰ عَبْدِهِ مَا اَوْحَى: «در این جا خداوند آنچه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی کرد.»
- ۳- اشاره است به معجزات حضرت رسول اکرم(ص): تسبیح گفتن سنگریزه ها در دست مقدس آن حضرت و اقرار به نبوت؛ حرکت کردن درخت، شق القمر، و ردّالشمس به اذن پروردگار جهان.
- ۴- ۴- صنعت لفّ و نشر مرتب است.
- ۵- اشاره دارد به هجرت رسول اکرم(ص) و پناه بردن به غار ثور و تیدن تارهای عنکبوت بر در غار جهت اغفال دشمنان و حفظ پیامبر(ص).
- ۶- اشاره است به آیه ۱۱۲ سوره هود: فَاسْتَقِمْ كَمَا اَمَرْت و من تاب معك ...
- ۷- اشاره است به آیه شریفه ۷۲ سوره حجر: لَعَمْرُكَ اِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ: «به جان تو سوگند که ایشان در مستی و غفلت سرگردانند.»
- ۸- اشاره است به آیه شریفه: و الضُّحَى ... «سوگند به چاشتگاه (یا روز) که آن را در شأن پیامبر(ص) می دانند. (رك: آیات ۱، ۲، ۳ سوره الضُّحَى).
- ۹- اشاره است به معراج پیامبر خاتم(ص) معراج جسمانی و بازگشت آن حضرت(ص) به بستر.
- ۱۰- اشاره دارد به سوره مدثر آیات ۱ و ۲ که خطاب به پیامبر اکرم(ص) است:
يا ايها المدثر * قم فأنذر: ای جامه بر خود پوشیده، بر خیز، پس بیم ده. اینجا نظر شاعر شخص حضرت رسول گرامی(ص) است.

* دیوان لامع، به کوشش دکتر محمود رفیعی - دکتر مظاهر مصفا، چاپخانه صنوبر، ۱۳۶۵

هـ. ش، تهران، صفحه ۳۷.

محمد عاشق اصفهانی در سال ۱۱۱۱ هجری متولد شد و به سال ۱۱۸۱ در اصفهان چشم از جهان فرو بست. عاشق از شاعرانی است که با شیوه «اصفهانی» یا «هندی» به مخالفت برخاست و طرفدار شاعرانی شد که به «سبک بازگشت» یعنی شیوه احیای طرز شاعران قدیم خراسان و عراق معتقد بودند. عاشق در غزلسرای نیز پیرو شاعران قرن هفتم و هشتم هجری است. دیوان اشعارش چاپ شده است.

۲۲

در مدح حضرت رسول الله علیه و علی آله الصلوات

در این خرابه پر غم که نیست جای سرور
خوش آنکه پیش نگیرد بجز طریق عبور
مخور فریب سراب امل در این وادی
که هست قصه لب تشنگان او مشهور
چراغ عقل برافروز ای دل و مطلب
فروغ مشعله هجر در شب دیجور^۱
در این خرابه پر محنت و بلا پیوست
که جای شیون و شین است و منزل شر و شور
ندانمت چه هوس راه زد که افتادی
به این خرابه بی بام و در ز گلشن حور؟

همیشه جامه چرخ از رِق^۲ است و من غمگین
 به حیرتم که چه وقت است ماتم و کی سور؟
 فغان که از سر جان جهان گذشتم و چرخ
 هنوز نیست بر آن سر که دارم معذور
 قرین دردم و دانم که لطف شاه رسل
 طبیب گردد و نگذارم چنین رنجور
 حبیب حق که بود گوهر یگانه او
 کمال قدرت حق را نهایت مقذور
 شه رسل که مثال^۳ هدایت دو جهان
 به نام نامی او گشت در ازل مسطور
 همان به صفحه هستی نگشته بود قلم
 که شد تمام به نام رسالتش منشور
 فلک به سجده درآمد که بوسدش نعلین
 زمانه گفت: زهی! با ادبتر، از ره دور
 ایاشهی که پس از نام خالق جبار
 نخست نام تو گردد در آسمان منذکور
 تویی که از پی سکنای خادمان درت
 به گوشه های جنان بر کشیده اند قصور
 به طوف کعبه کوی تو از زبان ملک
 شنیده اند بسی «ان سَعِیْکُمْ مَشْکُور»^۴
 ز شیوه شکرین خنده لبِت آموخت
 هر آنچه کرد مسیحا به چاره رنجور

به فوق صیت^۵ خوش مژده رسالت تو

بلند نغمه داوود در ادای زبور

اگر نه گوهر پاکت به صلب آدم بود

نمی شدند ملایک به سجده اش مأمور

ز صلب پاک تو زیب وجود شد گهری

گهر چه؟ خود صدف هر چه لؤلؤ مشور^۶

ز بهر نسل تو صنع خدا پدید آورد

یکی گهر که بود گنج خانه را گنجور

تورا انیس و ولی خدای رامونس

تورا نظیر و امام هدای را منظور

ز حور پاکترش دامن از طهارت و حق

برای جلوه گهش آفریده گلشن و حور

ایا به مهر تو و آل بسته عفو خدا

ایا به یمن ولای شما جهان مغفور

کدام خدمت و مدحت شها که یاد آرند

به حضرت چو تویی از من تمام قصور؟

بسا گرفته رکاب تو جبرئیل امین

به دوش، غاشیه، بر لب درود نامحصور

به پای عقل توان رفت راه مدحت تو

به اوج چرخ توان بر شدن به پشت ستور؟

شفاعت تو امیدم بود بر جبّار

که آسمان نکند بیش ازین مرا مجبور

همیشه تا بود از دور آسمان مه و سال
مدام تا گذرد بر جهان سنین و شهر
حساب روز عدوی تو کم ز هفته و روز
محبّ آل تو را سال عمر نامحصور*

پی نوشتها

- ۱- دَیجور: تاریک
- ۲- ازرق: کبود، نیلی، آبی
- ۳- مثال: فرمان
- ۴- بخشی است از آیه ۱۹ سوره بنی اسرائیل: وَمَنْ ارَادَ الْآخِرَةَ وَ سَعَى لَهَا سَعِيهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ قَأُولِنَكَ كَانَ سَعِيَهُمْ مَشْكُورًا: و آن کس که خواهان آخرت باشد و برای آن بکوشد درحالی که مؤمن باشد سعی و کوشش چنین فرد یا افرادی سپاس گزارده خواهد بود و مقبول.
- ۵- صیت: آوازه
- ۶- اشاره است به دخت گرامی پیامبر اکرم (ص) فاطمة الزهراء، امّ الائمه، علیها السلام.

* دیوان عاشق اصفهانی، به اهتمام م. درویش، چاپ محمدحسن علمی، ۱۳۶۲ هـ. ش،

تهران، صفحه ۴۲۸.

میرزا محمدشفیع وصال از شاعران دوران نخستین سلسله قاجاریه است. در سال ۱۱۹۷ هجری ولادت یافت. از دوران جوانی به تحصیل ادب و خط و هنرهای زیبا سرگرم شد و در مقامات عرفانی نیز سیر و سلوکی داشت. دیوان اشعارش که چاپ شده شامل قصاید و غزلیات و مثنویهای بزم وصال و تکملة فرهاد و شیرین وحشی بافقی است. پسران وصال نیز همه اهل ذوق و حال و از شاعران عهد خود بودند. وفاتش به سال ۱۲۶۲ هجری اتفاق افتاد.

۲۳

در مدح و منقبت سید کونین خاتم الانبیاء (ص)

ماه فلک را گلف مگوی که لاف است
کاین اثر آن بنان ماه شکاف^۱ است
اختر گردون که شد زیرگ روان بیش
شاهد تسبیح سنگریزه^۲ کفاف است
خازن بیدار گنج علم لدنی^۳
یافت که در دست برد او نه جزاف^۴ است
طوف سماوات کرد یک شب و عمری است
هفت سماوات گرد او به طواف است
عرش شنیدی بود مطاف ملایک
روضه جان پرورش به عرش مطاف است

گـر صلوات آری، آورم به تو نامش
 این خلف بی خلاف عبید مناف است
 قاعدهٔ مردمی، محمد مرسل
 کش ز خداوند عصمت است و عفاف است
 آن نبیّ السیف^۵ کز کمال جهادش
 تا به ابد تیغ انبیا به غلاف است
 قاف^۶ بر حلم او چون نقطهٔ بر قاف
 نی غلط استم، چو نقطه در بر قاف است
 اطلس گردون^۷ کجا و جامهٔ قدرش؟
 هیچ کفاف ار کند برای سجاف^۸ است
 زادهٔ کعبه است، کعبه ناف زمین است
 تا تو نه منکر شوی که نافه ز ناف است
 تا به عزیزی^۹ رسد به خواب زمانه
 هفت فلک در شمار سبع عجاف^{۱۰} است
 شد به ترازو شبی چو یوسف و این زال
 در هوشش، بر کف، از مجره^{۱۱}، کلاف است
 یهده از بهر مثل او که محال است
 هفت پدر^{۱۲} را به چارم^{۱۳} زفاف است*

پی نوشتها

۱ - بنان ماه شکاف: اشاره است به معجزه شق القمر حضرت رسول گرامی (ص).

* دیوان وصال شیرازی: چاپ سنگی، بدون تاریخ.

۲ - اشاره است به تسبیح سنگریزه در دست حضرت رسول (ص).

۳ - علم لدنی: علمی است که بنده از خدا آموزد، بدون واسطه ملک یا پیغمبری به حکم: و آتیناه من لدنا علماً (آیه ۶۵ سوره کهف) و علمی است که اهل قرب را به تعلیم الهی و تفهیم ربّانی معلوم و مفهوم شود نه به دلائل عقلی و شواهد نقلی. علم لدنی از سه طریق برای بنده مقرب خداوند حاصل می‌شود: وحی - الهام - فراست.

۴ - جزاف (معرب گزاف) حدس و تخمین و مبالغه و از حد خارج، بیهوده و سرسری.

۵ - نبی السیف: از القاب حضرت رسول الله (ص) است.

۶ - قاف: کوهی است افسانه‌یی که نام آن در قرآن مجید آمده است و مفسران آن را کوهی می‌دانند محیط بر زمین و گویند از زیرجد سبز است و سبزی آسمان از رنگ اوست. برخی آن را بر کوه البرز یا کوههای قفقاز منطبق می‌دانند.

۷ - اطلس گردون: منظور اطلس فلک، کنایه از آسمان و فلک اطلس است که بالاترین فلک می‌باشد.

۸ - سجاف: حاشیه‌ای که بر لباس دوزند - باریکه‌ای که در حاشیه لباس دوزند: فراویز.

۹ - عزیزی: اشارت است به «عزیز» مصر که در دستگاه فرعون معاصر حضرت یوسف (ع) بسیار مقتدر و بانفوذ بود. وی همسر زلیخا بود.

۱۰ - سبع عجاف: اشاره است به آیه ۴۷ سوره یوسف: یوسفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَانِي سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَا كَلْهَانَ سَبْعَ عِجَافٍ وَسَبْعَ سَنَبَلَاتٍ...: «ای یوسف! ای بسیار راستگوی تعبیر خوایی را که در آن هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر می‌خورند و هفت خوشه گندم ... اعلام کن.»

۱۱ - مجرّه: کهکشان

۱۲ - منظور هفت سیاره (یا هفت آسمان) که آنها را آباء سبعمه می‌گویند.

۱۳ - چهار مادر، کنایه از چهار عنصر: آب و خاک و باد و آتش که آنها را «امّهات اربعه»

نامیده‌اند.

داوری سومین فرزند وصال شیرازی است. داوری از همان کودکی بر اثر هوش و فراست زیاد، در اندک زمانی، دقایق علوم و فنون را فرا گرفت و در شاعری به مقامی والا رسید. شاعر نخستین مراحل کمال را در «مکتب وصال» آموخت و پس از وصال برادر بزرگش، وقار، در تعلیم و تربیت او سهم بسزایی داشت. داوری علاوه بر استادی در ادب فارسی، در زبان عربی نیز سرآمد بود و قصاید و اشعاری به زبان عربی می سرود. شاعر در هنر خطاطی و نقاشی نیز به مرحله استادی رسید. آرامگاهش در شیراز در زیارتگاه شاه چراغ واقع است. دیوانش چاپ شده است.

۲۴

در ستایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

کهنه شد دفتر بیا تا دفتر دیگر کنیم

اول دفتر به نام پاک پیغمبر کنیم

دفتر پیشین چو روی اهل محشر شد سیاه

دفتری از نو به نام شافع محشر کنیم

دفتر پیشین همه مدح وزیر و شاه بود

مدح میری از وزیر و شاه بالاتر کنیم

از مدیح آن و این در بر چه کردیم از شعار

در مدیح شاه دین شعری بیا از بر کنیم

مدح ناشایستگان بالاتر از هر منکری است

هر نفس باید صد استغفار از آن منکر کنیم

روزی یزدان خوریم و زاهر من گویم مدح
 کی بدان کفران توان پرهیزی از کیفر کنیم؟!
 هم مگر کفاره آن گفته‌های ناپسند
 دفتری از نو به نام پاك پیغمبر کنیم
 احمد محمود ابوالقاسم محمد آنکه او
 فخر از اسماء او بر رای^۱ و بر قیصر کنیم
 سید بطحار سول یشر بی کزرتبتش
 ناز از این خاک سیه بر طارم اخضر کنیم
 چون به مدح او رسد از خود خجل گردیم اگر
 یک جهان معنی به یک لفظ اندرون مضمیر کنیم
 چشمه کوثر مثل با آب دریا کرده ایم
 خلق او را گر مثل با چشمه کوثر کنیم
 کی توان کردن به اختر نور روی او مثل
 گر همه جسم فلک را جرم یک اختر کنیم
 صد هزاران ساله ره درگاه او بالاتر است
 گر فلک را صد هزاران سال بالاتر کنیم
 با عطای او مثال ذره است و آفتاب
 گر همه روی زمین را گنج بادآور کنیم
 از خطوط بی تناهی گر دو عالم پر کنیم
 کی بر اوراق مدیح او توان مسطر کنیم
 آنکه در ایوان قربش نیست جای جبرئیل
 در تقرّب با ملایک کی و راهمسر کنیم

با ولای او سرمویی به ما ندهد زیان
گر به چشم از هر سر مژگان سر نشتر کنیم
با عتاب او به چشم اندر نیاید هیچ خواب
از پر جبریل اگر در زیر سر بستر کنیم
پایه خلوتسرای او نیاید در نظر
گر مکان بر بام این فیروزه گون منظر کنیم*

پی نوشت

۱- رای: راجه و پادشاه هند، بزرگ هند را گویند.

* دیوان داوری شیرازی، به اهتمام دکتر نورانی وصال، ناشر وصال، ۱۳۷۰ هـ. ش،

ص ۳۹۵.

شمس الشعرا میرزا محمدعلی سروش اصفهانی شاعر
قصیده سرای توانا در قرن سیزدهم هجری است. قصایدش که به
پیروی شاعران قصیده سرای قرن پنجم هجری بویژه فرخی ساخته
شده در نهایت استواری و لطافت است. وی در بین شاعران «دوره
بازگشت ادبی» به استادی ممتاز است. آثارش علاوه بر دیوان
اشعار، عبارتند از مثنویهای ساقی نامه، الهی نامه و زینة المدایح که
مجموعه ای از مدایح خاندان رسالت است.

سروش اثر منظوم دیگری به نام اردیبهشت نامه دارد؛ در بیان
احوال رسول اکرم (ص) که در حقیقت حماسه دینی است. سروش
در تهران وفات کرد و در شهر مقدس قم مدفون گردید. دیوان
اشعارش چاپ شده است.

۲۵

در مدح جناب پیغمبر (ص)

خداى عزّوجلّ را چو دید نتوان ذات ^۱	مسلم است که باید شناختن به صفات
صفات حق که بدو حق شناس گردد خلق	محمد است و تبارش، علیهم الصلوات ^۲
بزرگ بنده معبود و اصل هر موجود	که در وجودش عقل درست مانند مات
به پیش علمش علم فرشتگان و رُسل	چو ذره در بر مهر است و قطره پیش فرات
چو او بزاد، فرومرد آتش زردشت	ز طاق کعبه نگونسار گشت عزّی ولات ^۳
ز بهر خلقت او برکشیده شد افلاک	ز نور طینت او آفریده شد جنّات
نهاد او را مرآت خویش کرد خدای	که خوبروی بود ناگزیر از مرآت
چو در نهادش دیدار خویش درنگریست	حبیب خویشتنش خواند و مظهر آیات

زفیض اوست که روید، نه ازترشح ابر
 خجسته نامش بر چرخ و بر زمین خواندند
 درخت گوهر او راده و دوبر شده شاخ
 جهان به دریا ماند، چهار سوزده موج
 همه زینده بدویند و او زینده به حق
 ز هر که خیر زند سر، از او بود بدرست
 پدید گشت همه آفرینش از نورش
 به عقل خویش، نه بانروی شریعت او
 به چرخ ساده رسد نیروی تحرك از او
 جهان یکی ظلمات است و کس بدر نرود
 مطاوعان وی و پیروان عترت وی
 بیافرید خدا از پی پرستش او
 خدای کردش پیدا، پی پرستش خویش
 بود به هر دو جهان رستگار و آسوده
 «سروش» مدح رسول خدا و عترت گوی
 روان او را این منقبت به هدیه فرست

زسنگ خاره درخت و زخاک مرده نبات
 به گردش آمد چرخ و زمین گرفت ثبات
 بزیر هریک جاری هزار نهر حیات
 برو پیمبر و آتش سفینه های نجات^۴
 سیل راست همین است و مابقی ترهات^۵
 که اوست اصل نکویی و مبدأ خیرات
 بدان صفت که ز ابجد تمامی کلمات
 حکیم داند یزدان شناختن، هیهات^۶
 وز او به دیگر افلاک نیروی حرکات
 مگر به مشعل شرع او از این ظلمات
 به معنی آدمیانند و مابقی حشرات
 فرشته و پری و آدمی، بنین و نبات
 بدانگهی که نه گه بود در جهان نه جهات^۷
 علی ولایت من یعیش او من مات^۸
 که سیئات ترا بسترد چنین حسنات
 بود که از تو پذیرد بضاعت مزجات^۹*

در مدح جناب ختمی مآب (ص)

امروز فسرد آذربرزین^{۱۰} کردند براق محمدت رازین
 امروز بهشتیان به استبرق^{۱۱} بستند بهشت عدن را آذین^{۱۲}
 امروز به گونه گونه زیورها آراسته کرد خویش حورالعین

* دیوان شمس الشعرا سروش اصفهانی، به اهتمام محمدجعفر محجوب، انتشارات امیرکبیر،

۱۳۳۹ هـ. ش.

اهریمن سوگوار و اندهگین
 و آمد به جهان یکی درست آیین
 شمشاد و گل و بنفشه و نسربین
 داد از پی خویش خاگ را تزیین
 حبّوی و آل وی دهد تسکین
 نسرشته خدای ابوالبشر را طین
 کرده است به روی او خدا تحسین
 بر عرش نشسته با چه؟ با نعلین
 مسمار^{۱۷} سم براق او پروین
 چه نوح و چه هود و صاحب یقین^{۱۸}
 از قوم و نکرد قوم را نفرین
 دینش بر جای تا بیوم الدین
 جنبنده هنوز حلقه زلفین^{۲۰}
 بیواسطه کرده حق بدو تلقین
 در منقبتش مقصر و مسکین*

امروز بود فرشتگان را سور
 امروز شکست صفة کسری^{۱۳}
 امروز به گلستان دین بشکفت
 امروز بزاد خواجه لولاک^{۱۴}
 چون شعله کشد حجیم تفش^{۱۵} را
 بر جن و بشر پیمبر مرسل
 خورده است خدا به موی او سوگند
 از چرخ گذشته با چه؟ با جامه
 مخدول دم نفاق او پرویز^{۱۶}
 نفرین کردند انبیا بر قوم
 آزار از انبیا فزونتر دید^{۱۹}
 شرعش بر پای تا به رستاخیز
 از فرش به عرش رفت و باز آمد
 اسرار دو گون در شب معراج
 طبع من و صد هزار همچون من

پی نوشتها

- ۱- ذات: هستی شی' و حقیقت آن.
- ۲- علیهم الصلوات: بر ایشان درود باد!
- ۳- لات و عزّی: از بتهای اعراب در زمان جاهلیت.
- ۴- اشاره است به حدیث معروف نبوی (ص): مَثَلُ اَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوْحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجِيَ وَمَنْ

* همان مآخذ.

تَخَلَّفَ عَنْهَا عَرَقٌ: مثل خانواده و عترت من مثل کشتی نوح است که هر که در آن سوار شد نجات یافت و هر کس روی تایید غرق شد.

۵- سخنهای باطل و مایه گمراهی.

۶- هیئات! چه دور است!

۷- در آن هنگامی که نه زمان بود نه مکان.

۸- برواء و دوستی او هر کس زیست کند یا بمیرد رستگار است.

۹- بضاعت مزجات: سرمایه اندک.

۱۰- آذربرزین: نام یکی از آتشکده های ایران است.

۱۱- استبرق: دیبای سبزه.

۱۲- زینت دادن-

۱۳- اشاره است به شکستن ایوان کسری در شب ولادت حضرت رسول (ص).

۱۴- منظور حضرت محمد (ص) است که خداوند درباره اش فرمود: لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ

(حدیث قدسی).

۱۵- آتش سخت جهنده و شعله زن، جهنم.

۱۶- اشارت است به خسرو پرویز که نامه حضرت رسول اکرم (ص) را پاره کرد و خداوند متعال

شیرویه پسرش را بر او مسلط کرد که شکم پدرش را پاره نمود و به نگون بختی ابدی دچار شد.

۱۷- مسمار: میخ.

۱۸- منظور حضرت یونس است که پس از چهل روز که از شکم ماهی بدر افتاد کدوبنی بر رست

و او را سایه کرد.

۱۹- اشاره است به حدیث نبوی (ص) که فرمود: مَا أَوْذَى نَبِيٍّ بِمِثْلِ مَا أَوْذِيْتُ: هیچ یک از

پیغمبران به قدر من از امت آزار ندیدند.

۲۰- زنجیر در. زلفی یا زرفی در.

ابوالحسن یغما معروف به یغمای جندقی از شاعران عهد قاجاری است. بعد از کسب علم و ادب چندی در ایران و عراق به سیاحت گذراند و سرانجام به دربار محمدشاه قاجار راه یافت و مدایحی پرداخت.

یغما را قصاید و غزلیات و قطعات و مثنویها و اشعاری است به شیوه «نوحه سرایی» که در دیوانش گرد آمده است. اشعار یغما روان ساده و نثرش دلاویز است. گاه اشعار هزل و هجو می سروده است. کلیات اشعار یغمای جندقی چاپ شده است.

۲۶

در نعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

درودی معطر چو زلفین یار	سلامی مفرح چو باد بهار
ز صبح ازل تا به عصر شمار	ز ماباد بر خاک احمد نثار
ز بحر شرف گوهر پاک او	مطاف فلک توده خاک او
بدو نازش آفرینش مدام	بدو دفتر آفرینش تمام
دویم چهره جلوه گاه وجود	خوش آینده تمثال لوح شهود
امینی که گنجور کنز قدم	همه نقد اسرار از بیش و کم
به گنجینه دار ضمیرش سپرد	وکیل مهمات خویشش شمرد
تعالی الله این شوکت و پایه چیست؟	جز آن ذات والا به این پایه کیست؟*

* کلیات یغمای جندقی، چاپ تهران، ۱۲۸۳ قمری.

پی نوشت

۱ - کتز قدم: اشارت است به حدیث قدسی که از حضرت داوود علیه السلام نقل شده است: یا رب، لماذا خلقت الخلق؟ قال: کنت کتزا مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف: حضرت داوود (ع) عرض می کند: پروردگارا! چرا خلق را آفریدی؟ خداوند متعال می فرماید: من [همچون] گنجینه ای پنهان بودم دوست داشتم شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته گردم (و عبادت شوم).

حیات خضر ز آب بقامدان و بدان
 که از روایح^۴ انفاس روح پرور اوست
 زمانه را شرف از نسبت وجود وی است
 شرافت صدف آری به قدر گوهر اوست
 رقوم حکمت و آیات رحمت یزدان
 همه نگاشته کلک حق به دفتر اوست
 بسان اُسْتُن حَنَانَه^۵، عرش در ناله
 ز هجر خاك قدوم و ز رشک منبر اوست
 شکست طاق مداین، زوال ملک عجم
 علامت شب فرخ طلوع اختر اوست
 قدم نهاد درین روز بر زمین که زمان
 همیشه با شرف از مقدم مطهر اوست
 خدای اگر چه منزّه ز شادی است، ولی
 مقام شادی امروز عرش اکبر اوست
 به عرش، خیل ملایک به عشرت اند امروز
 چو شاه دین که بساط نشاط بر در اوست
 بزرگ حجت یزدان، علی بن موسی
 که جبرئیل به دربار قدر چاکر اوست
 کسی که پای گذارد در آستانه او
 به حق حق که به فردوس، پای دیگر اوست*

* دیوان حاج میرزا محمد کاظم صبوری ملک الشعراء، به تصحیح و تحشیه محمد ملک زاده،

کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۲ هـ. ش، تهران صفحه ۸۱.

پی نوشتها

- ۱ - اشاره است به حدیث قدسی: لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ.
 - ۲ - اشاره است به آیه شریفه: لَعَمْرِكَ اِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (آیه ۷۲ سوره حجر).
 - ۳ - مَلَتْ بِيضَاء: دین و آیین روشن.
 - ۴ - رَوَايِح: (جمع: راتحه) بوهای خوش.
 - ۵ - اسْتَنَّ حَنَانَه: استن یا ستون حنانه: نام ستونی است که از چوب بود و حضرت رسول (ص) پشت بدان تکیه داده، خطبه می خواندند. چون منبر مقرر شد و بر منبر برآمدند و خطبه خواندند از آن ستون ناله برآمد مانند ناله طفلی که از مادر جدا شود.
- استن حنانه از هجر رسول ناله می زد همچو ارباب عقول (مولوی)

ادیب الممالک فراهانی متخلص به امیری از شاعران بزرگ دوران معاصر است. از کودکی به آموختن علوم و ادب پارسی و تازی و زبانهای اروپایی و نیز به شاعری پرداخت. وی به نویسندگی و اداره روزنامه‌های ادب، مجلس، عراق عجم و آفتاب اشتغال ورزید. مسافرتهايش به داخل و خارج باعث شد که با زبانهای خارجی تاحدودی آشنا شود و در اشعار خود گاه از ترکیبات خارجی سود جوید. احاطه وی بر زبان عربی نیز در اشعار فارسی اش اثر گذاشت و لغات عربی و ترکیبات ناهمواری در اشعارش وارد شد. در انواع شهر استاد بود و قصاید و قطعات استادانه ای سرود از جمله اشعارش این مسقط است.

دیوانش را مرحوم وحید دستگردی چاپ کرده است.

۲۸

مسقط در تهنیت ولادت حضرت خاتم الانبیاء (ص)

برخیز شتربانا بر بند کجاوه کز چرخ همی گشت عیان رایت کاوه
 در شاخ شجر بر خاست آوای چکاوه^۱ وز طول سفر حسرت من گشت علاوه
 بگذر به شتاب اندر از رود سماوه^۲ در دیده من بنگر دریاچه ساوه^۳
 وز سینه ام آتشکده پارس نمودار^۴

از رود سماوه ز ره نجد و یمامه بشتاب و گذر کن بسوی ارض تهامه^۵
 بردار پس آنکه گهر افشان سرخامه این واقعه را زود نما نقش به نامه
 در ملک عجم بفرست با پر حمامه^۶ تا جمله ز سر گیرند دستار و عمامه

جوشند چو بلبل به چمن، کبک به کهسار

بنویس یکی نامه به شاپور ذوالاکتاف
 هشدار که سلطان عرب داور انصاف
 بگرفته همه دهر ز قاف اندر تا قاف^۷
 کز این عربان دست مبر نایژه مشکاف
 گسترده به پهنای زمین دامن الطاف
 اینک بدرَد خشمش پشت و جگر و ناف
 آن را که درد نامه اش از عجب وزیندار

با ابرهه گو خیر به تعجیل نیاید
 با ابرهه گو خیر به تعجیل نیاید
 رو تا به سرت جیش ابابیل^۹ نیاید
 رو تا به سرت جیش ابابیل^۹ نیاید
 تا دشمن تو مهبط جبریل^{۱۰} نیاید
 تا دشمن تو مهبط جبریل^{۱۰} نیاید
 تا صاحب خانه نرساند به تو آزار
 تا صاحب خانه نرساند به تو آزار

زنهار بترس از غضب صاحب خانه
 زنهار بترس از غضب صاحب خانه
 بر گرد از این راه و مجو عذر و بهانه
 بر گرد از این راه و مجو عذر و بهانه
 آگاه کنش از بد اطوار زمانه
 آگاه کنش از بد اطوار زمانه
 کانجا شودش صدق کلام تو پدیدار
 کانجا شودش صدق کلام تو پدیدار

بو قحف^{۱۴} چرا چوب زند بر سر اشتر
 بو قحف^{۱۴} چرا چوب زند بر سر اشتر
 افواج ملک رانگرای خواجه بهادر^{۱۵}
 افواج ملک رانگرای خواجه بهادر^{۱۵}
 وز عدتشان سطح زمین یکسره شد پُر
 وز عدتشان سطح زمین یکسره شد پُر
 آن را که خبر نیست فگار است ز افکار
 آن را که خبر نیست فگار است ز افکار

زی کشور قسطنطین^{۱۶} یک راه ببوید
 زی کشور قسطنطین^{۱۶} یک راه ببوید
 با پترك و مطران و به قسیس^{۱۸} بگوید
 با پترك و مطران و به قسیس^{۱۸} بگوید
 مانند گیا، بر سر هر خاك، مروئید
 مانند گیا، بر سر هر خاك، مروئید
 چونان که ببوئید مسیحا به سردار
 چونان که ببوئید مسیحا به سردار

این است که ساسان به دساتیر^{۲۰} خبر داد
 این است که ساسان به دساتیر^{۲۰} خبر داد
 بر بابک برنا، پدر پیر خبر داد
 بر بابک برنا، پدر پیر خبر داد
 مخدوم سرائیل به ساعیر^{۲۳} خبر داد
 مخدوم سرائیل به ساعیر^{۲۳} خبر داد
 جاماسب^{۲۱} به روز سوم تیر^{۲۲} خبر داد
 جاماسب^{۲۱} به روز سوم تیر^{۲۲} خبر داد
 و آن کودک ناشسته لب^{۲۴} از شیر خبر داد
 و آن کودک ناشسته لب^{۲۴} از شیر خبر داد

ریون ۲۵ گفتند و نیوشیدند آخبار ۲۶

از شق سطح ۲۷ این سخنان پرس زمانی
گر خواب انوشروان تعبیر ندانی
بر عبد مسیح ۲۹ این سخنان گر برسانی
آرد به مداین درت از شام نشانی
بر آیت میلاد نبی، سید مختار (ص)

فخر دوجهان، خواجه فرخ رخ اسعد
آن سید مسعود و خداوند مؤید
وصفش نتوان گفت به هفتاد مجلد
پیغمبر محمود، ابوالقاسم احمد
این بس که خدا گوید: ماکان محمد (ص) ۳۰
بر منزلت و قدرش یزدان کند اقرار

اندر کف او باشد از غیب مفاتیح
خاک کف پایش به فلک دارد ترجیح
قدرش ملک العرش به ما ساخته تصریح
و اندر رخ او تابد از نور مصابیح
نوش لب لعلش به روان سازد تفریح
و این معجزه اش بس که همی خواند تسبیح
سنگی که بیوسد کف آن دست گهر بار ۳۱

ای لعل لببت کرده سبک سنگ گهر را
شیروی، به امر تو، دردناف پدر ۳۲ را
تقدیر، به میدان تو افکند سپر ۳۴ را
وای ساخته شیرین کلمات تو شکر را
انگشت تو فرسوده کند قرص قمر را ۳۳
و آهوی ختن نافه کند خون جگر را

تا لایق بزم تو شود نغز و بهنجار

موسی ز ظهور تو خبر داد به یوشع
شامول ۳۸ به یثرب شده از جانب تبع ۳۹
ای از رخ دادار برانداخته برقع
ادریس ۳۵ بیان کرده به اخوخ ۳۶ و همیلع ۳۷
تا بر تو دهد نامه آن شاه سمیدع ۴۰
بر فرق تو بنهاد خدا تاج مرصع
در دست تو بسپرده قضا صارم تبار ۴۱

ای پاکتر از دانش و پاکیزه تر از هوش
دانش ز غلامیت کشد حلقه فراگوش
دیدیم تو را کردیم این هر دو فراموش
هوش از اثر رای تو بنشیند خاموش

از آن لب پر لعل و از آن باده پر نوش جمعی شده مخمور و گروهی شده مدهوش

خلقی شده دیوانه و شهری شده هشیار

بر خیز و صبحی زن بر زمره مستان کاینان ز تو مستند در این نغز شبستان

بشتاب و تلافی کن تاراج زمستان کو سوخته سر و چمن و لاله بستان

داد دل بستان ز دی و بهمن بستان بین کودک گهواره جدا گشته ز بستان

مادرش به بستر شده بیمار و نگونسار

مرغان بساتین را منقار بریدند اوراق ریاحین را طومار دریدند

گاوان شکم خواره به گلزار چریدند گرگان ز پی یوسف بسیار دویدند

تا عاقبت او را سوی بازار کشیدند یاران بفرختندش و اغیار خریدند

آوخ ز فروشنده دریغ از خریدار

ماییم که از پادشهان باج گرفتیم زان پس که ازیشان کمر و تاج گرفتیم

دیهم^{۴۲} و سریر^{۴۳} از گهر و عاج گرفتیم اموال و ذخایرشان تاراج گرفتیم

وز پیکرشان دیبه و دیباج گرفتیم ماییم که از دریا امواج گرفتیم

و اندیشه نکردیم ز طوفان و ز تیار^{۴۴}

امروز گرفتار غم و محنت و رنجیم درداو^{۴۵} فره باخته اندر شش و پنجیم

با ناله و افسوس در این دیر سنجیم چون زلف عروسان همه در چین و شکنجیم

هم سوخته کاشانه و هم باخته گنجیم ماییم که درسوک و طرب قافیه سنجیم

جغدیم به ویرانه هزاریم به گلزار

ای مقصد ایجاد سر از خاک بدر کن وز مزرع دین این خس و خاشاک بدر کن

زین پاک زمین مردم ناپاک بدر کن از کشور جم لشکر ضحاک بدر کن

از مغز خرد نشاء تریاک بدر کن این جوخه شغالان را از تانک بدر کن

وز گله اغنام بران گرگ ستمکار

ابری شده بالا و گرفته است فضا را از دود و شرر تیره نموده است هوا را

آتش زده سگان^{۴۶} زمین را و سما را سوزانده به چرخ اختر و درخاک گیارا
 ای واسطه رحمت حق بهر خدارا زین خاک بگردان ره طوفان بلارا
 بشکاف زهم سینه این ابر شرربار
 ای قاضی مطلق که تو سالار قضائی وای قائم برحق که در این خانه خدائی
 تو حافظ ارضی و نگهدار سمائی بر لوح مه و مهر فروغی و ضیائی
 در کشور تجرید^{۴۷} مهین راهنمائی بر لشکر تو حید امیر الامرائی
 حق راتو ظهیر^{۴۸} ستی و دین راتو نگهدار*

پی نوشتها

- ۱- چکاوک: یا چکاوک: مرغی است از گنجشک بزرگتر و تاج بر سر دارد و خوش آواز است.
- ۲- سماوه: موضعی است در عراق میان کوفه و شام. در منتهی الآمال آمده است: وادی سماوه که سالها خشک و بی آب بود در تولد سرور کاینات حضرت رسول اکرم (ص) آب در آن جاری شد.
- ۳- دریاچه ساوه که سالها مردمی آن را می پرستیدند و هر سال یک کس در آن غرق می کردند تا از طغیان آب ایمن باشند؛ در شب ولادت حضرت محمد (ص) خشک شد. (برهان قاطع) (آندراج)
- ۴- در شب ولادت حضرت رسول (ص) آتشکده پارس خاموش شد.
- ۵- سرزمین مکه معظمه
- ۶- کبوتر
- ۷- قاف اندر تا قاف: کران تا کران جهان (قاف: نام کوهی بوده است محیط به ربع مسکون به اعتقاد قدما.)
- ۸- این ابیات مربوط است به (ابرهه) پادشاه یمن که قصد خراب کردن کعبه معظمه را داشت. (در سوره فیل به این ماجرا اشاره شده است)
- ۹- سپاه پرندگان که در منقار و چنگال خود سنگ گل داشتند و آنها را بر سر لشکریان ابرهه و

* دیوان کامل ادیب الممالک، تصحیح و حید دستگردی، چاپ مطبعه ارمغان، ۱۳۱۲ هـ. ش،

فیل سواران رها کردند و آنان را همچون برگ کاه جویده، درهم پاشیدند.

۱۰ - جای فرود آمدن حضرت جبرائیل، بیک الهی، مکه.

۱۱ - منسوب به گمراه کردن.

۱۲ - سبط کنانه: منظور ابن کنانه بن حزیمه بن مدرکه نزاری عدنانی که از اجداد پیامبر اسلام

است. البته منظور در این جا: حضرت عبدالمطلب جد رسول خداست و شتران آن حضرت.

۱۳ - لقب پادشاه حبشه

۱۴ - منظور ابوقحافه پدر ابوبکر خلیفه اول است که در فتح مکه مسلمانی پذیرفت.

۱۵ - اشاره است به غزوه بدر و پیروزی مسلمین و کمک افواج فرشتگان به لشکر اسلام (رك:

سوره آل عمران، آیه ۱۲۵).

۱۶ - نخستین امپراطور رومی مسیحی که بنیان گذار قسطنطنیه بود.

۱۷ - منظور مسجد ایاصوفیه است در بلغارستان که از مظاهر تمدن اسلامی است.

۱۸ - بطرك و مطران و قسیس: از القاب و مراتب روحانیت مسیحی است.

۱۹ - در این جا منظور انجیل کتاب آسمانی مسیحیان است.

۲۰ - به عقیده پارسیان قدیم نام کتابی است آسمانی که بر «مه آباد» اول پیغمبر ایشان نازل شده

است.

۲۱ - حکیم بزرگ ایرانی که در کتاب خود «جاماسب نامه» در باب انبیاء پیشگوئی کرده است.

۲۲ - تیریشث یکی از یشتهای بیست و یک اوستا، کتاب دینی زردشتیان است.

۲۳ - ساعیر: جزء دهم از سفر پنجم تورات و نیز نام کوهی است در ناصره.

۲۴ - منظور حضرت مسیح علیه السلام است.

۲۵ - روحانیون یهود، پیشوایان بزرگ یهود.

۲۶ - آخبار، جمع حبر: دانشمندان یهودی.

۲۷ - نام یکی از چند تن عرافان داستانی عرب است که یکی از آنان به «شق سطیح» شهرت

داشت. وی به قدوم و ظهور نبی اکرم (ص) خبر داد.

۲۸ - اشاره دارد به خوابی که انوشیروان درباب انقراض دولت ساسانی دید و نیز اشاره است به

فرو ریختن چند کنگره از کاخ کسری و شکستی که در آن پدید آمد.

۲۹ - بعد از آن که انوشیروان خواب دید به نعمان کس فرستاد که از پیشگویان عرب بپرسد نعمان

(عبدالمسیح) را نزد شق سطیح فرستاد.

۳۰ - اشاره است به آیه شریفه: ما کان محمد أباً احدٍ من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین

و كان الله بكل شئ عليمًا (سوره احزاب آیه ۴۰).

۳۱ - اشاره است به تسبیح گفتن سنگریزه ها در دست حضرت رسول اکرم (ص) و اعتراف به رسالت آن بزرگوار.

۳۲ - اشاره است به نامه حضرت رسول اکرم (ص) که خسرو پرویز آن را از سرِ غرور پاره کرد و در ازای این جسارت بزرگ شیرویه پسر هوسبازش شکم پدرش را با خنجر درید.

۳۳ - اشاره است به معجزه شق القمر.

۳۴ - سپر افکندن: تسلیم شدن است.

۳۵ - ادریس: از پیامبران بنی اسرائیل است که گویند از جهت درس گفتن بسیار بدین نام علم

شد.

۳۶ - گفته اند که (اخنوخ) همان (ادریس) است.

۳۷ - هُمَیْلَع: در لغت: مردك بی وفا که بر یک جهتی و برادری نباید - سختگیر و تیزرو (ظ):

منظور شاعر اسم خاص است)

۳۸ - اولین پادشاه اسرائیل فرزند قیس از سبط بنیامین (لغت نامه).

۳۹ - لقب پادشاهان یمن.

۴۰ - سمیدع: در لغت به معنی مهتر قوم، مرد چالاک است.

۴۱ - صارم تَبَّار: شمشیر هلاک کننده.

۴۲ - تاج

۴۳ - تخت

۴۴ - تَبَّار: موج دریا،

۴۵ - نوبت بازی قمار را بسیار باخته ایم و در تنگنای گرفتاریها اندر شده ایم.

۴۶ - سگان برابر است با ساکنان.

۴۷ - کشور تجرید: در عالمی که انسان والا خود را از قیود مادی و حجابهای ظلمانی و

ماسوی الله می رهاند.

۴۸ - پشتیان.

علامه محمد اقبال لاهوری در سال ۱۲۸۹ هجری در سیالکوت پاکستان غربی ولادت یافت. تحصیلات وی در انگلستان و آلمان انجام شد و در رشته های فلسفه و حقوق و علم الاجتماع تحصیلات و مطالعاتی عمیق انجام داد. از فرهنگ اسلامی و عرفانی ایران نیز بهره ها اندوخت؛ بدین جهت شعرش دارای علو فکر و رقت خیال و مایه تحسین است. اشعار زیادی به زبان فارسی و اردو دارد که در مجموعه هایی چاپ شده است. اقبال از پیشروان اصلاح مسلمانان هند و از بانیان پاکستان شمرده می شود. ایمان و علاقه خاصش به اسلام سخنانش را دلنشین ساخته. مجموعه اشعارش به نامهای: پیام مشرق، زبور عجم، اسرار و رموز، ارمغان حجاز و جاوید نامه جداگانه چاپ و در دیوانش گرد آمده است.

۲۹

در معنی رسالت و نعت نبی اکرم (ص)

وز رسالت در تن ما جان دمید	حق تعالی پیکر ما آفرید
از رسالت دین ما، آیین ما	از رسالت در جهان تکوین ما
جزو ما از جزو ما لاینفک است	از رسالت صد هزار ما یک است
از رسالت حلقه گرد ما کشید	آن که شأن اوست «یهدی من یرید» ^۱
مرکز او وادی بطحاستی	حلقه ملت محیط افزاستی
اهل عالم را پیام رحمتیم	ما از حکم نسبت او ملتیم
مثل موج از هم نمی ریزیم ما	از میان بحر او خیزیم ما

از رسالت هم‌نوا گشتیم ما
زنده هر کثرت ز بند و وحدت است
پس خدا بر ما شریعت حتم کرد
لانی بعدی^۲ ز احسان خداست
قوم را سرمایه قوت ازو
حق تعالی نقش هر دعوی شکست
قوت او هر کهن پیکر شکست
تازه جان اندر تن آدم دمید

امتی از ما سوی بیگانه ای
امتی از گرمی حق سینه تاب
حریت زاد از ضمیر پاک او
مرسلان و انبیا آبای او
کل مؤمن اخوة^۴ اندر دلش
همچو سرو آزاد فرزندان او
جلوه او قدسیان را سینه سوز

مسلم استی دل به اقلیمی مبنند
می نگنجد مسلم اندر مرز و بوم
دل به دست آور که در پهنای دل
امت مسلم ز آیات خداست
تا خدا «ان یطفئوا»^۶ فرموده است
ما که توحید خدا را حجتیم

هم‌نفس هم مدعا گشتیم ما
وحدت مسلم ز دین فطرت است
بر رسول ما رسالت ختم کرد
پرده ناموس دین مصطفی است
حفظ سر و وحدت ملت ازو
تا ابد اسلام را شیرازه بست
نوع انسان را حصار تازه بست
بنده را باز از خداوندان خرید

بر چراغ مصطفی پروانه ای
ذره اش شمع حریم آفتاب
این می نوشین چکید از تآك او
اکرم او نزد حق اتقای^۳ او
حریت سرمایه آب و گلش
پخته از قالوا بلی پیمان او
بود اندر آب و گل آدم هنوز^۵

گم مشو اندر جهان چون و چند
در دل او یاوه گردد شام و روم
می شود گم این سرای آب و گل
اصلش از هنگامه قالوا بلی است
از فسردن این چراغ آسوده است
حافظ رمز کتاب و حکمتیم

زانکه ما را فطرت ابراهیمی است
 در جهان بانگ اذان بوده است و هست
 عشق از سوز دل ما زنده است
 هم به مولا نسبت ابراهیمی است
 ملت اسلامیان بوده است و هست
 از شرار «لا اله الا الله» تابنده است*

پی نوشتها

- ۱ - اشاره است به آیه شریفه: وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آیَاتِ بَيِّنَاتٍ وَ إِنَّ اللَّهَ يُهْدِي مَن يُرِيدُ (آیه ۱۶ سوره حج).
- ۲ - اشاره است به حدیث «منزله» که پیامبر (ص) فرمود: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هِرُونَ مِنْ مُوسَى الْأَلْفُ لَأَنْبِيَّ بَعْدِي؛ که در مورد حضرت علی (ع) است.
- ۳ - اشاره است به جزئی از آیه شریفه ۱۴ سوره حجرات: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ: «گرامی ترین شما در نزد خداوند پرهیزگارترین شماست.»
- ۴ - اشاره است به آیه ۱۰ سوره حجرات: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ... .
- ۵ - اشاره است به حدیث نبوی (ص) که فرمود: كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ.
- ۶ - اشاره است به آیه شریفه: يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْتِي اللَّهَ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَكَوْكَرَهُ الْكَافِرُونَ: «می خواهند که فرو نشانند نور خدا را با دهنهایشان و ابا دارد خدا مگر آنکه تمام کند نور خود را اگر چه کافران کراهت داشته باشند.» (سوره توبه آیه ۳۳)

* کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری با مقدمه احمد سروش، کتابخانه سنائی، ۱۳۴۳

هد. ش، تهران، ص ۶۸.

محمدتقی بهار فرزند ملک الشعراء محمدکاظم صبوری
بزرگترین گوینده پاریسی در چند قرن اخیر تاریخ ادبی ایران است.
وی شاعری گرانمایه، محقق بزرگ و نویسنده و استادی فعال و
سیاستمداری ورزیده بود. در سنین جوانی به جای پدر ملک الشعرای
آستان قدس رضوی شد. بهار در انواع شعر قدیم و شیوه های نو و
اشعار اجتماعی و خلق ترکیبات و مضامین تازه، استادی کم نظیر
بود.

تصحیح تاریخ سیستان، مجمل التواریخ و القصص، و تصنیف
سبک شناسی در سه جلد از جمله آثار تحقیقی اوست.
دیوان اشعارش در دو جلد چاپ شده است.

۳۰

در جشن ولادت رسول اکرم (ص)

ای آفتاب گردون تاری شو و متاب	کز برج دین بتافت یکی روشن آفتاب
آن آفتاب روشن شد جلوه گر که هست	ایمن ز انکساف و مبرآز احتجاب
بنمود جلوه ای و زدانش فروخت نور	بگشود چهره ای و ز بینش گشود باب
شمس رُسل محمد مرسل که در ازل	از ما سوا الله آمده ذات وی انتخاب
تابنده بد ز روز ازل نور ذات او	با پرتو و تجلی بی پرده و نقاب
لیکن جهان به چشم خود اندر حجاب داشت	امروز شد گرفته ز چشم جهان حجاب
تا دید بی حجاب رخی را که کردگار	بر او بخواند آیت والشمس ^۱ در کتاب
روی که آفتاب فلک پیش نور او	باشد چنان که کتان در پیش ماهتاب ^۲

بگسسته شد ز خیمه پیغمبران طناب
 با قهر اوست دوزخ و بابغض او عذاب
 با قهر او بود به صواب اندرون عقاب
 چندین چرانمود زیك سجده اجتناب
 كاندر ستوده گوهر او داشت ارتیاب^۴
 سلمان صفت نمود به وصل وی اقتراب
 زین جلوه چشم گیتی انگیخته ز خواب
 کای دوست سوی دوست به یک ره عنان بتاب
 جبریل، در شبیش سیه گون تر از غراب
 جبریل همعنانش و میکال هم رکاب
 و افلاك در نوشت الی منتهی الجناب
 گشتند بی توان و بمانند بی شتاب
 و آمد ز پاك یزدان او را بسی خطاب
 سوی زمین، ز نه فلک سیمگون قباب^۷
 هم خوابگاه خویش چنان یافت در ایاب^۹
 احباب در تنعم و اعدا در اضطراب
 جشنی دگر به در گه فرزند بوترا ب^{۱۰} *

شاهی که چون فراشت لوای پیمبری
 با مهر اوست جنت و با حبّ او نعیم
 با مهر او بود به گناه اندرون نوید
 شیطان به صلّب^۳ آدم گر نور او بدید
 زان شد چنین ز قرب خداوندگار دور
 مقرون به قرب حضرت بیچون شد آنکه او
 امروز جلوه ای به نخستین نمود و گشت
 یرلیغی^۵ آمدش به دوم جلوه از خدای
 پس برد مرکبیش خرامان تر از تدر و
 بر باد پا بر آمد و زی میزبان شتافت
 بنشست بر بُراق سبک پوی گرم سیر
 چندان برفت کش رهیان^۶ و ملازمان
 و آنکه به قاب قوسین اندر نهاد رخت
 چون یافت قرب وصل، دگر باره باز گشت
 اندر ذهاب^۸، خوابگه خود نهاد گرم
 از فرّ پاك مقدمش امروز گشته اند
 جشنی بود ز مقدم او در نه آسمان

پی نوشتها

۱ - وَالشَّمْسُ: اشاره است به آغاز سوره ای به همین نام: وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا: سوگند به

* دیوان اشعار محمدتقی بهار، جلد اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۴

ه. ش، ص ۵.

خورشید و پرتوش، که بنا به نقل برخی از مفسرین در شأن حضرت رسول (ص) می باشد.

۲- اشاره است به اعتقادی که قدما داشته اند که کتان در برابر ماهتاب مقاومت ندارد و از هم فرو

می پاشد.

۳- صُلب: پشت

۴- ازیاب: شک و ریب

۵- یرلیغ: فرمان

۶- رَهِیان: (جمع: رهی) چاکر، نوکر، خدمتگزار

۷- قباب: (جمع قبه): بارگاهی که بر فراز آن گنبدی باشد. سقف برجسته و گنبد مانند. کنایه

از افلاك و آسمانهاست.

۸- ذهاب: رفتن

۹- ایاب: آمدن

۱۰- منظور بارگاه حضرت رضا علیه السلام است.

سخنی از سرِ مهر و خبری از درِ صدق
 گرز جای نشیندید، از این جا شنوید
 بس شنیدید سخنها از خدایی خبران
 اینک آید و سخنها از خدایا شنوید
 آن سَقَط‌ها که ز هر ساقطه دیدید بس است
 زین ثقه، آیت حرمت ز خلقنا شنوید^۱
 در حرم لوحه‌ای از عودت و رجعی نگرید
 در حرا نغمه‌ای از «اقرء و اعلى» شنوید^۲
 دل خارا به چنان سختی، این نغمه شنید
 نک شما نرم دلان از دل خارا شنوید
 خاتمه بندگی از کعبه والا پرسید
 زمزمه زندگی از زمزم گویا شنوید
 از بحیرا شنوید آنچه که گفته است سطح
 از سطح آنچه که گفته است بحیرا شنوید^۳
 آنچه شق از بن دندان به یقین گفت و شفت
 آن زدندانه‌ای از بنگه کسری شنوید^۴
 مژده مصطفوی صفوه حق را به ظهور
 گه ز شمعون صفا گه ز سکوبا شنوید^۵
 وعده حق را حق و عدات از سر صدق
 در وقوع خبر از بولس و متی شنوید^۶
 آنچه گفتند ز یاسین و ز طاها به خبر
 گوش دارید و ز یاسین و ز طاها شنوید^۷

نه ز یحیای مبشر که ز عیسای مسیح

آن بشارت که عیان گفت به یحیی شنوید^۸

جائلیق و مغ و حبر این سه عدو را ز عناد

روی بر گاشته سرگرم مواسا شنوید^۹

پارسی زاده آزاده روشن بین را

شعله سان ز آتش مغ گرم تبراً شنوید

هم نشان از خبر گفته آبا بینید

هم عیسان از اثر دیده ابنا شنوید^{۱۰}

ثم رزندی آدم و حوا نگرید

خبر آدم بین الطین والما شنوید^{۱۱}

اجدم و ابرص حرص اند طبیبان شما

چاره درد خود اکنون ز مسیحا شنوید^{۱۲}

زلزله ثور و حرار که جهان لرزد از او

هم ز دل لرزه ایوان مهان و اشنوید^{۱۳}

زد نسیم از جبل الرحمه به سوی عرفات

عرف طیب از نفس رحمت کبری شنوید^{۱۴}

اتقیار از طرب عمر مهنا بینید

اشقیار از غضب مرگ مفاجا شنوید

صوت حق بانگ بر آورد به آزادی و گفت

نشنوید از دگری آنچه که از ما شنوید

نگرید آن همه انوار تجلی نگرید

شنوید آن همه گلبنانگ تسلاً شنوید

قوم و جمعی پی جمعیت و قومیت خلق
 می رسند از در حق، اینک آوا شنوید
 به ادب بینند این جمع شما را بینید
 به خدا خوانند این قوم خدا را شنوید
 مغفر از فرق و سنان از مژه شمشیر از دست
 پیل را پوست بر آورده به هیجاشنوید
 ز آتش قهر الهی که عیان گشت ز نور
 بوی داغ دل اسکندر از آنجاشنوید
 گاوستان که به صد افسون آستن بود
 نک خوار^{۱۵} غمش از تخمه نازا شنوید
 اینک آن اسب که صد فدیہ به یک جولان داشت
 هم به تن فدیہ جولانگه جولا شنوید^{۱۶}
 مشت خاکی^{۱۷} اثر از سنگ مظالم نگذاشت
 تا شما بر در ناحق دم حق را شنوید
 لب و دندانی است آن کنگره ها و آن لب قصر
 زان لب و دندان دردا و دریغاشنوید
 آن عواصم که زهر خشت ز انقاض درش
 نقضی از عهدی و رمزی ز معاداشنوید^{۱۸}
 آن عواصم که زبان دلش از هر لب خشت
 یا بینید به اخبار و سیر یا شنوید
 آن عواصم که ز نقش در و بامش ز وحوش
 بانگ وحشت ز ستم دیده دروا^{۱۹} شنوید

لب هر سنگ سخنگویی از آن مظلومه هاست
 گوش دارید و از این گونه سخنها شنوید
 زیر هر سقف و ستون خلق ستان را نگرید^{۲۰}
 بهر یک عیش و سکون آن همه غوغا شنوید
 کاخ غسان که به مه برشده ز ارکان درست
 از شکست کمر بنده و مولا شنوید
 هر شکاف از در و دیوار قصورش دهنی است
 که از آن قصه ظلمی به مُحاکا^{۲۱} شنوید
 یک طرف جلوۀ آدین ز خدایان بینید
 یک طرف ناله مسکین به خدایا شنوید
 بینوار اسگ در گاه توانگر بینید
 ناتوان را خر خر گاه توانا شنوید
 صوتی از ریزش خوناب دل از چشم یتیم
 بزم قیصر را از غلغل مینا شنوید
 ناشکیبایی ظالم بی تحصیل مراد
 گر توانید ز مظلوم شکیبایا شنوید
 نکبت مفلس از نعمت منعم پرسید
 غم ناداری از دولت دارا شنوید
 قوت بازوی سالار ز سرپنجه کیست
 نعره دریا از قطره دریا شنوید
 شیخ نجد^{۲۲} از پی تعلیم شما آمده بود
 تا شما درسی از اهریمن کانا شنوید

یک زمان ساغر صهبا به خرابات زیند
 یک زمان نغمه ترسا به کلیسا شنوید
 گاه در دیر مغان از دورخ مغبچه ای
 رخصت بوس و کنار از سر سودا شنوید
 گاه از حمیر و غمدانش غمها بخورید
 گاه از حیره و نعمانش هرآ شنوید^{۲۳}
 وقتی از قیصر و شامش به شامت افتید
 گاهی از حمیر و کامش دم عدوی شنوید^{۲۴}
 صد دهن دشنام از کبر به ادنی گوید
 تا مگر یک دهن احسنت ز اعلی شنوید
 حرف نفرین را در شکر نهان کرده بیم
 تا مبادا به لب آرید و مبادا شنوید
 بی عنادی پی یکدیگر از کین بدوید
 تا دو ظالم را سرگرم مجارا شنوید^{۲۵}
 نشنوید آن همه آوازه بدین گوش اصم
 تا به حجّت سخن از صخره صما شنوید

 سخنی روح فزای شوم، ها شنوید
 شنوید این سخن روح فزارا شنوید*
 آمد از بحر وجود آن در یکتا که شما
 قیمت گوهر خود زان در یکتا شنوید

* تجدید مطلع .

هم به چشم از رخ وی نور هدایت بینید
 هم به گوش از لب وی بانگ مساوا شنوید
 چشم گردید به اعضا و به اعضا نگرید
 گوش باشید سراپا و سراپا شنوید
 شنوید از وی رمز شرف و عز و وقار
 که از او حاشا، کلاً که جز اینها شنوید
 بانگ او دعوت آزادی و آزادگی است
 بانگ آزادی و آزادگی اینجاست شنوید
 یک طرف نامه لبیک ز شرب خوانید
 یک طرف نعره سعیدیک ز صنعا شنوید^{۲۶}
 کوس فرمانبری از سفله ادنی مزیند
 نغمه برتری از عالم بالا شنوید
 آنچه در بردگی از غیر شنیدید بس است
 این زمان مژده آزادی خود و اشنوید
 همه جا قائمه ظلم در افتاده به خاک
 همه را قاعده عدل مهیا شنوید
 یک طرف کاخ مظالم را ویران بینید
 یک طرف خانه ظالم را یغما شنوید
 از بلال حبشی کبر و ضلال قرشی
 رخت در قاف عدم برده چو عتقا شنوید
 بانک تکبیر قباخاست ز بنگاه قباد^{۲۷}
 اینک آن بر شده گلبانگ معلماً شنوید

بنده را خواجه صفت عزّت و حرمت بینید
 خواجه را هم به ادب آدمی آسا شنوید
 ظلم را رفته ز جاتا درك الاسفل مرگ
 از نهیب خطر ربی الاعلی شنوید
 مرد اسود را هم پایه ابیض نگرید
 زن سودا را هم مرتبه بیضا شنوید
 نشنوید این جا از هیچ در آوازه ظلم
 کز در قیصر، آواز اطعنا شنوید^{۲۸}
 بنده را حکم گزار از خط حریت نفس
 بر سر قیصر و هر قل به مدارا شنوید
 هم به ادنی سخن از فضل و مروّت گوید
 هم ز اعلی سخن از رفق و مواسا شنوید
 هم به تن نعمت آسایش امروز برید
 هم به جان مرده آمرزش فردا شنوید
 هم به عقبی ثمر از زحمت دنیا یابید
 هم به دنیا خبر از راحت عقبی شنوید
 آنک آوازه عدل از در بطحا برخاست
 گوش باشید سراپا و سراپا شنوید*

پی نوشتها

۱ - سَقَط: سخن زشت و عمل ناپسند. ساقطه: مردم پست و سفله. ثقه: مورد اعتماد و

* دیوان امیری فیروزکوهی، جمع و تدوین و شرح و تعلیق دکتر امیر بانوی مصفا، ج ۱،

ص ۴۰۹، سال ۱۳۵۴، تهران.

اطمینان. خلقنا: اشاره است به آیه شریفه: اَنَا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اَتْقٰیكُمْ. که نشانه مساوات و بیان کرامت نفس آدمی است.

۲- لوحه عودت: منظور (صحیفه ملعونه) و طعمه موریانه شدن آن و سوء قصد کفار و رجعی: اشاره است به بازگشت رسول اکرم (ص) به حرم محترم کعبه. حرا: نام کوهی است در شمال شرقی مکه معظمه که محل اعتزال و اعتکاف و عبادت آن حضرت و نزول جبرئیل (ع) به وحی اکبر بود. ضمناً اشاره ای است به سوره علق که شامل نخستین آیاتی است که بر رسول گرامی (ص) وحی شد: اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِی خَلَقَ ...

۳- بحیرا یا بُحیرا: نام راهبی است که در یکی از سفرهای شام که رسول گرامی (ص) در سن ۹ یا ۱۲ سالگی بودند و همراه عموی خود حضرت ابوطالب برای تجارت به آن منطقه می رفتند. راهب نگاه عمیقی به چهره رسول گرامی کرد و پیامبری وی را بنا بر کتب مقدس پیش بینی نمود و ابوطالب را به حفظ وی از شر دشمنان وصیت کرد. سَطِیح: لقب (ربیع بن عمر) از کاهنان جاهلیت بود که گویند ۶۰۰ سال عمر کرد و غالباً بر روی سطح زمین افتاده بود و امور آینده از جمله ظهور رسول اکرم (ص) را پیش بینی کرد.

۴- شِق: نام چند تن از عرفان داستانی عرب است که به ظهور و قدوم رسول اکرم (ص) خبر داده است. دندانان بنگاه کسری: اشاره است به فرو ریختن ۱۴ کنگره از قصر کسری که در خواب خسرو انوشیروان آمده و از نشانه های ظهور حضرت رسول (ص) بوده است.

۵- شَمْعُون الصِّفَا: لقب وصی حضرت عیسی است که از آن حضرت، پُطرس لقب گرفت. سِکُوبَا: مردی بود از رهبانان که دیر و خلوت داشت و اهل مکاشفه بود.

۶- پُولس: یکی از حواریون حضرت عیسی (ع) و مَتّی: یکی از صاحبان اناجیل پنجگانه. پولس در گفتگوهای خود و متّی در انجیل به ظهور حضرت رسول (ص) بشارت داده است.

۷- در بیت اول اشاره است به (یس) و (طه) که بنا به نقل تفاسیر و کتب اخبار از نامهای مبارک رسول اکرم (ص) است. در مصراع دوم مقصود دو سوره (طه و یس) از قرآن کریم می باشد.

۸- منظور یحییای معمدانی مبشر است که خبر از ظهور پیامبری بعد از حضرت عیسی (ع) داده است و حضرت عیسی (ع) هم در انجیل این پیشگویی را فرموده است.

۹- جَائِلِیق و مَغ و حبر به ترتیب روحانی عیسوی و زردشتی و موسوی است. مواسا (مواسات): یاری کردن یکدیگر.

۱۰- اشاره است به اخباری که پیشینیان درباره ظهور حضرت محمد (ص) نقل کرده اند و هم ظهور فیض ظهور آن سرور عالم امکان (ع) در مکه معظمه.

- ۱۱ - مصراع دوم اشاره است به حدیث نبوی (ص) که فرمود: **كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ**.
- ۱۲ - اجذم و ابرص: کسانی که به جذام و برص و پستی مبتلا باشند.
- ۱۳ - منظور لرزه و تکانی است که نهضت مقدس اسلام به جهان آن روز وارد آورد.
- ۱۴ - جبل الرحمه: واقع در صحرای عرفات است - عَرَف طیب: بوی خوش.
- ۱۵ - خوار: صدای گاو که در مورد گوساله سامری از آن در قرآن کریم نام برده شده است.
- ۱۶ - اشاره است به اسبهای داستانی مانند: شبذیز خسرو پرویز که در ناز و نعمت و حراست بسر می برد و در یک جولان صد فدائی داشت؛ اکنون چنان اسبانی در اختیار افرادی مانند (جولاه) قرار گرفته است که از جهت مساوات اسلامی پرویز را بر آنان برتری نیست.
- ۱۷ - مشت خاك در این جا کنایه از حضرت محمد (ص) است.
- ۱۸ - عواصم: جمع عاصمه: شهرها و بلدان. انقاض: خرابیها و شکستگی ها.
- ۱۹ - دروا: سرگردان و حیران
- ۲۰ - ستان: به پشت افتاده
- ۲۱ - مُحَاكَا: حکایت کردن
- ۲۲ - شیخ نجد: کنایه از شیطان است که در دارالندوه قریش حضور یافت تا قریش و کافران سیه دل را به قتل حضرت رسول (ص) تشویق کند.
- ۲۳ - حمیر: نام طایفه بزرگی از یمن - عُمَدَان: نام قصری است در صنعاء یمن - حیره: پای تخت ملوک لخم در عراق که نعمان بن منذر عیسوی در آن حکومت داشتند - هَرَا: آواز مهیب و دهشتناک.
- ۲۴ - عُدُوِي: عداوت و ظلم. - شَأْمَت: شومی و نامبارکی
- ۲۵ - مجارا (مجارات): باهم رفتن، باهم برابری کردن و سخن گفتن
- ۲۶ - صنعا: نام دو شهر است یکی در شام و دیگری در یمن.
- ۲۷ - قبا: نام محلی است نزدیک یثرب (= مدینه) که رسول اکرم (ص) در شرف ورود به مدینه بر بنی عمرو بن عوف نزول فرمود و اساس مسجد ایشان افکند.
- ۲۸ - فرمانبرداریم، اطاعت می کنیم.

دکتر قاسم رسا

(ولادت ۱۲۹۰ هـ. ش)

دکتر قاسم رسا در سال ۱۲۹۰ هـ. ش. در تهران ولادت یافت و در جوانی به مشهد رفت و تا آخر عمر در آنجا اقامت گزید. بدین سبب شاعر خود را پرورش یافته خراسان می داند. پدرش شیخ محمد حسن رسا مردی مؤمن و خوش مشرب بود. رسا در سال ۱۳۱۵ هـ. ش از رشته طب در دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد و در مشهد به طبابت پرداخت. طبع روان و ذوق سرشار وی و اعتقاد راسخش به اهل البیت (ع) باعث شد که اشعارش در آستان مقدس رضوی پسندیده آمد و به ملک الشعرائی آستان قدس مفتخر شد. شعرش ساده و از دل برخاسته است. دیوانش چاپ شده است.

۳۲

در نعت محمد (ص)

خلق جهان محو نور روی محمد (ص)	شیفته سیرت نکوی محمد (ص)
دیده گرش صد هزار بار ببیند	سیر نخواهد شدن ز روی محمد (ص)
نیست مهی در فلک به نور جمالش	نیست گلی در چمن به بوی محمد (ص)
سلسله کاینات و رشته هستی	بسته سراسر به تار موی محمد (ص)
خوی محمد شعار ساز که خوبی	نیست پسندیده تر ز خوی محمد (ص)
ره نبرد سوی شاهراه حقیقت	تا نبرد ره کسی به سوی محمد (ص)
هیچ دلی خالی از محبت او نیست	پر شده عالم ز گفتگوی محمد (ص)
زنده شود از نسیم صبح وصالش	هر که بمیرد در آرزوی محمد (ص)

صبح قیامت که سرز خاک برآرد دل رود اول به جستجوی محمد (ص)
یارب در روز رستخیز، مریزان ابروی ما به آبروی محمد (ص)
خوشه نچینی (رسا) زخرمن فیضش تا نهی سربه خاک کوی محمد (ص)*

در یتیم

با صد هزاران جلوه شد از پرده بیرون ماه من
تا ماه گردون را کند محو جمال خویشتن
دل روشن از سیمای او جان سرخوش از صهبای او
شاهی که خاک پای او شد سرمه چشمان من
کوکب بدان تابندگی گوهر بدان رخسندگی
سلطان بدان بخشندگی نشنیده کس اندر، زمن
آمد امیر کاروان محبوب دل آرام جان
دیدار یار مهربان از دل بردرنج و مـحن
ساقی کرم کن جام را تا پخته سازد خام را
درهم شکن اصنام را کامد نگار بت شکن
شاه از مسکین یاد کن دلخستگان را شاد کن
جان راز غم آزاد کن تا خرّمی بخشد به تن
مشعل ز علم افروخته اوراق ظلمت سوخته
خیاط رحمت دوخته بر قامت او پیرهن
روشنتر از مه روی او خوشبو تر از گل موی او
چون قامت دلجوی او سروی نروید در چمن

* دیوان کامل دکتر رسا، اثر طبع دکتر رسا، کتابفروشی باستان، مشهد، ۱۳۴۸ هـ. ش،

شب رفت و صبح آمد ز پی دوران ظلمت گشت طی
 پروانگان شمع وی جمع اند در هر انجمن
 از مگه پیدا شد گلی در شوره زاری سنبلی
 آمد خوش الحان بلبلی، کندآشیان، زاغ و زغن
 درّیتیمی در عرب از (آمنه بنت وهب)
 تا بد از آن در روز و شب نور خدای ذوالمنن
 ناخوانده درس استاد شد ویرانه ها آباد شد
 کاخ کرم بنیاد شد، خار مظالم ریشه کن
 یکتا پرستی دین او، صلح و صفا آیین او
 از خامه شیرین او شد زنده آداب و سنن
 حق بر ضلالت چیره شد روشن فضای تیره شد
 چشم کواکب خیره شد بر آن مه پر توفکن
 آوازه شاه عرب، پیغمبر عالی نسب
 از روم و شامات و حلب بگذشت تا چین و ختن
 احمد ابوالقاسم کزو، شد دین حق با آبرو
 از پیشوایان برده او، گوی فصاحت در سخن
 خرگه به عرش افراخته، سایه به فرش انداخته
 کاخی ز دین پرداخته، ایمن ز آفات و فتن
 جبریل خواند در سما بعد از ثنای کبریا
 مدح رسول مصطفی، وصف نبی مؤتمن
 شاهی که جبریل امین ساید به درگاهش جبین
 حوران فردوس برین بگزیده در کوش وطن
 بردیمانی در برش، تاج رسالت بر سرش
 برد از صفا خاک درش رونق ز فردوس عدن

صف بسته یکسر انبیا در پیشگاه مصطفی
احمد که آمد مقتدا بر پیشوایان کهن
لولاك نقش پرچمش، هستی طفیل مقدمش
ختم رسل کز خاتمش شد خیره چشم اهرمن
صبح سعادت روی او، فردوس رضوان کوی او
چون تربت خوشبوی او هرگز نبوید یاسمن
ایوان کسری، کاخ کی، لرزید ارکانش ز پی
شد در شب میلاد وی دریای رحمت موج زن
فرمود حق در شأن او (ماکان)^۱ در قرآن او
جانها فدای جان او، مهرش چو روح اندر بدن
نوری که از الهام وی، شد قوم وحشی رام وی
آمد محمد نام وی، صورت نکو، سیرت حسن
بیرون چو مغز از پوست شد، آنجا که حد اوست شد
تا باخبر از دوست شد، شد بی خبر از خویشان
با طبع خوش خواند (رسا) میلاد شاه انبیا
وصف رسول مصطفی در آستان بوالحسن (ع)*

پی نوشتها

۱ - ماکان: اشارت است به آیه شریفه: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ ... (آیه ۴۰ سوره احزاب)

* همان، صفحه ۷.

جمال محمد (ص)

روشن جهان ز نور جمال محمد است خرم ز چشمه های کمال محمد است
ما دست کی زنیم به دامان دیگری تا دامن محمد و آل محمد است

گل محمدی

از مکه فروغ ایزدی پیدا شد سرچشمه فیض سرمدی پیدا شد
در هفدهم ربیع از دخت (وهب) نورسته گل محمدی پیدا شد

در تهنیت روز مبعث رسول اکرم (ص)

به به که چه روز خرم آمد
بس عید فرارسید بی شک
از بعثت او جهان جوان شد
این عید به اهل دین مبارک
از غیب ندا رسید او را
کای ذات نکو پیمبری کن
چون قدر و مقام رهبری یافت
بشنید چو این ندا محمد (ص)
هر روح که دور از بدی شد
قانون حیات و هستی آورد
پیدا چو شد آن جمال هستی
با بعثت آن نبی مرسِل
هر دم صلوات بر جمالش
صد شکر به دین آن جنابم
خوشبخت کسی که امت اوست
از عرش ملک دهد سلامش
ای داده ز ماه تا به ماهی

مبعوث نبی اکرم آمد
عیدی بُود چنین مبارک
گیتی چو بهشت جاودان شد
بر جمله مسلمین مبارک
آن ذات خجسته نکورا
بر خیز و به خلق رهبری کن
در کوه «حری» پیمبری یافت
شد خاتم انبیا «محمد (ص)»
با آمدنش حمدی شد
آیین خداپرستی آورد
بشکست اساس بت پرستی
بتخانه به کعبه شد مبدل
بر احمد و بر علی و آلش
قرآن مقدسش کتابم
در سایه دین و رحمت اوست
شد ختم پیمبری به نامش
بر پاکی ذات تو گواهی

در شأن تو گفتم ایزد پاک
ای بر سر هر پیمبری تاج
قرآن کریم حجت توست
گر زانکه تو بت نمی شکستی
تو حید به ما تو یاد دادی
ای معنی ممکنات دریاب
ما غیر تو دادرس نداریم
ای آنکه تو یار بینوائی
دریاب که ما گناهکاریم
تنهانه منم به غم گرفتار
ای جان جهان فدای جانانت

لولاك لما خلقت الافلاك
یک قصه توست شام معراج
خوشبخت کسی کز امت توست
اسلام نبود و حق پرستی
بتخانه و بت به باد دادی
ای خواجه کائنات دریاب
دریاب که هیچکس نداریم
فریادرس و گر هگشائی
امید شفاعت از تو داریم
غم از دل هر که هست بردار
«شهری» است غلام آستانت*

* بانگ تکبیر، از انتشارات حسینیه ارشاد، ۱۳۴۷ هـ. ش، تهران، ص ۱۶۴.

آفتاب حق

خورشید عشق را، ره شام و زوال نیست
در آسمان دلبری و آستان عشق
هر دم چو مهر نور فشاند به خاطر
با نام احمد است که دل زنده می شود
ای آفتاب حق که تویی ختم مرسلین
حدّ کمال و حکمت و انوار معرفت
تا تو شفیع خلقی و دریای رحمتی
در صحنه حیات و به طومار کائنات
ما عاشقان و پیرو راه محمدیم
بر هر دلی که تافت، در آن دل ضلال نیست
نور جمال دلبر ما را مثال نیست
تا شوق اوست، جان و دلم را ملال نیست
دل را بیازمای که کاری محال نیست
با روشنی روی تو، بدر و هلال نیست
تنها تویی و غیر تو حدّ کمال نیست
امید عفو هست و نشان و بال نیست
آیین پاک منجی ما را همال نیست
بهر ازین طریقت و راه و روال نیست

اقتران سعدین در هفدهم ربیع الاول
میلاد مقدس رسول اکرم (ص) و امام صادق (ع)

به گوش جان رسد این نغمهٔ سروش امشب
بیا و بادهٔ وجد و شعف به ساغر ریز
بزن دودست نشاط و طرب به هم که رسید
بیا که پیک سعادت بشارت آورده است
بیا که بشنوی اسرار «ما خلقنا» را
بیا که لطف خدایت زداید از خاطر
بیا که قافله سالاران بیا بگیرت
به چشم دل بنگر کاقتران سعدین است
که زاد روز «رسول» و «امام صادق» هست
بود کلام امام همام صیقل جان
پی تعالی دین بود، امام دانا دل
به یمن هفدهمین روز از ربیع نخست
به طاق «صفهٔ نوشیروان» شکست افتاد
فروفتاد «یغوث» و «یعوق» و «لات» و «منات»
همهٔ «بحیرهٔ ساوه» به امر حق خشکید
گشوده شد در رحمت به لطف، و عالمیان
دلا سوای زلال مفرح اسلام

که چنگ شادی و شور آر در خروش امشب
که جان دمید به تن مژدهٔ سروش امشب
زهر کرانه ای آوای خوش به گوش امشب
که هست بحر کرم در خروش و جوش امشب
به گوش هوش خود از پیر می فروش امشب
به غیر نقش «محمد (ص)» همه نقوش امشب
درفش رهبری مردمان به دوش امشب
رها شو از خود و یک دم بیا به هوش امشب
به کام جان ز تولا بربیز، نوش امشب
اگر که گوش شود موعظت نیوش امشب
خوش آنکه هست برین شیوه سختکوش امشب
لهیب آتش «زردشت» شد خموش امشب
بر بخت شوکت «سیروس» و «داریوش» امشب
تشعشع فلک از سر ربود، هوش امشب
کشید «رود سماوه» ز دل خروش امشب
شدند از می اسلام، جرعه نوش امشب
به هر بهانه دهندت قدح، منوش امشب

قلم به مدح رُح «آشنای غار حرا» رقم زد آنچه بُدَش در توان و توش امشب
یکی دو قافیه گر در چکامه شد تکرار مگیر خرده و عیب سخن بپوش امشب.

۳۶

ندای اذان

خواند زبان دلم ثنای محمد(ص)	ماند خرد خیره در لقای محمد(ص)
دیده دل، جام جم به هیچ شمارد	سرمه کند گر ز خاک پای محمد(ص)
کرده خداوندگار عالم و آدم	خلقت گیتی همه برای محمد(ص)
کس نرساندش گزند لیلۀ هجرت	چونکه علی خفته بود جای محمد(ص)
غیر علی پی نبوده است بر این راز	آری و سوگند بر خدای محمد(ص)
غیر رضای خدا نخواست از یراک	هست رضای خدا رضای محمد(ص)
ظاهر و باطن بر او شود همه پیدا	هر که صفا یابد از صفای محمد(ص)
نغمۀ داود را زیاد برد نیز	نغمۀ قرآن جانفزای محمد(ص)
سائل در مانده نا امید نگرود	گر که بگوید در سرای محمد(ص)
ای که ندای «اذان» رسید به گوشت	هان که به گوشت رسد ندای محمد(ص)
رفته خود از عرش تا به فرش سراسر	زیر فلک سایه لوای محمد(ص)
نوری (سبّاره) یافت راه هدایت	تا که شدش عشق رهنمای محمد(ص)*